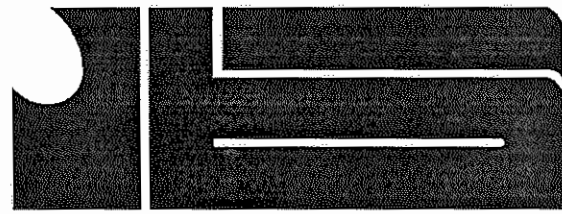


سه قربانی و یک زخمی!
در جنگی که هنوز آغاز نشده
محمود صالحی
در صفحه ۱۲



۱۹ بهمن

سالروز زایش جنبش

فدائیان خلق

گرامی باد

اعلامیه هیات سیاسی - اجرایی

سازمان فدائیان خلق ایران (اکثریت)

«جنگل»

در شعر برخی از شاعران بزرگ

در صفحه ۵

فریاد صلح خواهی میلیونها انسان جنگ راه حل نیست

● گسترده‌گی تظاهرات ضد جنگ، در تاریخ این کشورها بی سابقه بوده است

در روزهای گذشته میلیونها انسان مشتاق صلح به خیابانها برآزید شدند تا بار دیگر فریاد و آوای مقابله با جنگ طنینی جهانی بیابد. شهروندان رم، لندن، برلین، سیدنی، نیویورک و دهها شهر دیگر در جهان بهم پیوسته ما با اشتیاق به پیدا کردن راه حلی صلح آمیز و عاری از خشونت به یکدیگر دست صلح خواهی دادند.

تا امروز ۱۶ فوریه پنايه دعوت جریانهای ضد جنگ بیش از ۱۲ میلیون نفر در ۶۶۰ نقطه در تظاهرات ضد جنگ شرکت کرده‌اند.

در خاورمیانه، در کشورهای سوریه، مصر، اردن، اسرائیل و در شرق آسیای تظاهرات صلح برگزار شد.

همزمان با تظاهرات مردم تالشهای دیپلماتیک برای دستیابی به راه حلی صلح آمیز در شورای امنیت ادامه دارد. فرانسه، آلمان و روسیه در برابر ۲ عضو دیگر شورای امنیت سازمان ملل متحد، آمریکا و انگلیس، صف آرایی نموده و بر ادامه تلاشهای دیپلماتیک اصرار می‌ورزند.

روسیه و فرانسه و آلمانی بیانه مشترکی برای جلوگیری از بسوزن جنگ در عراق پیشنهادهای جدیدی در مورد تقویت بازرسی سازمان ملل برای خلع سلاح عراق ارائه دادند. چین هم در یک گفتگوی تلفنی با ژاک شیراک حمایت خود را اعلام کرد. گسترده شدن تالشهای دیپلماتیک اروپا منجر به ایجاد تنش میان کشورهای دو سوی اقیانوس اطلس شده، اجلاس سفیران کشورهای عضو ناتو که

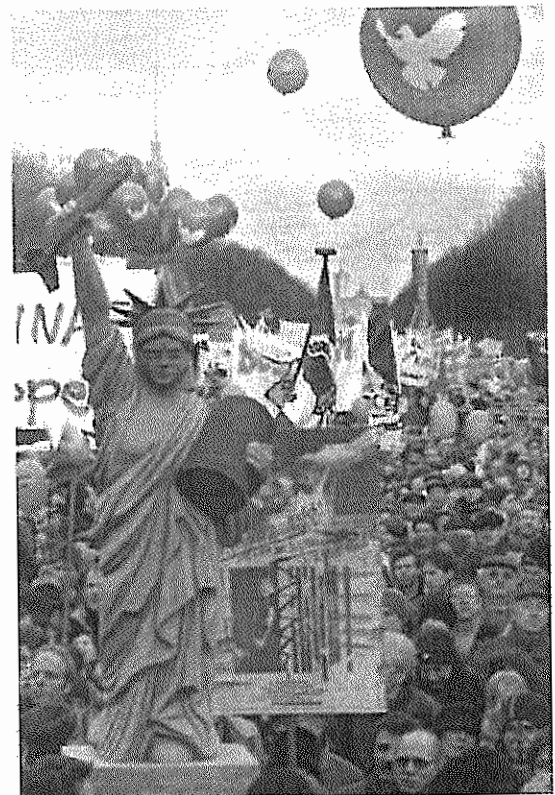
در روزهای گذشته میلیونها انسان مشتاق صلح به خیابانها برآزید شدند تا بار دیگر فریاد و آوای مقابله با جنگ طنینی جهانی بیابد. شهروندان رم، لندن، برلین، سیدنی، نیویورک و دهها شهر دیگر در جهان بهم پیوسته ما با اشتیاق به پیدا کردن راه حلی صلح آمیز و عاری از خشونت به یکدیگر دست صلح خواهی دادند.

تا امروز ۱۶ فوریه پنايه دعوت جریانهای ضد جنگ بیش از ۱۲ میلیون نفر در ۶۶۰ نقطه در تظاهرات ضد جنگ شرکت کرده‌اند.

در خاورمیانه، در کشورهای سوریه، مصر، اردن، اسرائیل و در شرق آسیای تظاهرات صلح برگزار شد.

همزمان با تظاهرات مردم تالشهای دیپلماتیک برای دستیابی به راه حلی صلح آمیز در شورای امنیت ادامه دارد. فرانسه، آلمان و روسیه در برابر ۲ عضو دیگر شورای امنیت سازمان ملل متحد، آمریکا و انگلیس، صف آرایی نموده و بر ادامه تلاشهای دیپلماتیک اصرار می‌ورزند.

روسیه و فرانسه و آلمانی بیانه مشترکی برای جلوگیری از بسوزن جنگ در عراق پیشنهادهای جدیدی در مورد تقویت بازرسی سازمان ملل برای خلع سلاح عراق ارائه دادند. چین هم در یک گفتگوی تلفنی با ژاک شیراک حمایت خود را اعلام کرد. گسترده شدن تالشهای دیپلماتیک اروپا منجر به ایجاد تنش میان کشورهای دو سوی اقیانوس اطلس شده، اجلاس سفیران کشورهای عضو ناتو که



فراخوان هیات سیاسی - اجرایی سازمان فدائیان خلق ایران (اکثریت) برای شرکت در تظاهرات ضد جنگ

در صفحه ۲

درخواست شانزده تن از فعالین جنبش سندیکایی ایران

از سازمان بین‌المللی کار

برگزاری مجمع عمومی آزاد کارگران

تحت نظارت سازمان بین‌المللی کار

در صفحه ۴

فاتمی: ایران استفراج اورانیوم را آغاز کرده است

علنی شدن استخراج اورانیوم در ایران: چرا اکنون؟

در صفحه ۳

فرهنگه بار سی و دومین سالگرد بنیانگذاری جنبش فدائیان خلق ایران



سی و دو سال بیکار فدائیان خلق در راه صلح، دموکراسی و سوسیالیسم را گرامی بداریم



به نشانه همبستگی با جنبش مردم ایران برای ایرانی آزاد و آباد گردهم آئیم!



گفتگو با مسئولین سازمان فدائیان خلق ایران (اکثریت)

موضوع گفتگو: اتحادها و ائتلافها

فریدون احمدی
عضو هیئت سیاسی - اجرایی و سردبیر نشریه کار

علی پور تقوی
مسئول هیئت سیاسی - اجرایی

مهدی فناپور
عضو هیئت سیاسی - اجرایی و مسئول روابط عمومی

● برنامه‌های متنوع هنری

اجرای ترانه‌های متنوع ایرانی - برنامه‌های ویژه فولکلور

با هنرمندی خواننده تورانا اسکندر
استاد غارف ابراهیم‌پور و موسیقی آذری
هنرمند جوان رامتین
و خواننده ترانه‌های محلی خانم مهناز روشن

مکان: آلمان - بین
Beuel-Brücken Forum
Friedrich-Breuer Str:17

روز و به روزگاران: ۱۳۰۳
روز و به روزگاران: ۱۲۰۳

زمان: شنبه ۱ مارس ۲۰۰۳
گفتگوی سیاسی از ساعت ۱۶
شروع دیگر برنامه‌ها از ساعت ۱۹

انواع غذاهای گرم ایرانی با قیمت مناسب در محل عرضه می‌شود
ستاد برگزاری جشن مرکزی سازمان فدائیان خلق ایران (اکثریت)

از انقلاب بهمن چه می ماند؟

سرمقاله

۲۴ سال از روزی که نظام سلطنتی ایران زیر بهمن انقلاب مدفون شد، می‌گذرد. با اینکه انقلاب ۱۳۵۷، در درجه اول علیه حکومت وقت شکل گرفت، اما حکومتی که با کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ بر سر کار آمده بود، با خود سلطنت و قانون اساسی مشروطیت را نیز به گرداب نیستی گشاند. مشروطیت که خود دستاورد یک انقلاب بود، در تجربه ۷۰ ساله نتوانست در جامعه ایران، آنچنان نیروی مادی را به عنوان تکیه‌گاه اجتماعی خود فراهم آورد که در تندیج‌های تاریخ پابرجا بماند. بهمن ۵۷، تنها ورشکستگی رژیم شاه وقت نبود، بلکه اثبات ناکارایی ایده سلطنت مشروطه در موقعیت مشخص ایران و پسین دهه‌های قرن بیستم نیز بود. مشروطیت، نتوانست از خود در برابر سلاطینی که به نقش پیش‌بینی شده خود در قانون اساسی اکتفا نکردند، دفاع کند، و صرفنظر از آرمانها و آرزوهای بزرگ پدران مشروطیت، از پاسخگویی به نیازهای جامعه ایرانی باز ماند. یک تجربه حقوقی، سیاسی و اجتماعی هفتادساله در بهمن ۵۷ به پایان رسید. در فاصله هفتاد و دو سال ۱۳۸۵ تا ۱۳۵۷، شمار ایام استبداد بر روزهای حاکمیت مشروطه به آن معنایی که در انقلاب مشروطیت تعریف شده بود، بسیار فزونی گرفت. اینکه سه سلطان از چهار پادشاهی که پس از مرگ مظفرالدین شاه قاجار بر سر کار آمدند، قانون اساسی را لگدمال کردند، تنها به علت نیت شوم این سه شاه نبود، بلکه ناشی از آن نیز بود که مدل مشروطه نتوانست در طول هفت دهه، مکانیزم‌های دفاعی مورد نیاز خود را شکل دهد.

پس از شکست تجربه مشروطه، مردم ایران به الگوی جمهوری روی آوردند. رهبری روحانی انقلاب ۱۳۵۷، در یافتن شعار جمهوری به سرعت در میان مردم جای خود را باز می‌کند و در مقطعی نسبتاً دیر از انقلاب ۱۳۵۷، هدف برقراری «جمهوری اسلامی» را در دستور کار جنبش ضد دیکتاتوری ایران گذاشت. تعریفی که آیت‌الله خمینی به ویژه در پاریس از «جمهوری اسلامی» ارائه می‌داد، بر خواسته‌های اکثریت آن روز مردم ایران انطباق داشت: انتخابی بودن حکومت، رعایت حقوق اقلیتها، عدالت اجتماعی، استقلال و البته حاکمیت ارزش‌های اسلامی که از نظر اکثریت دیندار جامعه آن زمان ایران، جذاب می‌نمود. هنوز سخنی از ولایت فقیه نبود و شش ماه مانده بود تا نزدیکان آیت‌الله خمینی در نخستین مجلس خبرگان، این ایده را علیرغم نبودن آن در نخستین پیش‌نویس مورد تأیید آقای خمینی، در قانون اساسی جمهوری اسلامی بگنجانند.

انقلاب بهمن با حمایت گسترده اکثریت مردم، حکومتی را بر سر کار آورد که نخست و قبل از ارائه تعریف دقیق از جمهوری اسلامی، آن را به رفراendum گذاشت و از نتایج رفراendum، برای تحکیم پایه‌های قدرتش و سرکوب اپوزیسیون، سوء استفاده کرد. این حکومت تنها پس از آنکه در همه‌پرسی فروردین ۱۳۵۸، چیزی شبیه اختیار تام برای برپایی جمهوری اسلامی گرفت، به تدقیق مشخصات این نظام پرداخت و عاقبت در قالب جمهوری، رژیمی به غایت غیردمکراتیک را به نسل که مهمترین شعارهایش در انقلاب، آزادی و جمهوری بودند، تحمیل کرد. قانون اساسی این نظام را در عرصه سازماندهی دموکراتیک قدرت، در قیاس با قانون اساسی مشروطه باید گامی به عقب نامید، چراکه اختیارات نهادهای غیرانتخابی در قانون اساسی جمهوری اسلامی، بسیار بیش از اختیارات پادشاه در قانون اساسی مشروطیت است.

ادامه در صفحه ۲

در این شماره

نگاهی دیگر به جنبش دانشجویی ایران

علی صمد
در صفحه ۶

ائتلاف برای دموکراسی باید هرچه فراگیرتر باشد

سهراب عیثی
در صفحه ۷

ملاحضاتی پیرامون اتحادها

مانالله سلیمی
در صفحه ۷

ائتلاف وسیع مناسبترین شکل اتحاد در لحظه حاضر است

کیانوش بوکلی
در صفحه ۷

یک راه اتحاد

علیا کبر آزاد
در صفحه ۸

«دین» یا «حقوق انسانی»؟ مسئله این است!

فرهاد عرفانی
در صفحه ۸

باید به کجا

شکایت برد؟

دکتر محمد ملکی از چهره‌های شاخص نیروهای مسلح - مذهبی در نامه سرگذشته‌ای از مسئولان قوه قضاییه پرسید، در باره آنچه در دهه ۱۳۶۰ در زندان اوین بر وی رفته است در کدام دادگاه و با چه ضمانتی می‌تواند شکایت کند.

قبل از آن عزت‌الله سجادی در نامه‌ای از فشارهایی که در زندان بر وی رفته بود و بعد از زندان نیز به اشکال مختلف ادامه داشت، سخن گفته بود. در واکنش به نامه سجادی، هاشمی شاهرودی رئیس قوه قضاییه گفته بود، اگر سجادی در دادگاه شکایت کند رسیدگی خواهد شد. دکتر ملکی در نامه مفصل خود در باره شکنجه‌هایی که در سال ۱۳۶۰ تا ۱۳۶۵ تحمل کرده بود سخن گفت. او نوشت در این سال‌ها پاره‌ها او را با دستبند چاقی آویزان کرده‌اند و با کابل مضراب کرده‌اند. او از مشاهدات خود از اعدام‌های گسترده سال ۱۳۶۷ در زندان اوین یاد می‌کند.

او در نامه‌اش می‌نویسد: مگر نامه‌های بسیاری به مقامات عالی کشور نوشته نشد، که حالا از مهندس سجادی یکی از امضاکنندگان نامه‌ها می‌پرسید چرا به مقامات ذیصلاح مراجعه نکرده است و از ضابطین و قاضی شکایت ننموده؟ وقتی افسردار را به زندان‌های ناشناس و در قلب پادگان‌هایی که در اختیار سپاه پاسداران است می‌برند، و در تمام مدت زندانی بودن جز داخل سول و دستشویی چشم‌پند از چشم آن‌ها بردارند نمی‌شود و نمی‌توانند هنگام بازجویی بازجویان خود را ببینند و می‌دانند نام آن‌ها مستعار است. باید آقایان هاشمی شاهرودی و مشیری پاسخ دهند. ملی - مذهبی‌ها از جمله مهندس سجادی باید از چه کسی و به کجا شکایت برند؟

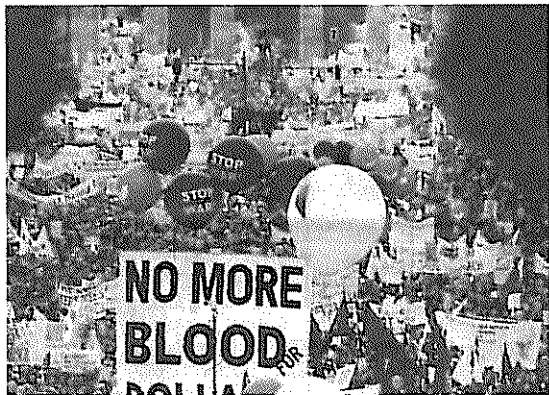
... و در شرایطی که آقای حسین شریعتداری معروف به برادر «حسین توابع‌ساز» که خود در بسیاری از حوادث زندان‌ها در دهه ۶۰ حضور فیزیکی داشته در اعتراض به نامه مهندس سجادی او را متهم به انواع اتهامات نمود و می‌نویسد: نامه آقای سجادی به سران سه قوه نیاز به پیگیری ندارد و آقایان نباید بیش از این برای تعقیب ماجرا و دریافت پاسخ از دستگاه قضایی وقت و امکانات نظام را هزینه کنند.»

در چنین شرایطی چگونه من و چند هزار زندانی و خانواده اعدام شده ما در دهه ۶۰ جرات می‌کنند به مقامات صلاحیت‌دار شکایت برند و از استیقامت و پرونده‌سازی‌های جدید کسانی که از افشا و قیام اتفاقیه در دادگاه‌های انقلاب اسلامی نظام بیم دارند و پای خود آن‌ها در میان است در امان باشند و اصولاً به کدام مقام و با کدام تضمین می‌توان به این کار اقدام کرد؟

فریاد صلح خواهی میلیون‌ها انسان

جنگ راه حل نیست

ادامه از صفحه اول



کالین پاول اعلام کرد که پس از سقوط صدام برای مدتی ارتش آمریکا کنترل امور را بدست خواهد گرفت و پس از آن تحت نظارت غیر نظامی آمریکا و جامعه جهانی قرار خواهد گرفت و آخر سر یک حکومت نمایندده مردم عراق امور را در دست خواهد گرفت.

رامسفلد وزیر دفاع آمریکا نه از سلاحهای اتمی بلکه از سلاحهای متعارف استفاده خواهد کرد و این در حالیتیست که در دسامبر سال گذشته آمریکا حق استفاده از سلاحهای اتمی را برای خود محفوظ داشته بود.

سختگویی کاخ سفید اعلام کرد که آمریکا کماکان خواهان صدور قطعنامه‌ای در مورد عراق است و برای نیل به این هدف تلاش می‌کند. رئیس سازمان سیا اعلام کرد سرویسهای اطلاعاتی آمریکا نشانی کلیه جایگاههای مظنون به داشتن سلاحهای کشتار جمعی را در اختیار بازرسان سازمان ملل قرار داده است. او احتمال داد که القاعده تا

بمانند و از توانایی‌های دیپلماتیک دولت پاریس در خاورمیانه کاسته شود.

جامعه مسیحیان فرانسه قانونی‌بودن حمله نظامی عراق را منوط به تصویب شورای امنیت می‌داند و معتقد است که چنانچه شورای امنیت چنین تصمیمی بگیرد، فرانسه با اجرای مفاد پیمان ناتو از جمله کمک نظامی به ترکیه مخالفت نخواهد کرد و بر این باورند که شورای امنیت سازمان ملل نباید فقط دفتر ثبت نظرات پنتاگون آمریکا باشد.

جریانات چپ در فرانسه از تصمیم روسیه، آلمان، فرانسه و بلژیک در وتوکردن کمک نظامی به ترکیه در صورت حمله یک جانبه آمریکا به عراق، حمایت می‌کنند و معتقدند که وتوی فرانسه قطعنامه حمله آمریکا در شورای امنیت باعث جلوگیری از حمله آمریکا به عراق می‌شود.

در آلمان هم دموکرات مسیحی‌ها و لیبرالها این نگرانی را دارند که پس از صدام سهم کمتری نصیبشان شود و بر همین اساس معتقد به همبستگی و دینالهروی از آمریکا هستند و به شردور انتقاد می‌کنند که چرا حداقل مثل فرانسه موضع گیری نکرده تا جای چرخش داشته باشد. آنها معتقد هستند که در صورت نبودن فشار آمریکا عراق حاضر به همکاری با بازرسان سازمان ملل به این شکل نبود.

سوسیال دمکراتها و سبزها در مقابل معتقد هستند که در صورت نبودن تلاشهای صلح‌طلبانه و مسلم‌بودن جنگ، انگیزه‌ای برای صدام برای همکاری با بازرسان سازمان ملل نمی‌ماند. آنها در دفاع از سیاست خود تأکید کردند که اختلاف بر سر این نیست که صدام باید خلع سلاح شود، صدام جنایتکار و ضد دمکراتیک است. اختلاف بر سر روش است

خاتمه تحریم عراق برای فعال‌کردن قراردادهای قبلی خود است. در حالیکه حجم داد و ستدهای بازرگانی فرانسه و آمریکا مبلغی حدود ۳۰ میلیارد یورو در سال است، ارزش صادرات فرانسه به عراق از زمان تحریم تاکنون ۳/۵ میلیارد دلار و حجم آن در سال گذشته ۶۵۰ میلیون دلار بوده است.

نگرانی حاصل از نفت ناشی از دو دیدگاه موجود در محافل آمریکاست: دیدگاه اول که حامی آن وزارت خارجه و خزانه‌داری کل آمریکاست معتقد است که نفت عراق باید در اختیار دولت آن کشور بماند و شرکت ملی نفت عراق تقویت شود و در عین حال با شرکتهای نفتی خارجی و البته در درجه اول شرکتهای آمریکایی همکاری کند. دیدگاه دوم که از سوی وزارت دفاع و محافل نزدیک به کاخ سفید حمایت می‌شود، خواهان واگذاری نفت عراق به بخش خصوصی است. در این حالت شرکتهای نفتی آمریکایی بیشترین سهم را خواهند برد، به انگلستان سهم مناسب و به روسیه سهم قانع‌کننده خواهد رسید و اروپاییها در این میان بی نصیب خواهند ماند.

جناح مخالف سیاست کنونی فرانسه درست به مانند هفتکران خود در آلمان بر این باورند که واکنشنگتن با و یا بدون قطعنامه دیگر به همراه مستدین خود جنگ علیه عراق را آغاز خواهد کرد. و معتقدند کم فرانسه در مسائل و بنده بستنهای پس از صدام حسین از صحنه برکنار

فراخوان هیات سیاسی - اجرایی سازمان فدائیان خلق ایران (اکثریت)

برای شرکت در تظاهرات ضد جنگ

فردا، شنبه ۱۵ فوریه، تظاهراتی در مخالفت با حمله احتمالی آمریکا به عراق در سراسر جهان برپا خواهد شد. این تظاهرات نمایشی از اراده بشریت صلح‌خواه برای پیشگیری از جنگی است که دولت آمریکا مصمم به برآنداختن آن است.

گزارش نسبتاً مثبت امروز بلیکس و الباردی در مورد همکاری عراق با بازرسان تسلیحاتی سازمان ملل و تصریح این نکته که این بازرسان هنوز مدرکی دال بر تعقیب برنامه اتمی و داشتن سلاحهای کشتار جمعی عراق به دست نیآورده‌اند، سیاست جنگ را گامی به عقب راند. با این حال وزیر امور خارجه آمریکا و انگشت‌شمار متحدان آمریکا در شورای امنیت هنوز با زبان جنگ سخن می‌گویند. تظاهرات فردا پاسخ مناسبی به این زبان جنگی است.

جنگ روشی امروزی برای حل مناقشات نیست. در توان بشریت قرن بیست و یکم هست که تصمیم دولت آمریکا را خنثی کند، و همچنین دیکتاتورهای ضدبشری چون صدام حسین را، بدون توسل الزامی به زور به مکافات رساند.

هیات سیاسی - اجرایی سازمان فدائیان خلق ایران (اکثریت) همه صلح‌خواهان را فرا می‌خواند در تظاهرات فردا به گستردگی شرکت کنند و ترانه صلح و انسانیت را، علیه جنگ و سبیت، چه جنگی که دولت آمریکا در پی آن است و چه سبیتی که رژیم صدام حسین بر مردم عراق اعمال می‌دارد، به ترنم درآورند.

هیات سیاسی - اجرایی سازمان فدائیان خلق ایران (اکثریت) ۱۴ فوریه ۲۰۰۳

استفاده از بحران عراق در همین جهت حرکت می‌کند چنانکه در قطعنامه ۲۲ بهمن به لشکرکشی متجاوزانه دولتهای غیر مسلمان به خلیج فارس و رانداندازی دوباره جنگ توسط آمریکا و تهدیدات این کشور اشاره می‌شود.

تقسیم و تحمیل نابرابر هزینه‌های ناشی از جنگ در میان کشورهای عضو ناتو و حامیان رسمی و ذینفع در جنگ یکی دیگر از عواملی است که بر عدم حمایت کشورهای مانند آلمان موثر است که صدراعظم آلمان در این رابطه به هزینه سالانه ۲ میلیارد یورویی اشاره می‌کند. با ارائه گزارش بازرسان سازمان ملل در تاریخ ۱۴ فوریه به اجلاس شورای امنیت که ریاست آن به عهده آلمان بود و بخشی از آن در پشت درهای بسته برگزار شد، علیرغم پافشاریهای آمریکا و انگلیس و متحدانش قرار شد که بازرسی ادامه پیدا کند و هیئت بازرسان گزارش نهایی خود را در اول مارس به شورای امنیت ارائه دهند.

در پی تشوهای پیش‌آمد بین اروپا و آمریکا، روز دوشنبه ۱۷ فوریه به فراخوان یونان رئیس دوره‌ای اتحادیه اروپا روسای ۱۵ کشور اتحادیه اروپا در بروکسل گرد هم می‌آیند.

سپاه پاسداران:

حکم سلمان رشدی تغییر ناپذیر است.

مشرک کرد. در این ویژه‌نامه که روی جلد آن تابوتی حامل جنازه رشدی نویسنده کتاب «آیات شیطانی» را داد، سپاه پاسداران انقلاب اطلاعاتی‌ای انتشار داد، در این اطلاعیه آمده است: «حکم تاریخی حضرت امام خنی (رد) در مورد سلمان رشدی تغییر ناپذیر است و هیچ چیز نمی‌تواند آن را تغییر دهد.»

سپاه پاسداران در اطلاعیه خود می‌افزاید: «این حکم امام باعث احیا مجدد جهان اسلام شد و بر اساس احکام الهی حکم صادره در مورد سلمان رشدی همچنان به قوت خود باقی است و هیچ چیز نمی‌تواند آن را تغییر دهد. این حکم به مسلمانان جهان هویت و شخصیت بخشد تا از واجبات و شعائر اسلامی دفاع کنند.»

به این مناسبت روزنامه جمهوری اسلامی ویژه‌نامه‌ای

و اینکه جنگ آخرین راه حل ممکن باشد. آنها بر این باورند که تأکید بر صلح موجب جلوگیری از یل‌پاریزاسیون جهان به دو قطب اسلامی و غیر اسلامی است که سود آنرا فقط جریانهایی بنیادگرای اسلامی و از جمله القاعده می‌برند. و اگر اروپا نقش دفاع از صلح را به عهده بگیرد و دفاع از مسلمانان را در جریان یک حمله جنگی مورد توجه قرار ندهد، آنگاه القاعده خواهد بود که این رهبری را به عهده می‌گیرد و با وجود مهاجران مسلمان از نوع بنیادگرای آن در جای جای اروپا صدمات فراوانی وارد خواهد شد.

وزیر دفاع آلمان با اشاره به حمله راکتی طالبان به مقر نیروهای آلمانی در افغانستان گفت که این حمله یک سیگنال و یک هشدار به ما بوده است و ما باید آنرا جدی بگیریم. و در همین راستا است که یوشکا فیشر به دیدن پاپ می‌رود و پاپ نماینده خود را به عراق می‌فرستد و درست در جهت تبدیل این جنگ به جنگ صلیبی است که درست در زمانی که صدام با عقب‌نشینی‌های گام به گام خود قصد به تاخیرانداختن و یا جلوگیری از جنگ را دارد ناگهان پیام عثامه بن‌لادن بر فرستنده الجزیره ظاهر می‌شود.

جمهوری اسلامی هم با

از انقلاب بهمن چه می‌ماند؟

اقتدار مدرن هر چه می‌گذرد، به منافع و خواستههای اقتدار مدرن بجای‌مانده از دوره ماقبل انقلاب نزدیکتر می‌شود. این اقتشارنده که پایگاه اجتماعی اصلی جنبش اصلاح‌طلبانه سالهای اخیر را تشکیل می‌دهند.

این تحولات عمیق اجتماعی، دیگر بازگشت‌پذیر نیست. انقلاب بهمن، بخش بزرگی از جامعه ایرانی را از حاشیه به متن زندگی اجتماعی آورده است. تناقض بزرگ این انقلاب، در این است که در عین منجر شدن به برقراری استبداد مذهبی و نیز شکل‌گیری یک قشر فوقانی نوکسبه که قدرت اقتصادی آن حتی شاید بیش از قدرتمندان اقتصادی پیش از انقلاب باشد، حیات اقتصادی و اجتماعی را به روی شعار بسیار بیشتری از ایرانیان گشوده است. از این رو، در جامعه ایرانی دیگر «مدرنیزاسیون نهایی دمکراتیزاسیون» که برنامه حکومت پیش از انقلاب بود، ممکن نیست.

استبداد مذهبی زایل خواهد شد و آنچه از انقلاب بهمن خواهد ماند، جامعه‌ای تحول‌یافته است که مناسب‌ترین شکل سازماندهی سیاسی خود را در جمهوری که فرزند انقلاب ۱۳۵۷ است خواهد یافت.

چندین هزار امید بنی آدم

گفتم که مژده بيش دل فرم است اين مست از درم درآمر و دیرم غم است اين گر چشم باغ گریه تاریخ من نریر ای گل ز بی سارگی شبنم است این پروانه بال و پر زد و در دام خویش هفت پایان شام پيله ابریشم است این باز این چه ابر بود که ما را فرو گرفت تنها نه من، گرفتگی عالم است این ای دست برده در دل و دینم چه می‌کنی هانم بسوقتی و هنوزت کم است این آه از غمت که زخمه بیره می‌زنی ای چنگی زمانه چه زیر و بم است این یک دم نگاه کن که چه بر بار می‌دهی چندین هزار امید بنی آدم است این گفتمی که شعر سایه رگر رنگ غم گرفت آری سپاه جامه سردانم است این.

هوشنگ ابتهاج (۱.۵. سایه)

تیران دی ۱۳۷۰

انتخابات شوراها

نزدیک شدن با چراغ خاموش

با اینکه کمتر از دو هفته به انتخابات سراسری دوره دوم شوراها در کشور ما باقی مانده است، هنوز از شور عمومی برای شرکت در این انتخابات خبری نیست. در پایان انتخابات و پس از تحلیل آراء قطعاً می‌توان مستدتر به علل این پدیده پرداخت. اما از هم اکنون نیز کاملاً روشن است که قانون غیر دموکراتیک انتخابات شوراها مهم‌تری عامل عدم استقبال شایسته از این انتخابات است. قانونی که بر مبنای آن تنها اقتدارگرایان و «اصلاح‌طلبان» محافظه‌کار بی‌دغدغه توانستند خود را کاندید نمایند. این قانون حتا اصلاح‌طلبان میانه‌رو و رادیکال پیرو پروژه «مردم‌سالاری دینی» را که قاعدتاً نباید اعتقادی به ولایت فقیه آنهم از نوع مطلقه آن داشته باشند، برای کاندیداتوری به استفاده از اصل تقیه واداشت. با این وجود این بخش از اصلاح‌طلبان ضمانتی برای تایید صلاحیت نیافتند. با وجود حضور وسیع و غالب اصلاح‌طلبان حکومتی در هیئت‌های اجرایی و نظارت در این دور تعداد قابل توجهی از «خودهای» اصلاح‌طلب توسط نزدیک‌ترین هم‌فکرانشان به پهنای اجرای قانون، رد صلاحیت شدند و از نیروهای «غیرخودی» نیز، جمع کثیری حذف شدند. با این همه، این بار اعتراض به «رد صلاحیت‌ها» به ویژه در طیف دگراندیشان در مقیاسی گسترده صورت نگرفت یا کم‌تر انعکاس یافت. ظاهراً آنان به حداقلی از «امکان حضور» قناعت داشته‌اند و اکنون آن را تأمین شده یافته‌اند. به عبارت دیگر به نظر می‌رسد که «تفاهم» اعلام نشده‌ی میان سه نیرو در جامعه موجب شده است که آنان تاکنون آرام و با «چراغ خاموش» به سوی انتخابات شوراها نزدیک شوند:

- اقتدارگرایان به امید کسب حداقلی از مشروعیت برای نظام، انداختن تصویر عدم استقبال از شوراها به گردن اصلاح‌طلبان حکومتی و تنزل آنان به کارگزاران منویات خود در رد صلاحیت هم‌اندیشان و دگراندیشان.
- اصلاح‌طلبان حکومتی به امید حفظ تناسب موجود در قدرت، ایقایی نهاد شوراها و رفع شاخص‌ترین نقایض و نارسائی‌های آن
- و اصلاح‌طلبان غیرحکومتی و دگراندیشان ملی-مذهبی به امید سهم‌گیری بیشتر در ارگان‌های قانونی هدایت‌گر جامعه به پشتوانه‌ی آرای مردمی که از جناحین حکومتی رویگردان شده‌اند.

این نیروها در دوره پیش تا آستانه‌ی ورود به شوراها در شهرهای بزرگ پیش رفتند و در بسیاری از شهرهای متوسط و کوچک به نیروی هدایت‌گر شوراها تبدیل شدند و همین امر یکی از دلایل موفقیت شوراها در شهرهای کوچک و متوسط بوده است.

این بار اگر آنان بتوانند در شهرهای بزرگ نیز به وزنه‌ی قابل توجهی در شوراها تبدیل گردند، طبعاً با مناسبات جدیدی در میان نیروهای حاکمیت مواجه خواهیم بود.

علاوه به «تفاهم» اعلام نشده‌ی که از آن یاد شد، حرکت در جهت ائتلاف‌های پیش از انتخابات از دلایلی است که موضوع‌گیری‌های نیروهای مذکور را تا این لحظه به تعویق انداخته است.

شواهد نشان می‌دهد که لیست اقتدارگرایان در تمام شهرهای بزرگ کاملاً متفاوت با دیگران است و از سوی دیگر تمایل جدی از طرف اصلاح‌طلبان حکومتی و ملی‌مذهبی‌ها و نهضت آزادی برای نشان دادن همسویی و ائتلاف میانشان وجود دارد. گرچه در شهرهای بزرگ ائتلاف میان آنان در حدی نیست که به ارائه‌ی لیست مشترکی بیانجامد، اما حضور افراد معینی از این یا آن طیف در لیست‌های جداگانه‌ی این نیروها بسیار محتمل است. امری که در شهرهای متوسط و بسیاری از شهرهای کوچک نمود بیشتری خواهد یافت.

در روستاهایی که انتخابات در آن برگزار می‌شود و اغلب شهرهای کوچک تعداد داوطلبان تنها اندکی از کرسی‌های نمایندگی شوراها بیشتر است. در این موارد انتخاب‌کنندگان امکان‌پذیرند و نداشتن و به جای انتخاب کردن، بیشتر با این سؤال مواجه هستند که چه کسی را انتخاب نکنند. امکان کم انتخاب در کنار شناخت نزدیک‌تر از کاندیدها جو انتخابات را در این نواحی آرام‌تر می‌کند و این امر به نوبه‌ی خود در میزان شرکت مردم تأثیر جدی می‌گذارد.

شواهد نشان می‌دهد که این بار مردم کشور ما بسیار تعدیل شده‌تر از دوره اول، در انتخابات این دور شوراها شرکت خواهند کرد. در بخش‌هایی از کشور که در دور پیش حدنصاب لازم برای برگزاری انتخابات تأمین نشد، این بار چنین حدنصابی اغلب تأمین شده است و بر این اساس انتظار می‌رود که در آن نواحی استقبال از انتخابات بیش از پیش باشد. اما برعکس در اکثر نقاط کشور با توجه به تجارب کسب شده از نخستین دوره شوراها و مشاهده‌ی بی‌حاشیایی نسبی آنان، تمایل به مشارکت به شدت کاهش پیدا کرده است. امری که ملاحظاتی اما واقعی می‌نماید.

«احزاب» و آن بخش از گروه‌های سیاسی که تمایل به تأثیرگذاری در روند انتخابات دارند، هنوز به رایزنی‌های خود پایان ندهاده‌اند، قرآنی بر وجود ستادهای انتخاباتی فعال کاندیداهای مستقل از احزاب وجود ندارد، رسانه‌ها به‌ویژه «صدا و سیما» اخبار جذابی درباره‌ی انتخابات شوراها منعکس نمی‌کنند و مردم کشور آشنائی ذهنی دیگری را در سر دارند.

در این اوضاع و احوال است که همگان با چراغ خاموش، آرام به انتخابات شوراها نزدیک می‌شوند.

آنان که پیش‌تر می‌روند امیدوارند که در لحظه‌ی مناسبی چراغ‌ها را روشن کنند و با روشنایی هر چراغ، چراغی دیگر روشن شده و در نورباران ایجاد شده، حادثه‌ی تازه پدید آید.

اما هر واکنش زنجیره‌ی هر قدر هم که سرعتی بالا داشته باشد برای ایجاد تغییری کیفی احتیاج به زمان معینی دارد.

بی‌شک در روزهای آتی و به ویژه در روزهای نزدیک به انتخابات شاهد شور انتخاباتی معینی در جامعه خواهیم بود که می‌تواند میلیون‌ها نفر را به پای صندوق‌های رأی بیاورد. احتمال غالب این است که انتخاب‌کنندگان کسانی را به شوراها بفرستند که از اقتدارگرایی فاصله‌ی بیشتری دارند و تخصص بیشتری در اداره‌ی امور شهری دارند. از این رو انتظار می‌رود که شوراها بعدی، مردم‌تر، تخصصی‌تر و امروز‌تر باشند، اما احتمال مشارکت کم حدود ۴۳ میلیون واجد حق رأی که به هیچ‌وجه بعید نیست، می‌تواند در صورتی که از حد نصاب معینی پایین‌تر رود، مشروعیت کل انتخابات را به زیر سؤال برد. امری که هزینه‌ی بالایی برای کلیت رژیم خواهد داشت.

در کشور ما امکان نظرسنجی نیست و نظرسنجان به بند کشیده می‌شوند. در چنین شرایطی، پیش‌بینی‌ها نه بر مبنای داده‌های دقیق و صحیح، بلکه از طریق قرائن و شواهد می‌تواند صورت گیرد و از این رو از استقامت کافی برخوردار نیست. با این حال با قاطعیت می‌توان گفت که انتخابات شوراها پیش رو همدارایی جدی از جانب اکثریت غالب مردم به هر دو جناح حاکمیت خواهد بود تا از روش‌های کنونی خود دست بردارند و به «مردم‌سالاری» بدون اطلاق صفتی به آن تن دهند.

خاتمی: ایران استخراج اورانیوم را آغاز کرده است

علنی شدن استخراج اورانیوم در ایران: چرا اکنون؟

نشده است. سران جمهوری اسلامی به خوبی می‌دانند که استخراج اورانیوم را آغاز کرده است. وی بار دیگر این ادعا را تکرار کرد که کل برنامه هسته‌ای جمهوری اسلامی و از جمله استخراج اورانیوم، خلصت صرفا کارشناسان بدین نکته اشاره کردند که بسیاری از اجزای یک برنامه هسته‌ای، از جمله استخراج اورانیوم، می‌تواند هم صرف غیرنظامی و هم مصرف نظامی داشته باشد. پیرویه نیست که خیراستخراج اورانیوم، تاکنون محرمانه بود و حکومت تصمیم گرفت آن را از زبان یک مقام عالی‌رتبه اعلام کند، مقامی که طراحان سیاست خارجی جمهوری اسلامی، او را قابل اعتمادترین دولتمرد جمهوری اسلامی از نظر جامعه بین‌المللی تشخیص داده‌اند. استخراج اورانیوم در ایران، بزرگی چهار می‌شد. اما اکنون که خود حکومت در علنی‌کردن بخش دیگری از برنامه هسته‌ای خود پیشقدم شده است، می‌تواند امیدوار باشد که از این طریق، از فشارهای بین‌المللی در آینده کاسته است. علیرغم تکذیب‌های رسمی مقامات حکومت ایران، اشارات دوپهلوی و مکرر سران جمهوری اسلامی به قدرت اتمی اسرائیل، افکار عمومی بین‌المللی را نسبت به صحت ادعای حکومت ایران مبنی بر صرفا غیرنظامی بودن برنامه هسته‌ای ایران، به شدت بی‌اعتماد کرده است. اگر ریزگی به کفش جمهوری اسلامی نبود، مدت‌ها پیش از بازرسان سازمان ملل متحد و آژانس بین‌المللی انرژی

هسته‌ای دعوت می‌کرد بدون هیچ‌گونه محدودیتی از همه تاسیسات هسته‌ای ایران بازدید کنند. از جمله از راکتورهای هسته‌ای آزمایشی و تحقیقاتی که تحت مسئولیت نیروهای مسلح جمهوری اسلامی قرار دارند. اگر برنامه هسته‌ای ایران آن گونه است که سران حکومت می‌گویند، چرا بخش مهمی از آن، یعنی استخراج اورانیوم، تاکنون مخفی نگه داشته شد؟

بسلندپروازی هسته‌ای جمهوری اسلامی که ادامه سیاست رژیم شاه است، بر تنش‌ها در روابط بین‌المللی ایران می‌افزاید و از این رو مغایر با منافع ملی ایران است. اگر افکار عمومی در ایران با توجه به این حقیقت که ایران به نیروگاه اتمی نیازی ندارد، به حکومت برای دست کشیدن از پروژه‌های اتمی خود فشار وارد آورد و مسوق شود به این پروژه‌ها پایان دهد، یک عارضه جنینی منفی دیگر این برنامه که تشنج در مناسبات خارجی است، از میان خواهد رفت.

۲۲ کشور جهان دارای رآکتور هسته‌ای برای تولید برق‌اند، هیچ یک از کشورهای عضو اوپک، در این فهرست نیستند. از میان کشورهای که تاکنون رسماً دارای تاسیسات هسته‌ای نبوده‌اند، تنها ایران است که در حال حاضر، یک نیروگاه اتمی در دست ساختمان دارد. از اواسط دهه هشتاد قرن بیستم میلادی تا کنون، سهم انرژی هسته‌ای در تولید برق جهان که طی ۱۹۷۱ تا ۱۹۸۶ از ۲ درصد به ۱۶ درصد

افزایش یافته بود، در همین حد ۱۶ درصد باقی مانده است. این توقف رشد سهم انرژی هسته‌ای، تا حد زیادی از عواقب فاجعه چرنوبیل است.

ایران، دارای منابع سرشار نفت و گاز است که نه تنها برای مصارف داخلی، بلکه برای صادرات و تأمین بخش اعظم درآمد ارزی کشور کفایت می‌کند. علاوه بر این، شرایط اقلیمی ایران اجازه استفاده گسترده از انرژی خورشیدی و باد را می‌دهد. همچنین نباید از یاد برد که در ایران به صرفه‌جویی در مصرف انرژی تاکنون تقریباً هیچ توجهی نمی‌شود. به دلیل ارزان‌بودن نسبی انرژی در کشور ما، انگیزه‌های اقتصادی کافی برای صرفه‌جویی وجود ندارد. در چنین شرایطی، دولت ایران باید با سرمشق گرفتن از کشورهای پیشرفته صنعتی، بودجه و سوسبیدهای لازم را به صرفه‌جویی انرژی اختصاص دهد (به عنوان نمونه، در برخی از کشورهای برای رعایت اصول صرفه‌جویی انرژی در ساختمان، دولت سوبسیدی را به صورت دراختیار گذاشتن وام ارزان‌قیمت در نظر می‌گیرد).

فاجعه چرنوبیل نشان داد که ایمنی انرژی اتمی، توهمی بیش نیست. در آوریل ۱۹۸۶، انفجار نیروگاه اتمی چرنوبیل در اوکراین، سراسر منطقه حول نیروگاه را به طرز مرگباری آلوده کرد. تاکنون، دهها هزار نفر بر اثر این حادثه جان خود را از دست داده‌اند. ضایعات ژنتیک ناشی

خبرگزاری‌ها از شکست راهپیمایی

حکومتی ۲۲ بهمن خبر دادند

۲۲ بهمن ۲۴امین سالگرد انقلاب علیرغم تمام تلاشی که توسط همه جناح‌های حکومتی صورت گرفت با استقبال چندانی روبه‌رو نشد. در حالیکه خبرگزاری‌های رسمی ایران و ایسنا خبر از راهپیمایی میلیونی در تهران و سراسر ایران داده بودند، خبرگزاری فرانسه از حضور دهها هزار نفری مردم در مراسم تهران خبر داد. در این راهپیمایی شعارها علیه آمریکا و اسرائیل متمرکز بود.

در قطعنامه ۱۰ ماده‌ای این مراسم بر حسن نیت مردم نسبت به نظام و رهبری و محکوم‌کردن لشکرکشی متجاوزانه دولتهای غیرمسلمان به خلیج فارس و راداندازی دوباره جنگ توسط آمریکا و تهدیدات این کشور تأکید شده بود.

محمد خاتمی در این مراسم خطاب به سیاستمداران و دولتمردان آمریکا گفت که ملت ایران در دفاع از آرمانهای انقلاب، در پاسداری از استقلال خویش و برای پایدارکردن مردم‌سالاری دینی کاملاً متحد است و هر متجاوزی با خشم و نفی همه گرفت ایران روبرو خواهد شد. او گفت که امیدوار است که آمریکا که یک بار بخت خود را با حمایت از رژیم شاه آزموده است دچار توهم نشود و خواهد از واپس‌مانده‌های رژیم گذشته استفاده کرده و بخت خویش را در مقابله با ملت ایران بیازماید.

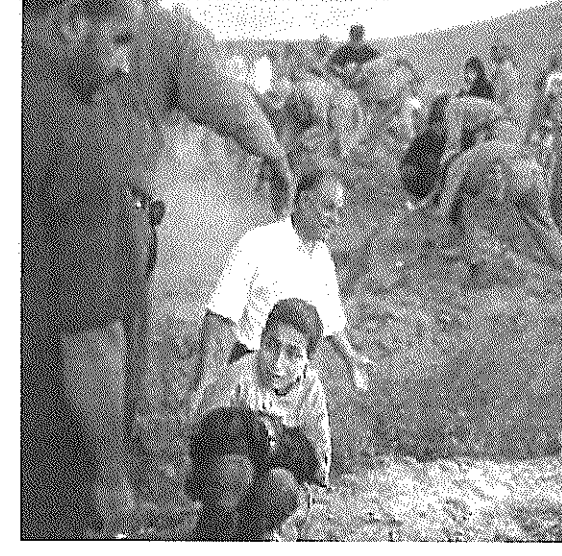
خزعلی: امام فرمود مواظب باشید در جمهوری اسلامی زن رئیس جمهور نشود.

به از زرتگی گفت: «رجال سیاسی... او در بخش دیگر گفت: می‌خواهند یک عده را به ست مجلس برانند و این‌ها ترمز می‌کنند، ترمز را می‌خواهند پاره کنند. مثل چندانایی که الان در مجلس نامحرم هستند و نمی‌توانستند راه پیدا کنند، می‌خواهند باز هم بمانند. چند سال دیگر که باز انتخابات شروع می‌شود، پرونده آن‌ها بسته می‌شود.

وی در باره تایید صلاحیت خاتمی گفت: ممکن است برخی صحبت‌هایی کرده باشند، ولیکن کمتر کسی خاتمی را در آن زمان می‌شناخت، بسنده چون می‌شناختم، صلاحیت ایشان را تایید نکردم گفتم ایشان در وزارت ارشاد هم خوب کار نکرد. من رای نمی‌دهم. آقای علیزاده هم رای نداد و الان هم بر رای خودمان هستیم. وی در باره مخالفت خود با خاتمی گفت: از غرب‌زدگی نگرانم. با این اصلاحات دارند راه را برای آمریکا باز می‌کنند. او در باره دست‌بندی موافقان و مخالفان نظام گفت: الحمدالله موافقان که بسیجیان هستند، قوی‌اند و اگر یک روزی خطر پیش بیاید، بسیجی‌ها آن‌ها را از صحنه بیرون خواهند کرد.

او در مورد حضور روحانیون در دستگاه‌های اجرایی گفت: تا زمانی که اسلام پیاده شود، این آزادی که دارند به بی‌بند و باری مبدل شد. برخی دختر و پسرها با وضع بد اسمال در ماه رمضان نماز سبیلک خواندند و انحراف را تا آنجا کشاندند که برخی دانشجویان ما در ماه رمضان سیگار کشیدند.

جایزه معتبر عکاسی برای عکسی از ایران



یک عکاس به نام اریک گریگوریان جایزه سالانه معتبر «عکاسی خبری جهان» را برای عکسی که از ایران گرفته دریافت کرده است. این عکس پسر بچه‌ای را نشان می‌دهد که در ماتم مرگ پدرش، در حالی که در بالای قبر او نشسته، تکه‌ای از لباس پدرش را در بغل می‌فشارد. این عکس سیاه و سفید سال گذشته در مراسم تدفین یکی از قربانیان زلزله در استان قزوین گرفته شده که در اثر آن پانصد نفر کشته شدند. اریک گریگوریان که در شهر لس‌آنجلس آمریکا زندگی و کار می‌کند جایزه «عکاسی خبری جهان» و جایزه نقدی ده‌هزار دلاری خود را در روز ۲۷ آوریل اسمال در شهر آمستردام دریافت خواهد کرد.

درخواست شانزده تن از فعالین جنبش سندیکایی ایران از سازمان بین‌المللی کار

برگزاری مجمع عمومی آزاد کارگران تحت نظارت سازمان بین‌المللی کار

شانزده تن از نمایندگان کارگران و فعالین سندیکایی کشور، با ارسال نامه‌ای به اعضای هیات ویژه سازمان بین‌المللی کار، ضمن حمایت از نامه اخیر نمایندگان کارگران صنعت نفت، خواهان تشکیل مجمع عمومی آزاد و فراگیر کارگران در همه رشته‌های تولیدی و خدماتی زیر نظر سازمان بین‌المللی کار، برای تشکیل اتحادیه‌های مستقل کارگران شدند. متن این نامه که نسخه‌ای از آن در اختیار اخبار روز قرار گرفته است، به شرح زیر است:

خانم کرتیس و آقای جرنیگان، رئیس اداره آزادی اتحادیه‌ها و رئیس شاخه آزادی انجمن‌ها سازمان جهانی کار

گزارش هیات مشاوره سازمان جهانی کار (پس از سفری که این هیات در تاریخ ۲۷ سپتامبر تا سوم اکتبر ۲۰۰۲ به ایران داشتند) بر این امر تصریح دارد که «... وضعیت جاری در سطح واحد کار، ناقض مفهوم واقعی آزادی انجمن، مندرج در مقاله‌نامه شماره ۸۷ برای تشکلات کارگری است». (به نقل از زیرتیر نتیجه گیلری‌ها و پیشنهادهای ملاحظاتی کلی گزارش هیات مشاوره).

واقعیت این است که اکنون بیش از دو دهه است که کارگران ایران فاقد انجمن‌ها و اتحادیه‌های مستقل خود در محیط کار هستند و کسانی که به نام کارگران سخن می‌گویند، نماینده واقعی آن‌ها نیستند.

بر همین اساس، جمعی از نمایندگان کارکنان صنعت نفت ایران طی نامه‌ای که در ماه ژانویه ۲۰۰۳ به شما ارسال نمودند، خواستار همکاری و همراهی مسئولین و کارشناسان آن سازمان جهت حذف تمامی موادی شده‌اند که در قانون کار جمهوری اسلامی به نحوی از انحاء مانع ایجاد تشکلات مستقل کارگری می‌باشند.

ما امضاءکنندگان این نامه نیز که جمعی از نمایندگان تشکلات مختلف کارگری در سال ۱۹۷۹ به بعد می‌باشیم، ضمن حمایت کامل از خواسته‌های به حق نمایندگان کارکنان صنعت نفت و هم‌صدا با آن‌ها خواهان حمایت و پشتیبانی آشکار مشاورین و کارشناسان سازمان بین‌المللی کار در راستای برگزاری مجمع عمومی آزاد و فراگیر کارگران در همه رشته‌های تولیدی و خدماتی، بدون دخالت اعمال نظر نهادهای دولتی و غیرکارگری، جهت ایجاد اتحادیه‌های مستقل شاغلین رشته‌های مختلف هستیم. شایسته است که برای جلوگیری از هرگونه دخالت نهادهای دولتی، برگزاری این مجمع عمومی و انتخاب نمایندگان در آن، تحت نظارت مستقیم مسئولین سازمان جهانی کار و اتحادیه‌های آزاد بین‌المللی صورت گیرد.

شما در قسمت دیگری از گزارش‌تان به درستی تصریح نموده‌اید که: «هیچ نمونه‌ای از یک توافق واقعی دسته‌جمعی در محیط کار یا در سطح آن بخش رایج نمی‌دهد. در عین حال که تنها توافقی که اظهار می‌شود تاکنون به عنوان توافق ملی به امضاء رسیده است، توافق حاصله میان «شوراهای اسلامی کار» و «کانون عالی انجمن‌های صنفی کارفرمایان ایران» در

در سوگ سرو خزری

به خاطره عزیز حسین جورشری (جواهری)



چکاوک خزری بود در گلوی قلندر
که مهر را به غزل می‌سروود و خود می‌خواند
در آن شبی که به «مهتاب» مهر روشن بود
دو صد ستاره به آهنگ مهر می‌رقصاند

سروود گیلکی‌اش را به مهر سر می‌داد:
کتاب عشق و محبت همه ز بر گردم
به بال عاطفه پرواز می‌کنم سویت
من از سکوت و سیاهی چنین گذر کردم

به شور کور کویر، های های باران باش
حریم دل بگشا، آفتاب تابان باش!
چو نار سرخ باش و هزار دل می‌باش
چو شعله سحری «زیور» درخشان باش

چو او شراب شادی و شوریدگی همیشه بنوش
بشو مرکب کین را ز دست و به کینه مکوش!
تو ای غمین نشسته به سوگ صدای سبز و خوشش
بیبچ چو عشوهای نیلوفر، عیب سرو بیوش!

به کیمیا مهر طلاکن تو آهن جان را
به «آرش» اندیشه‌ات بده کمان زمان را
خدنگ عشق و محبت بز بنه سینه‌ی کینه
که از گریه دوران به در بوی دل و جان را

خسرو باقریور

در سوگ رفیق حسین جواهری!

آنکه زندگی را می‌پرستید از میان برفت

بهزاد کریمی

اگر چه چند زمانی بود که گوش به زنگ این
خبر شوم بودم، ولی با این همه وقتی تلفن زنگ
زد تا پس بگویند که سرانجام بامداد «حسین»
زندگی را بدرود گفته است، باز اندوهی بزرگ
بر دلم نشست. در خود فرو رفته و آنچه را که در
طول سالهای آشنائی با «حسین» در او برجسته
یافته بودم، دیگر بار جلوی چشمم گرفتم و
برجسته‌ترین ویژگی وی را همان یافته که بارها
بدان اندیشیده بودم: عشق جنون‌وار او به انسان
و پرستش عاشقانه زندگی، پرستشی با همه
وجود و احساس.

او خود گمان می‌برد که نگاهش به سیاست،
مطلقاً تعقلی است و در نوشته‌ها و گفته‌هایش
سخت اصرار می‌ورزید تا به دیگران بقولاند
که در تدوین سیاست، باید از آنچه که ممکن
است آغاز کرد و بر انجام آن چیزی تکیه کرد که
ممکن است. اما به این نکته توجه نداشت که در
میدان سخت و خشن سیاست در کشور
استبداد زده، در هنگامه سیاست‌پردازی تا چه
اندازه افراطی از عشقش به زندگی متاثر بود و
تا کجا حفظ جان انسانها را به هر قیمت
می‌خواست! او در سیاست، اسیر این احساس
انسانی بود. او که خود بارها تا پای ریسک جان
پیش رفته بود، از هر گونه قمار سیاسی که باخت
زندگی انسان را می‌توانست در بر داشته باشد،
سخت در هراس بود. می‌شد بر او به خاطر این
همه افراط در عرصه سیاست که می‌توانست
فلج‌کننده باشد، خرده گرفت. اما در همان حال بر
انسانگرایی انسان نیرومند در «حسین» غبطه
نخورد، نگرش وی به انسان و ارج‌نهی او به
هستی، یادگار بزرگ او برای ما است.

وقتی که هم دیگر را در راد سوئد برای
آخرین وداع با «ماندنی» در آرامگاه «مالمو»
دیدیم، در کشتی به من گفت: هیچ چیز برای من
عزیزتر از جان دوستانم نیست و من آن‌ها را
شاداب می‌خواهم. و بعد از من پرسید: آخر چرا
«ماندنی» این چنین ساده، از زندگی دست
شست؟

زمانی که در کنگره دوم سازمان فدائیان خلق
ایران (اکثریت) بحث نوع تشکل در درون
کشور به میان آمد، او آرام و قرار نداشت. به
التماس و با فریاد به همه می‌گفت: حتی جان
یک انسان نباید به خطر بیفتد. او در پایبندی به
این باور، از اصل پرهیز از خشونت به امر گریز
از میدان خشونت می‌رسید! اما به راستی نه از
موضع جبن و ترس، بلکه همانگونه که گفتم از
دیدگاه سحرزده حفظ زندگی انسان‌ها.

«حسین» به هفتین کنگره نیز آمد. از
تخوتاب برخاست، عدم مجوز پزشکی را نادیده
گرفت و خود را در حلقه دوستان جا داد. دیدار
این بار ما با یکدیگر اما در حالی بود که هم
دوستانش و هم خودش، آگاه بودند که «حسین»
را مهلت بیش از چند ماه نیست. اما هر کس از

رفیق حسین جورشری (جواهری) درگذشت

رفیق حسین جورشری (جواهری)، یار دوست‌داشتنی، صمیمی و شجاع ما، در روز ۲۳ بهمن، ۱۲ فوریه زندگی را بدرود گفت و همه بستگان و دوستان خود را در غمی سنگین فرو برد. سرطانی جانگداز مدتی پیش پیکر حسین را در چنگال مرگ آفرین خود گرفته بود و سرانجام در ۲۵ سالگی جان جوان و شیفته‌اش را گرفت.

حسین از تبار مردانی از آن گونه عاشق بود که تباهی از درگاه بلند خاطره‌شان سرفراکنده و شرمسار می‌گذرد. او آزادی‌خواه و آزاداندیش و از یاران قدیمی سازمان بود. مهربانی و صمیمیت، انسان دوستی و صراحت حسین او را محبوب همه آشنایان بویژه یاران هم‌زمش ساخته بود.

نشریه کار درگذشت حسین را به همسر وی زیور، فرزندانش مهتاب و آرش، دیگر بستگان وی به همه یاران و دوستانش تسلیت می‌گوید.

اطلاعیه هیات رئیسه شورای مرکزی سازمان فدائیان خلق ایران (اکثریت)

در سوگ رفیق حسین جورشری

مدافع خستگی‌ناپذیر تحولات اجتماعی و اقتصادی و سیاسی کشور از طریق اصلاح و رفرف بود و در این راه هرآنچه در توان داشت دریغ نکرد.

رفیق حسین گرچه در سال‌های اخیر از حضور مستقیم تشکیلاتی در سازمان فاصله گرفت ولی در تمام این سال‌ها مسائل ریز و درشت سازمان را با حساسیت و مسئولیتی ویژه دنبال کرده و برای آن‌ها دل می‌سوزاند. حضور فعال او در کنگره‌های متعدد سازمان و ارائه برنامه و خط مشی شاهد چنین مدعا است او با وجود اطلاع از شدت بیماری‌اش در کنگره هفتم سازمان حضور یافت. این بار نه برای تبلیغ مشی اصلاح‌طلبی بلکه بیشتر برای وداع با یاران و هم‌زمانش حضور یافته و در شب جشن کنگره همراه آن‌ها به پایکوبی پرداخت.

هیات رئیسه شورای مرکزی سازمان فدائیان خلق ایران (اکثریت) از طرف شورای مرکزی و همه اعضای سازمان بار دیگر درگذشت حسین جورشری مهرزم فدائیان و همه مبارزان راه آزادی و دمکراسی و عدالت اجتماعی را به همسر سخت‌کوش و مهربان، فرزندان، خانواده و همه یاران بی‌شمار وی تسلیت گفته و یاد این عزیز از دست‌رفته را گرمی می‌دارد.

هیات رئیسه شورای مرکزی سازمان فدائیان خلق ایران (اکثریت)
۲۹ بهمن ۱۳۸۱ برابر ۱۸ فوریه ۲۰۰۳

بماند، و آن چه که ماندگار است و پایدار، دوست‌داشتن همدیگر است. و دوست‌داشتن نه برای آن که صرفاً ما خانواده‌ای محکم و در بسته در خود بمانیم که بی‌گمان فکر حقیری است بل از آن رو که از خرد به کلان برسیم، احساس اومانیتی خود در قبال انسان را پرورش دهیم، کمونیزم در بعد اخلاقی خود همین است. دوست داشتن هم دیگر در میان ما برای آن است و برای آن باید باشد که انسان را دوست داشته باشیم و هستی را بپرستیم. ما را رسالت برای نیستی نیست. ما برای هستی، هستیم. سوگ ما در از دست‌رفتن حسین، هم پیش از همه باید اندوه نیست‌شدن یک جزء از هستی‌مان باشد.

در هر جمعی، کسانی هستند که وقتی فنا می‌شوند، جای‌شان به گونه‌ای خودیوژه خالی می‌ماند. ماندنی از چنین کسانی بود و جواهری نیز از این کسان. در هر گردهمایی ما، از آن‌ها یاد خواهد شد. و هر گاه که زیور، مهتاب و آرش را ببینیم، چهره خندان حسین را به خاطر خواهیم آورد که حتی زمانی هم که به جوش و خروش می‌آمد، چهره‌اش انسانی بود.

احوالش پرسید، پاسخ گرفت: با عفريت مرگ در نبردم تا مبادا که بر زندگي غلبه کند! اين «گيله‌مرد» در شبي که همگي به جشن نشينيم، با شوري که به پا کرد فضا را به تسخير خود درآورد. او از حنجره‌اي که آرام آرام به دست عفريت مرگ فشرده می‌شد، صدایي بس شگفت‌انگيز بيرون داد و همگان را به تکرار ترجیع‌بند همه آوازي‌هاي که بلد بود و همه را هم خواند. واداشت. همگان را احساس دوگانه شادی و اندوه فرا گرفته بود. اين اندوه ژرف که: دريغ‌اکه اين يار شادي‌آفرين چند صباحي پيش نخواهد پاييد. حسين براي دفاع از اصلاح‌طلبي به کنگره نيامده بود. او آمده بود تا یک بار ديگر و اين بار در واپسين روزهاي زندگي‌اش که می‌رفت تا به دست خزان مرگ بيژمرد، پیام زندگي را در دل ياران بنشانند. حسين در رفتار انقلابي بود و تا به آخر انقلابي ماند.

هر یک از ما در جریان زندگی سیاسی و سازمانی خود، سخن و باورهای خود را داریم که چه بسا با تغییر شرایط، به تجدیدنظر در آن‌ها بر می‌خوریم. با هم جدل می‌کنیم که گاه به توافق می‌رسیم و گاه در اختلاف نظر‌هایمان باقی می‌مانیم، اما آن چه که می‌ماند و باید

اطلاعیه کمیسیون کارگری فدائیان خلق ایران (اکثریت)

ما پشتیبانی می‌کنیم

شانزده تن از نمایندگان کارگران و فعالین سندیکایی کشور با ارسال نامه‌ای به اعضای هیئت ویژه سازمان بین‌المللی کار، ضمن حمایت از نامه اخیر نمایندگان کارکنان صنعت نفت، خواهان تشکیل مجمع عمومی آزاد و فراگیر کارگران در همه رشته‌های تولیدی و خدماتی زیر نظیر سازمان بین‌المللی کار، برای تشکیل اتحادیه‌های مستقل کارگری شدند.

هم‌زمان با انتشار این نامه متن یک فراخوان بین‌المللی در دفاع از حقوق کارگران ایران نیز به وسیله عده‌ای از فعالین سندیکایی خارج از کشور منتشر گردید که تهیه‌کنندگان این فراخوان با برشردن موارد متعددی از نقض حقوق کارگران ایران به وسیله رژیم جمهوری اسلامی خواستار حمایت و پشتیبانی همگانی از حقوق کارگران ایران گردیده‌اند. همچنین ۶۲ نفر از کارگران لوله‌سازی خوزستان (اهواز) نیز با ارسال شکایت‌نامه‌ای به سازمان بین‌المللی کار در تاریخ ۸/۸/۲۰۰۳ با تشریح وضعیت معیشتی و اجتماعی خود و شکایت از عدم دریافت حقوق به مدت ۲ سال با استناد به موادی از کنوانسیون‌های سازمان بین‌المللی کار موادی از چگونگی پایمال شدن حقوق اجتماعی و سندیکای خویش را توضیح داده و خواستار آن گردیدند که سازمان بین‌المللی کار به دولت جمهوری اسلامی روی رعایت حقوق کارگران فشار بیاورد.

کمیسیون کارگری فدائیان خلق ایران (اکثریت) اقدامات و تلاش‌های فوق‌الذکر را در راستای کمک به بهبود اوضاع معیشتی، اجتماعی و حقوق سندیکایی کارگران و مزدبگیران می‌داند. لذا ضمن حمایت از این گونه تلاش‌ها همگان به خصوص اعضاها و هواداران سازمان را به حمایت از این گونه اقدامات فعالین کارگری فرا می‌خواند. وضعیت فاجعه‌بار معیشتی و اجتماعی کنونی کارگران، زحمتکشان و تهیدستان طلب می‌کند. که فعالین سندیکایی و احزاب و سازمان‌های دموکراتیک و عدالتخواه با تشدید فعالیت و اتحاد هر چه بیشتر ضمن طرد تفرقه‌افکنان با دست‌زدن به اقدامات و فعالیت‌های مشترک در شرایط دشوار کنونی به حمایت از کارگران و مزدبگیران برخیزند.

کمیسیون کارگران فدائیان خلق ایران (اکثریت) ۱۹ بهمن ۱۳۸۱

«جنگل» در شعر برخی از شاعران بزرگ

از آن بهمن سرد که فدائیان خلق، آغاز حرکت خود را توفنده و حماسی فریاد کردند. ۳۲ سال می‌گذرد. سیاهکل، منتقله‌ای در جنگل‌های شمال ایران در نزدیکی شهر لاهیجان شاهد تولد جنبشی شد که در فضای سیاسی و نه فقط سیاسی کشور ما تاثیرات شگرف و ژرفی داشت. بخشی بزرگی از روشنفکران کشور ما در فضای فرهنگی سیاسی آن روزها، آفرینندگان و تاثیرپذیران این حرکت بودند. آغاز جنبش مسلحانه در ۱۹ بهمن سال ۱۳۴۹ و رویدادهای پس از آن بر شعر برخی شاعران بزرگ ما نیز تاثیرگذار و بسیار از آن متاثر بود. در سالگرد ۱۹ بهمن و با شادباش این روز قطعه شعرهایی را برای چاپ برگزیده‌ایم.

۱۹ بهمن سالروز زایش جنبش فدائیان خلق

گرامی باد

اعلامیه هیات سیاسی - اجرایی

سازمان فدائیان خلق ایران (اکثریت)

سی و دو سال از زایش جنبش فدائیان خلق ایران می‌گذرد و هنوز هم بسیاری از ایرانیان و به سبب آنان - ما فدائیان خلق ایران (اکثریت) به عنوان بخشی از وارثان این جنبش، طنین برپایی آن در جنگلهای سیدپوش سیاهکل را می‌شنویم.

۱۹ بهمن سبیل تجلی اراده نسل نوینی از روشنفکران چپ میهن ما بود که یگانگی اندیشه و کردار را برگزیدند و با مایه گذاشتن از هستی خود، رویکرد نوینی را در جنبش مردمی ایران پی ریختند. این رویکرد، با آن که عمیقاً متأثر از جنبشهای انقلابی آن دوره از جهان بود، اما آنجا که با شاخصهای ملی به سنجش درمی‌آید، دقیقاً پاسخی بود به رژیم دیکتاتور شاه، که هیچ ندای انتقاد و مخالفت را تحمل نمی‌کرد و هر صدای اعتراض به سیاستهای استبدادی و ضدملی حکومت را با ضرب و شتم، حس و شکنجه و اعدام پاسخ می‌داد.

۱۹ بهمن اساساً از میان جامعه روشنفکری ایران سر برآورد و به همین دلیل هم در مدتی پس کوتاه فضای روشنفکری کشور را به تسخیر خود درآورد. در اندک زمانی صدها و هزاران نفر از جوانان مبارز ایران دوست و عدالتخواه حول آن گرد آمدند و دیگر جریانهای سیاسی، مستقیم یا غیر مستقیم، از حرکت آن تاثیر پذیرفتند.

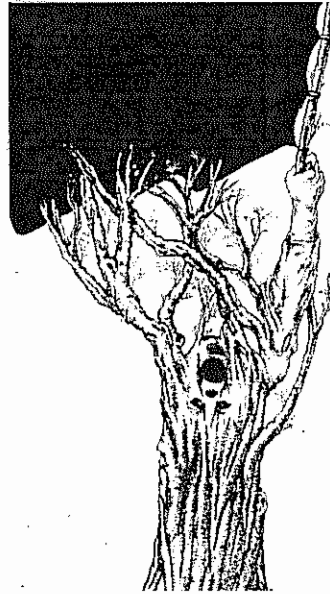
جنبش فدائیان در ۲۲ بهمن ۱۳۵۷ به بخش مهمی از آرمان خود، که برکناری رژیم دیکتاتور و وابسته شاه بود نایل آمد و سرنویشتی، از آن پس به سرنوشت انقلاب بهمن، که در پیروزی آن نقش بی بدیلی ایفا کرده بود، گره خورد. این جنبش، علیرغم ضربات مرگباری که از سوی به قدرت رسیدگان در انقلاب بهمن بر آن وارد آمد، به حیات خود در وجود تشکلهای چندگانه فدائیان خلق ادامه داد.

ما، فدائیان خلق ایران (اکثریت)، اکنون در سی و دومین سالگرد تأسیس جنبش فدائی، با گذر از مسیر پر سنگلاخ و سراسر آزمون، با وفاداری به آرمانهای نخستین ما - آزادی و عدالت اجتماعی، این جنبش را در دورانی به کلی دگرگون با آن دوره و در شرایط اجتماعی - سیاسی متفاوت با آن زمان کشورمان، به پیش می‌بریم. امروز نگاه ما به امر دموکراسی مسلماً با نگاه پیشین ما تفاوت بزرگی دارد؛ ما تحقق آرمان عدالت اجتماعی را از طریق برنامه‌های هدفمند، ممکن و غیراراده‌گرا می‌خواهیم؛ ما استقلال سیاسی و اقتصادی را در حداکثر همگرایی و آویختگی با روندهای بین‌المللی و مناسبات متقابل با همه بشریت می‌فهمیم؛ ما چه در سیاست و چه در فرهنگ سیاسی بر مبارزات مسالمت‌آمیز و اجتناب حتی المقدور از خشونت تأکید داریم. پایبندی به آرمانهای دیروز در تکرار و روش نو علت وجودی ماست. رسیدن به روشهای نوین مبارزه جز با حضور در میدان عمل سیاسی ناممکن بوده است و این میدان گشوده نمی‌ماند و نمی‌ماند. هرآینه یاران دلاور ما در سی و دو سال گذشته از همه هستی خود نسبی گذشتند و هرگاه که امروز در پهنه مبارزه نتانیم، از همین روست که امروز ما مدیون همه راه طی شده دیروز است. بر سنگفرش راه طی شده نام و یاد هزاران فدائی ثبت است. فدائیان که در خانه‌های تنی، در جنگلهای کوهپایه‌ها، در شکنجه‌گاهها و میادین اعدام، در خیابانهای شهرهای کشور، در مرزها و فراسوی مرزهای ایران «به زانو افتادند، بی آن که به زانو درآیند»، فدائیان که در سیاهکلهای دو رژیم شاه و فقیه، جوانی‌شان از دست رفت و به انواع محرومیت‌های اجتماعی دورماندن از وطن و تبعید دچار آمدند. این همه درد و رنج برای آن بوده است که پرچم جنبش ۱۹ بهمن، جنبشی که آزادی و آبادانی ایران و سعادت، رفاه و عدالت اجتماعی را برای نسل‌های محروم میهنمان خواسته است، در اهتزاز بماند.

در این سالگرد، با تعظیم در برابر همه یاران جانباخته‌مان، بر عزممان برای در اهتزاز داشتن این پرچم، که متعلق به همه فدائیان است که به مبارزه عادلانه خود ادامه می‌دهند، پای می‌نشاریم و می‌کشیم شایسته پاسداری از سنتهای درخشان ۱۹ بهمن باشیم و بمانیم.

هیات سیاسی - اجرایی سازمان فدائیان خلق ایران (اکثریت) ۱۷ بهمن ۱۳۸۱

اسماعیل خوبی
و زادروز من اکنون
برادرانم
ردایی از آتش برتن دارند.
برادرانم هستند؛
و بامدادوش،
از پرده نهفتن،
خاموش اما فریادوش
بیرون می‌آیند؛
و، پیش از آن که، چو شبگیر، در مسیر گشایش،
جان بسپارند،
بلند نخل برومند آفتاب را،
تا باغ‌های شکفتن،
بر دوش خویش می‌آرند؛
و ریشه‌هایش را در بیشه «همیشه» این خاک می‌نشانند؛
و خود، همانا، بادوار می‌گذرند؛
اما، یادوار، می‌مانند.



سیاوش کسرایی

به سرخی آتش به طعم دود

ای نازنین من، گل صحرايي!
ای آتشین شقایق پر پر!
ای پانزده پرت متبرک خونین!
بربادرفته از سر این ساقه جوان
من زیست می‌دهم به تو در باغ خاطر
من در درون قلبم، در این سال سرخ،
عطر امیدهای ترا غرس می‌کنم.
من بر درخت کهنه اسفند می‌کنم به شب عید
نام سعید سفید را ای سیاهکل ناکام!

گفتم نمی‌کشند کسی را
گفتم به جوخه‌های آتش
دیگر نمی‌برند کسی را
گفتم کیود رنگ شهیدان عاشق است
غافل من ای رفیق
دور از نگاه غم‌زده‌شان، هرزه گوی من.

شفیعی کدکنی

آن عاشقان شرز، که با شب نزیستند
رفتند و شهر خفته ندانست کیستند
فریادشان موج شط حیات بود
چون آذرخش در سخن خویش زیستند
مرغان پرگشوده توفان که روز مرگ
دریا و موج و صخره بریشان گریستند...

زخمی

هر کوی و برزنی را
می‌جویند
هر مرد و هر زنی را
می‌بویند
بشنو!
این زوزه سگان شکاری‌ست
در جستجوی اکنون
و خاک،
خاک تشنه
و قطره‌های خون،
آن گرگ تیرخورده آزاد
در شهر شهرها
امشب کجا پناهی خواهد یافت
یا در خروش خشم گلوله
کی سوی بیشه راهی خواهد یافت.

هوشنگ ابتهاج (۱.۵. سایه)

مرثیه جنگل

امشب همه غم‌های عالم را خبر کن!
بنشین و با من گریه سرکن،
گریه سرکن!
ای جنگل، ای انبوه اندوهان دیرین!
ای چون دل من، ای خموش گریه آگین!
سر در گریبان، در پس زانو نشسته،
ابرو گره‌افکنده، چشم از درد بسته،
در پرده‌های اشک پنهان، کرده بالین!

ای جنگل، ای داد!
از آشیانت بوی خون می‌آورد باد!
پر بال سرخ کثرت پیغام شومی است،
آنجا چه آمد بر سر آن سرو آزاد؟

ای جنگل، ای شب!
ای بی‌ستاره!
خورشید تاریک!
اشک سیاه کیهانشان‌های گسسته
آینه دیرینه زنگار بسته!
دیدی چراغی را که در چشمت شکستند؟

ای جنگل، ای غم!
چنگ هزار آوای باران‌های ماتم!
در سایه افکند کدامین نارین ریخت
خون از گلولی مرغ عاشق؟
مرغی که می‌خواند
مرغی که با آوازش از کنج قفس پرواز
می‌کرد،
مرغی که می‌خواست
پرواز باشد...

ای جنگل، ای حیف!
همسایه شب‌های تلخ نامرادی!
در آستانه سبز فروردین، دریغا
آن غنچه‌های سرخ را بر باد دادی!

ای جنگل، ای پیوسته پاییز!
ای آتش خیس!
ای سرخ و زرد، ای شعله سرد!
ای در گلولی ابر و مه فریاد خورشید!
تا کی ستم با مرد خواهد کرد نامرد؟

ای جنگل، ای در خود نشست
پیچیده با خاموشی سبز،
خوابیده با رویای رنگین بهار نغمه‌پرداز،
زین پیله، کی آن نازنین پروانه خواهد کرد
پرواز؟

ای جنگل، ای همراز کوچک‌خان سردار!
هم عهد سرهای بریده!
پر کرده دامن!
از میوه‌های کال چیده!
کی می‌نشیند درد شیرین رسیدن
در شیرستان‌های سیزت؟

ای جنگل، ای خشم!
ای شعله‌ور چون آذرخش پیرهن چاک!
یا من بگو از سرگذشت آن سپیدار،
آن سهمگین پیکر، که با فریاد تندر
چون پاره‌ای از آسمان، افتاد بر خاک!

ای جنگل، ای پیر
بالنده افتاده، آزاده زمینگیر!
خون می‌چکد اینجا هنوز از زخم دیرین
تیرها.
ای جنگل! اینجا سینه من چون تو زخمی
است.
اینجا، دمامم دارکوبی بر درخت پیر می‌کوبد،
دمادم.
تهران، فروردین ۱۳۵۰

احمد شاملو

شبانه

مر!
تو
بی‌سببی
نیستی.
به راستی
صلت کدام قصیده‌ای
ای غزل؟
ستاره‌باران جواب کدام سلامی
به آفتاب

از دریچه تاریک؟
کلام از نگاه تو شکل می‌بندد
خوشا نظر باز یا که تو آغاز می‌کنی!

پس پشت مردمکانت
فریاد کدام زندانی‌ست
که آزادی را
به لبان برآماسیده
گل سرخی پرتاب می‌کند؟-
ورنه
این ستاره‌بازی
حاشا

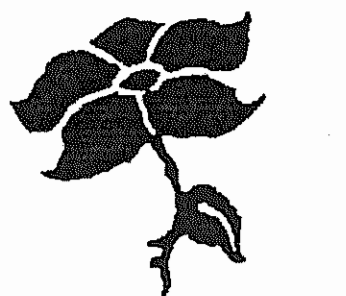
چیزی بدهکار آفتاب نیست
نگاه از صدای تو ایمن می‌شود
چه مومنانه نام مرا آواز می‌کنی

دلت
کبوتر آشتی‌ست،
در خون تبیده
به بام تلخ.

با این همه
چه بالا
چه بلند
پرواز می‌کنی!

سعید سلطانیپور

هلا ستاره پویان
ستاره سوزان
ستاره سحر انقلاب ایرانی...
کنون حماسه آزادی تو را، با خون
و با دهانی
از عشق و آفتاب و چون
میان خرمن خاکستر و تهاجم باد
برای خلق توانای بسته می‌خوانم
و با دو بازوی خون
درون قایق‌سوزان شعر و شور و خرد
بر آبکوه سانسور و قتل، می‌رانم
اگر بریزد خون دل از دهانه سرب
اگر ماند دل
باز در نمی‌مانم.



نگاهی دیگر به جنبش دانشجویی ایران

علی صمد

شده نسل جوان کشور و از جمله دانشجویان و زنان باشند. عدم پاسخ‌گویی یا باکندی برخورد کردن با این خواست‌های دموکراتیک، انسانی و امروزی باعث این شده که خواست‌های دیگر طرح و انباشته شوند. در واقع پاسخ‌های ناقص حکومت به خواست‌ها و تمایلات جوانان و دانشجویان باعث تشدید مطالبات و افزایش پرشاهی این خواست‌ها شده است و به یک عبارت این به هیچ‌وجهی با تغییر و تحول نسلی هیچ‌گونه تناسبی ندارد، با مرور زمان تراکم این مطالبات و عدم پاسخ‌گویی باعث حرکات انفجار می‌شود.

در سطح جامعه و در دانشگاه‌ها به جای این که مشکلات، خواست‌ها، علایق پسران و دختران دانشجویان درک شوند و به اعتراضات و سکوت‌ها، شادی‌ها و غم‌ها و آشتی‌ها و قهرها و دیدن‌ها و نوشیدن‌ها و عشق‌ها و امیدهای‌شان از نگاه یک انسان توجه صورت گیرد، در واقع بی‌توجهی، تحقیر و سرکوب و سرزنش صورت گرفته است. روحانیت حاکم در این سال‌ها همواره از آن‌ها خواسته است که به اصول و پرنسپ‌های اسلامی و بخصوص به روحانیت با دیده احترام نگاه شود ولی این حاکمان هیچ‌گاه حرمت دانشجویان را رعایت نکرده‌اند و نتوانستند دانشجویان را آن طور که می‌خواهند زندگی دانشجویی است را جمع‌ها و اعتصابات و اعتراضات دانشجویی را باید در این عرصه تحلیل کرد.

امروز چنان که مشاهده کردیم دانشجویان به حرکت درآمده‌اند و به نوعی در حال پس‌زدن این رخوت و سکوت هستند. روحیات دانشجویی احتیاج به پیشبرد مسائل سیاسی، اجتماعی دارد و دانشجوی علاوه بر تحصیل و فراگیری علم همواره به این مسائل حساس است. البته در این روند دانشجویان نباید از مجلس، دولت و احزاب دولتی اصلاح‌طلب انتظار معجزه داشته باشند بلکه با حفظ استقلال خود به نقد حاکمیت بپردازند. در حال حاضر دانشجویان دنبال انقلاب‌کردن نیستند ولی این بدین مفهوم نیست که می‌خواهند ساکت و راکد باشند. جنبه دانشجویی از آن جا که با نهادهای هم چون دانشگاه، ارتباط ارگانیک دارد، لذا حواری آرمان‌های مدرن و پیشرفته است. دانشجویان به واسطه تبادل فکر و اندیشه و برخورد آزاد و عقاید درک موضوعات سیاسی بهتر برمی‌آیند و بدان جهت می‌توانند با لایم‌های پایین جامعه در ارتباط باشند. دانشجویان بعد از انقلاب از طبقات مختلف جامعه برخوردارند. دانشجویان در زمره گروه‌های مرجع اجتماعی قلمداد می‌شوند. این ویژگی جنبه دانشجویی، در دوره کنونی که روند حرکت‌های دانشجویی با مشکلات و موانع زیادی روبرو گشته، می‌تواند مهم تلقی شود. زیرا آرمان‌خواهی جریان‌ات دانشجویی در کشور موجب می‌شود یاس و ناامیدی که نقطه مقابل آرمان‌گرایی است کنار گذاشته شود و جنبه دانشجویی با تالی از آرمان‌های مدرن و نوگرا در ادامه راه استوار و مصمم ترگام بردارد.

معمولا جنبه های دانشجویی عامل پیوندهنده میان کانون‌های روشنفکری از یک سو جنبه اجتماعی از دیگری می‌باشند. جنبه دانشجویی به واسطه این که از لایم‌های مختلف جامعه می‌باشند محیط روشنفکری را به حاشیه‌ای‌ترین ابقشار اجتماعی منتقل می‌کنند و به یک اعتبار بازوان قوی هر جنبه اجتماعی صحنه‌های رقابت سیاسی محسوب می‌شوند. دانشجویان باید با حوزه روشنفکری جامعه در ارتباط دائم بوده تا بلکه بدین طریق بتوانند بر ضعف تئوریک خود فائق شود.

جنبه دانشجویی با درس‌گیری از گذشته می‌بایست به اشکال مختلف رابطه خود را با بیرون دانشگاه تنظیم و گستر دهد. یعنی این که در حین ارتباط با بیرون و اقشار دیگر جامعه به دنباله‌روی از آن‌ها نپردازد. در واقع جنبه دانشجویی بدون ارتباط با مردم در تنهایی و انزوا بسر خواهد برد. در انتخابات دوم خرداد، دانشگاه و دانشجویان به عنوان گروه مرجع مردم در تصمیم‌گیری عمل نمودند و به دست گرفت فضای دانشگاه و کنترل آن می‌توان اهرم فشار سیاسی مناسبی تلقی گردد. در حال حاضر تقریباً ۱/۶۰۰۰۰۰ دانشجویی در سراسر کشور به سمت مشغول هستند این نیروی بزرگ می‌بایست به سمت سازماندهی نوعی ارتباط با خود با خارج بپردازد و سپس با بسط این ارتباط ایده‌ها و روابط خود را گستر دهد. زیرا در چنین شرایطی امکان سرکوب و ضربه‌پذیری کمتر شود زیرا خواست‌های سیاسی و اجتماعی دانشجویی جهت مردهمی عمومی پیدا می‌کند. در این عرصه در گذشته تجربیات زیادی وجود دارد که مناسب است به اختصار به برخی از آن‌ها بپردازیم.

سراسری پرداخت و بدین طریق توانست مطالبات خود را در سراسر دانشگاه‌های کشور ابراز کند. دفتر تحکمی وحدت سعی نمود با مطالبات و خواست‌هایی که دانشجویان در دو سال گذشته طرح می‌کردند وارد میدان شود ولی در ظرف دو سال فوق خواست‌ها و مطالبات دانشجویان انباشته شده بود و باز دانشجویان با دادن شعارهای جدید نشان دادند که خواست‌های آن‌ها به مراتب فراتر از خواست‌های دفتر تحکمی وحدت و اصلاح‌طلبان است. دانشجویان با قراردادن موضوع آقاچاری در محور اعتراضات خود تلاش کردند از این حرکت به عنوان موضوعی برای از بین‌رفتن آزادی بیان و طرح جمهوری واقعی و اعلام عدم اعتماد به خاتمی از خواستار استعفا او شدند) و طرح مطالبات دیگر، نهایت استفاده را بکنند. سازماندهی و برنامه‌ریزی برای پیشبرد این حرکات اعتراضی در سراسر کشور بسیار حساب‌شده، منطقی و پخته‌تر از گذشته صورت گرفت. در این بین به اشکال گوناگون سعی شد از کارهای شتاب‌زده، پراکنده، عصبی و تند تا آنجا که امکان داشت جلوگیری به عمل آید. البته برخورد‌های فوق‌گویی این است که دانشجویان به آینه با گسترش تداوم جنبش دانشجویی قیل از هر حرکت و تصمیمی توجه دارند و دیگر نمی‌خواهند تجربه دو سال سکوت و رکود را مجدداً به شکلی دیگر امتحان کنند.

مشکلات اقتصادی، بیکاری فارغ‌التحصیل‌شدگان و کمبود بودجه در دانشگاه‌ها و انواع دیگر معضلات باعث گسترش فعالیت‌های صنفی در سطح دانشگاه‌های کشور شده است. چنان که پیشتر گفتیم در عرصه عملی همه دانشجویان شرکت‌کننده در اکسیون‌های اعتراضی با چشمان خود دیدند که مطالبات آن‌ها بسیار تکامل پیدا کرده است زیرا در ظرف دو سال گذشته حکومت بسیار در این عرصه بی‌توجهی کرده است. دانشجویان در این روزها نتوانستند حرف‌های خود را تا حدودی بزنند. آن‌ها در واقع به رکود موجود در دانشگاه‌ها اعتراض کردند و گفتند به مدت دو سال و اندی آن‌ها را به اشکال گوناگون مجبور کردند که راکد متغیر عمل کنند. آن‌ها در واقع به سیاست‌های تحمیلی «آرامش فعال» «بازنگی فعال» اعتراض کردند و بدین طریق اصلاح‌طلبان حکومتی را زیر سؤال بردند. و به کسانی که این سیاست را در دانشگاه‌ها اعمال کردند نیز معترض شدند. حوادث اخیر دانشگاه‌ها در واقع عکس‌العملی نسبت به این اوضاع بوده است. در دو سال گذشته فعالان اصلاح‌طلب حکومتی و غیرحکومتی و بخشی از اپوزیسیون طرفدار اصلاح‌طلبان حکومتی دائم دانشجویان را به آرامش دعوت کردند ولی دوسال سکوت و انزوا در این عرصه نشانگر این است که چنین سیاست نادرست و غلط بوده است. اسم این در واقع آرامش نبود بلکه یک انفعال کامل تحمیلی بوده است.

ظرف دو سال گذشته در سطح دانشگاه‌های کشور نفوذ احزاب حکومتی بخصوص از نوع اصلاح‌طلبی به شدت کاهش پیدا کرده است. دانشجویان در حین این که هنوز آمادگی لازم برای هزینه دادن و ریسک کردن را ندارند ولی مسائل و اوضاع و احوال سیاسی را دقیقاً زیر نظر دارند. این بار برخلاف گذشته تمام تبلیغات رسانه‌های دولتی خردادی بر این بود که دفتر تحکمی وحدت سرکوب شده است و می‌خواهد مستقل عمل کند، البته شواهدی نیز بر این سیاست وجود دارد ولی این بدین مفهوم نیست که دفتر تحکمی وحدت دیگر مستقل و منتقد دولت شده است. هنوز دفتر تحکمی وحدت با دهه‌ها رشته به اصلاح‌طلبان حکومتی اگر نتوانیم بگوییم وابسته نزدیک است و به هیچ‌وجهی حاضر به قطع این پیوند نیست. آن‌ها هنوز حاضر نیستند خود را از امکانات و سوبسیدهای دولتی حکومتی کنار بکشند. اما این را هم می‌دانند که چنانچه بخواهند مستقل عمل کنند می‌بایست به نیروی دانشجویی و بدین خود حساب کنند وگرنه به نیروی غیرمؤثر تبدیل خواهند شد. دفتر تحکمی وحدت در این عرصه در حال حاضر شرایط خوبی در میان دانشجویان ندارد. دفتر تحکمی وحدت با تمام تغییرات مثبتی که در درونش اتفاق افتاده ولی هنوز نتوانسته بر بحران و مشکلات خود فائق شود. تحکمی وحدت دارای برنامه‌ها، اسانامه و استراتژی خاصی است و این امکان وجود دارد که افرادی که در این شکل حضور دارند شاید دیگر به آن برنامه اعتقاد نداشته باشند ولی چون امکان فعالیت علنی در شکل‌های دیگری در دانشگاه‌ها داده نمی‌شود. آن افراد در آن شکل باقی می‌مانند. اگر تحکمی‌ها امکان کمک به ایجاد فعالیت برای شکل‌ها و اندیشه‌های مختلف در داخل دانشگاه‌ها کنند. در آن هنگام هر تشکلی می‌تواند هویت واقعی خودش را پیدا می‌کند. دفتر تحکمی وحدت برای ارتباط با بخش‌های دیگر دانشجویی می‌بایست از روش‌های دموکراتیک استفاده کند.

در حال حاضر حکومت اصلاح‌طلبان و محافظه‌کاران نتوانسته‌اند پاسخ‌گویی مطالبات انباشته

آقای جلالی‌پور در این زمینه می‌گویند: «الان در دانشگاه‌های ما به جای نشست‌های بزرگ، صدها میزگرد و کارگاه‌های آموزشی تشکیل می‌شود. صدها جلسات گفتگو تشکیل شده و اگر به مباحث این گفتگوها توجه کنید «جستجو» ماهیت این گفتگوهاست...» (گفتگو با روزنامه نوروز ۲۰ آذرماه، ۱۳۸۰، ص ۷).

در این دوره یکی از اساسی‌ترین و مهم‌ترین مسائلی که دانشجویان همواره به آن توجه و دقت کرده‌اند. موضوع آزادی دانشجویان در تشکیل سازمان‌های دانشجویی (غیرحکومتی) و فعالیت در آن است. در واقع دانشجویان روز به روز به اهمیت داشتن تشکیلاتی گسترده، عام و فراگیر که نماینده همه دانشجویان صرف‌نظر از افکار و عقاید آرای سیاسی و فکری آنان باشد را از نیازهای ضروری روز دانشجویان می‌دانند. در واقع می‌توان چنین گفت که امروز در دانشگاه‌های سراسر کشور فقدان یک سازمان واحد و سراسری دانشجویی بیش از پیش احساس می‌شود و می‌بایست تاکید کرد که مصالح جنبش دانشجویی و استقلال دانشگاه، تشکیل چنین سازمان واحدی را در میان دانشجویان می‌طلبد متأسفانه تا لحظه کنونی دانشجویان با اقبه‌بودن به ایجاد چنین شکل مستقلی هنوز نتوانسته‌اند چنین سازمانی را در دانشگاه‌های کشور ایجاد کنند و دانشجویان تحکمی وحدت با برخورد‌های انحصارطلبانه هیچ‌گونه اقدامی در جهت ایجاد شرایط برای تشکیل چنین ارگانی به عمل نیاورده است و گاه از شکل‌گیری تشکیلاتی جلوگیری کرده است. دفتر تحکمی وحدت برخلاف تصویری که در مطبوعات دوم خرداد از او ارائه می‌شود، نتوانسته نیروی بزرگ دانشجویان را به سمت فعالیت‌های خود جلب و جذب کند و حتی تغییر رهبری در دفتر تحکمی وحدت نتوانسته در تغییر این روند مؤثر واقع شود. در چند سال اخیر بخصوص بعد از حادثه کوی دانشگاه و خرم‌آباد، شکل مذکور همواره با بحران هویت، سیاست و عدم اعتماد واجد شده است. در واقع تغییر رهبری و سیاست‌ها بدون برخورد انتقادی از گذشته باعث جلب اعتماد و جذب بخش‌های مختلف جنبش دانشجویی به این شکل حتی برای انجام کارهای مشترک نشده است. البته برخورد صادقانه و انتقادی دفتر تحکمی وحدت به علل و دلایل رفتارهای غیردموکراتیک و انحصارطلبانه خود در بعد از انقلاب تا به امروز، می‌تواند رابطه بخش‌های مختلف جنبش دانشجویی را با این جریان ترمیم یا ایجاد گسترش و تقویت کند و این جریان را به عنوان نیروی دموکراتیک که نماینده یک بخش از جنبش دانشجویی است را با سیمایی تازه وارد فعالیت در سطح دانشگاه‌های کشور کند. دفتر تحکمی وحدت بخصوص بعد از فرای حادثه کوی دانشگاه و نیز انتخابات دوم ریاست جمهوری و سپس به دنبال آن دوشقه شدن این جریان در سطح دانشگاه‌ها و هم‌چنین دست‌برنداشتن از برخورد‌های انحصارطلبانه نسبت به دیگر تشکلهای دانشجویی دگراندیش و عدم کمک به ایجاد فضایی مناسب برای دیگر طیف‌های دگراندیش دانشجویی، باعث کاهش درصد فعالین خود و دیگر بخش‌های دانشجویی شده است. این تشکل در واقع از فرادی کوی دانشگاه از انحصار تشکیلاتی پرهیز نکرد و به تنوع تکرر در درون جنبش دانشجویی تمکین نکرد و با تشکلهای دیگر دانشجویی با مدارا و تحمل و احترام به دگراندیش در درون جنبش نپرداخت. در دو سال گذشته دفتر تحکمی وحدت با توجه به امکانات وسیع و علنی خود، تاکنون نتوانسته با نخواسته جلوی روند کاهش فعالیت‌های علنی سیاسی بخش‌های مختلف جنبش دانشجویی را بگیرد و همه این مسائل، همواره به فضای عدم اعتماد میان دانشجویان و دفتر تحکمی وحدت دامن زده است و باعث گسترش و تقویت رابطه دفتر تحکمی وحدت با دانشجویان نشده است. در این عرصه تنها خود دفتر تحکمی وحدت است که می‌تواند به تقویت و تغییر این روند یاری رساند. وگرنه تصویر گذشته دفتر تحکمی وحدت در ذهن‌ها به عنوان وابستگی به حکومت، سازشکار، عامل سرکوب و تصفیه دانشجویان و اساتید در محیط دانشگاه‌ها (در زمان انقلاب فرهنگی)، دوباره در میان دانشجویان بازسازی خواهد شد و این به نفع دفتر تحکمی وحدت نیست.

اعتراضات دانشجویی؛ اعتراضات دانشجویان در آبان و آذرماه ۱۳۸۱ آیا نشانگر این است که دانشجویان و دانشگاهیان می‌خواهند به رکود به انفعال در جنبش دانشجویی پایان دهند و به یک عبارت روح تازه‌ای به این جنبش بدهند؟

در واقع حرکات اخیر، موجی برای ابراز وجود دانشجویان دفتر تحکمی وحدت پیوسته با رهبری جدید بعد از اشفاق می‌باشد. هر چند که در این حرکات اعتراضی بخش‌های دیگر جنبش دانشجویی کمابیش شرکت داشتند. دفتر تحکمی وحدت با بهانه قرارداد حکم آقاچاری به اعتراض منسجم و

بررسی مجدد وضعیت جنبش دانشجویی پیوسته در دور جدید فعالیت‌های اعتراضی آنان در ماه‌های آبان و آذر ۱۳۸۱، نکات مهم و ویژه‌ای را برجسته می‌کند که توجه به آن‌ها می‌تواند ما را در تحلیل و تقدیر روند تازه آغاز شده در میان دانشجویان و تشکلهای آن‌ها یاری رساند. برای درک بهتر وضعیت امروز جنبش دانشجویی مناسب است مروری به گذشته این جنبش داشته باشیم. بعد از به پیروزی رسیدن و آمدن خاتمی به قدرت در واقع تا دو سال عرصه سیاسی در کشور، کمابیش در اختیار اصلاح‌طلبان حکومتی و سازمان‌ها نزدیک به آن‌ها قرار گرفت. اما عدم کارایی ساختارهای سیاسی و حقوقی در جمهوری اسلامی، برنامه‌ریزی‌های غلط و نسیانگیری اصلاح‌طلبان در پیشبرد شعارهای انتخاباتی و... همه و همه باعث کاهش و نفوذ آن‌ها در میان مردم و حتی در ارگان‌های حقوقی و قانونی رژیم شد. بعد از خیزش و سپس سرکوب جنبش دانشجویی در تیرماه ۱۳۷۸ توسط حکومت، رهبری جنبش دوم خرداد به تغییر سیاست فشار از پایین و محدودکردن جنبش دوم خرداد با چانه‌زنی در بالای روی آورد و سپس با از دست‌دادن کنترل حرکات و اعتراضات دانشجویی در تیر ۷۸، تاکتیک «آرامش فعال» را طرح و اجرا کرد. نتیجه این سیاست به یک عبارت به رکود و سکوت‌کشاندن جنبش دانشجویی منجر شد. به علاوه بعد از سرکوب شدید دانشجویان در کوی دانشگاه و سپس در سراسر دانشگاه‌های کشور، فشارهای سیاسی و امنیتی روز به روز بر علیه دانشجویان افزایش یافت و بدین ترتیب فعالیت‌های دانشجویی به مدت دو سال دچار افت شدیدی گشت. در واقع این حادثه یکی از حساس‌ترین رویدادهای سیاسی جامعه دانشجویی کشور در اواخر دهه ۷۰ بود. حساسیت حادثه کوی دانشگاه، در این بود که دانشجویان با دقت نتایج تحولات مربوط به این حادثه را دنبال و پیگیری می‌کردند و دیدند که چگونه به جای محکوم‌کردن حمله‌کنندگان، دانشجویان به زندان فرستاده شدند و این از جنبه روحی و روانی به زیان جنبش دانشجویی تمام شد. در ضمن فضای سرد سیاسی جامعه از بعد از کوی دانشگاه باعث سرخوردگی و انفعال بدنه و برخا فعالین تشکلهای دانشجویی شد. البته دلایل دیگری در این انفعال نقش داشتند که ما آن‌ها را برمی‌شماریم:

۱ - حادده خرم‌آباد و بالارفتن هزینه و ریسک کارها و فعالیت‌های سیاسی در میان دانشجویان
۲ - برآورده نشدن خواست‌ها و انتظارات جنبش دانشجویی از طرف اصلاح‌طلبان حکومتی و در نتیجه دورشدن دانشجویان از آن‌ها.
۳ - افزایش اختلافات در دفتر تحکمی وحدت باعث دوری و منزوی شدن هر چه بیشتر طرفداران و فعالین این تشکل شد.
۴ - بحران سازمانی، فقدان یا ضعف تئوری، فقدان استراتژی مستقل و مشخص باعث تضعیف و رکود این جنبش شد.
۵ - عدم ارتباط ارگانیک و سازمانی در میان دانشجویان، باعث گردید که جمعیت دانشجویی، تنها بر بستر هیجان و تهییج امکان‌پذیر شود و بدین طریق در اعتراضات و حرکات دانشجویی انرژی و توان تشکیلاتی نیروهای دانشجویی به شدت کاهش و تضعیف شد.

۶ - عدم تقدیرپذیری و برخورد به گذشته باعث از دست‌رفتن اعتماد میان دانشجویان شد.
۷ - سرکوب شدید و پرونده‌سازی و تضییقات زیاد برای دانشجویان فعال، منتقد، مستقل و روشنفکر افزایش یافت و بدین طریق باعث افزایش بیش از اندازه هزینه‌های سیاسی و ریسک برای دانشجویان شد و این فعالیت‌های علنی و سیاسی دانشجویی را دچار رکود کرد.
۸ - تحلیل‌های نادرست، وابسته بودن به یک بخش از حکومت و پیروی کردن از سیاست‌های آن‌ها، باعث تضعیف بدنه و منزوی شدن جنبش دانشجویی گردید.
مجموعه عوامل باعث تقویت بحران عدم اعتماد به دفتر تحکمی وحدت و اصلاح‌طلبان حکومتی و به دنبال آن کاهش فعالیت‌های سیاسی در سطح دانشگاه‌های کشور شد.

در بین سال‌های ۸۱ - ۱۳۷۸ نقل فعالیت بخش بزرگی از فعالین دانشجویی به عرصه صنفی، فرهنگی، ورزشی و علمی کشیده شد. در این مقطع تعداد نشریات دانشجویی از ۱۴۰۰ نشریه به بیش از ۲۵۰۰ نشریه بالغ گردید. بحث و گفتگوهای وسیع در عرصه‌های گوناگون روز به روز در میان دانشجویان افزایش یافت. در این دوره بیشترین فعالیت و تلاش در عرصه فرهنگی رسانه‌های صورت گرفته است. دانشجویان در این دو سال و اندی سعی و تلاش نمودند تا به تولید و فکر و گسترش آن از طریق رابطه میان دانشجویان و دانشگاهیان و نیز در بیرون از دانشگاه بپردازند و در ضمن در عین حال نوعی سرخوردگی و عدم اعتماد بخصوص در عرصه سیاسی در میان دانشجویان قابل مشاهده است. در واقع باید گفته شود که بخشی از فعالین دانشجویی و پیوسته فعالین دانشجویی و پیوسته فعالین دفتر تحکمی وحدت بعد از حادثه کوی دانشگاه دست از فعالیت سیاسی کشیدند اما این بدین مفهوم نیست که به بی‌عملی و انفعال دچار شدند بلکه نقل فعالیت‌های خود را در عرصه‌هایی که هزینه‌ها کمتر باشد انتقال دادند.

ائتلاف برای دمکراسی باید هرچه فراگیرتر باشد

سهراب مبشری

۱ - همکاری از نظر من عامتر از همد مقوله‌های

نابوده دیگر است. دو یا چند نیروی سیاسی می‌توانند در قالب هر یک از اشکال نامبرده دیگر، همکاری کنند. واژه اتحاد در ادبیات سیاسی، به ویژه ادبیات سیاسی چپ، بیشتر در عرصه اجتماعی به کار می‌رود. به عنوان نمونه، از اتحاد نیروهای سیاسی نمایندگی‌کننده اقشار و طبقات مختلف سخن می‌رود. اصطلاح ائتلاف در عرف سیاسی امروز جهان به معنای همکاری نهاده‌شده نیروهای سیاسی مختلف برای دستیابی به هدفی مشترک، جالفاتده است. جبهه، واژه‌ای است که از عرصه نظامی به قلمرو سیاست راه یافته است و چپ‌ها از آن به معنی قالب سیاسی اتحاد نیروهای اجتماعی مختلف استفاده می‌کنند. به عبارت دیگر، دو مفرقه اتحاد و جبهه، عمدتاً در ارتباط با مبارزه طبقاتی و تبلور سیاسی آن معنی می‌دهد. از این رو من ترجیح می‌دهم برای نامگذاری چارچوب همکاری نیروهای دمکرات در ایران کنونی، به جای واژه «جبهه»، از اصطلاحی مانند «ائتلاف» استفاده کنم که مانند «جبهه»، ترسناک‌تر و جنجالی‌تر نیست. شاید مفید باشد روند مدتی شدن سیاست را به عرصه انتخاب کلمات نیز سرایت دهیم. به تاثیر روانی زبان و واژه‌ها بر فرهنگ سیاسی نباید کم بها داد.

۲ - باید قبل از هر چیزی بدین پرسش پاسخ دهیم که کلید حل بحران همدجانبه سیاسی، اقتصادی و اجتماعی جامعه ایران کدام است. به نظر من، پاسخی جز «دمکراسی» نمی‌توان به این پرسش داد. بدون دمکراسی، این بحران‌ها از میان نخواهد رفت. بدون اینکه اداره کشور به طور کامل به عهده نمایندگان منتخب مردم قرار گیرد، مردم ایران، حکومت را از آن خود نخواهند دانست و به یک تلاش گسترده ملی برای غلبه بر عقب‌ماندگی صدها ساله ایران نخواهند پیوست. کلید امر توسعه نیز دمکراسی است. لاقلاً در ایران چنین است. از این که در صدسال اخیر، چند خیزش و اقدام مردم ایران برای دستیابی به دمکراسی با ناکامی مواجه شده است، قبل از هر چیز باید این درس را گرفت که باید حد اکثر نیروها را برای نیل به این هدف بسیج کرد. به عبارت دیگر، ضروری است همه نیروهایی که دمکراتانند، بدین معنی که می‌پذیرند منشا همه قدرت سیاسی باید مردم باشند، اعمال اراده مردم باید از طریق انتخابات آزاد صورت گیرد و متضمن حقوق فعالیت‌ها از طریق تعهد بدون قید و شرط به معیارهای بین‌المللی حقوق بشر باشد، برای دستیابی به این اهداف ائتلاف کنند.

۳ - جای هر نیرویی که می‌پذیرد تکلیف کل قدرت سیاسی باید در انتخابات آزاد و متناوب معلوم شود و حقوق بشر، بدون قید و شرط رعایت گردد، در صفوف ائتلاف برای دمکراسی است. آزادخواهان ایران در شرایطی نیستند که بتوانند به راحتی از حضور حتی یک نیروی واجد این شرایط در چنین ائتلافی، چشم‌پوشی کنند. گذار به دمکراسی در ایران با توجه به موانع فراوان بر سر راه آن، نیازمند تدارک حداکثر نیرو و وسواس به خرج دادن برای آن است که همه توانها و امکانات برای آن بسیج شوند. شمارش از هواداران پادشاهی، اصول دمکراسی را می‌پذیرند و معتقدند شرایط تاریخی ایران، وجود پادشاهی را که در سیاست دخالت نکند و مظهر وحدت ملی باشد، ایجاد می‌کند. این نیروها از بررسی انتقادی تجربه حکومت غیردمکراتیک قبل از انقلاب، به پذیرش دمکراسی رسیده‌اند. با اینکه بر این گمانم که نیروهای جمهوریخواه در ایران اکثریت بزرگی را تشکیل می‌دهند، لازم می‌دانم نیروهای جمهوریخواه دمکرات برای برقراری دمکراسی با مشروطه‌خواهان دمکرات نیز همکاری کنند. مخالفت با چنین ائتلافی، به معنای محروم‌کردن جنبش دمکراتیک از بخشی از نیروی خود است. حال آنکه این جنبش، که مخالفان بسیار نیرومندی دارد، به دره ذری توان خود نیازمند است. این استدلال که در صورت بازکردن ائتلاف برای مشروطه‌خواهان دمکرات، این ائتلاف بیش از آنچه نیرو می‌گیرد، نیرو از دست می‌دهد، به نظر من استدلال معتبری نیست. نیرویی که بخواهد همکاری با نیروهای دیگر برای دستیابی به دمکراسی را به علت گسترده‌گی جنبش ائتلافی رد کند، هنوز الزامات دمکراسی را رد کرده است و باید آن را قانع کرده این الزامات را بپذیرد. چه حمایت مردمی از ائتلاف برای دمکراسی و چه پشتیبانی افکار عمومی بین‌المللی از آن، در صورت گسترده‌بودن این ائتلاف و محدودندگرتش به نیروهای جمهوریخواه، نیرومندتر خواهد بود.

۴ - لازم است ائتلاف برای دمکراسی، اهداف اثباتی را برای تبیین هویت خود برگزیند، یعنی اعلام کند محتوای نظام سیاسی مورد نظرش چیست. امروز در طیف گسترده‌ای از نیروهای سیاسی، در مورد اهداف پیش‌گفته، یعنی اینکه نهادهای انتخابی، قدرت سیاسی را تشکیل دهند، این نهادهای انتخابی آزاد تناوبی با شرکت همه نیروهایی که اصول نامبرده را می‌پذیرند برگزیده شوند و حقوق بشر رعایت شود، توافق عمومی وجود دارد. محتوای این توافق باید به عنوان اهداف مشترک نیروهای ائتلاف‌کننده برای دمکراسی اعلام شود تا مردم ایران و افکار عمومی جهان بدانند این ائتلاف نیرومند، آماده پذیرش مسئولیت در قبال آینده کشور است. اعلام چنین ائتلافی، تأثیری بسیار نیرومند در تقویت مبارزه آزادخواهان مردم ایران و تأمین حمایت بین‌المللی از آن خواهد داشت.

۵ - هاداران پادشاهی نیز مانند اصلاح‌طلبان مذهبی، طیف‌هایی از حکومت نیز خواهد بود که با دمکراسی مغایرند. به عنوان نمونه، نیرویی که معتقد به ولایت فقیه است و همه قدرت را از آن نمایندگان منتخب مردم نمی‌داند، همین امر در مورد نیرویی صادق است که بخشی از قدرت را متعلق به یک نهاد موروثی می‌داند.

۶ - علاوه بر مهم‌ترین مبانی و معیارها که متوجه تعریف محتوای نظام سیاسی مورد نظر است، شیوه‌های مبارزه سیاسی مسالمت‌آمیز باید از نظر نیروهای دمکرات ارجحیت مطلق داشته باشد. به نظر من کاربرد قهر در مبارزه سیاسی از اساس با دمکراسی مغایر است و تنها در صورتی که اعمال قهر از سوی حکومت، همه اشکال مبارزه مسالمت‌آمیز را منتفی کرده باشد (که در ایران فعلاً چنین نیست)، یک نیروی دمکرات مجاز به دادن پاسخ قهرآمیز به سرکوب قهرآمیز است. همان‌گونه که گفتیم، در ایران کنونی چنین نیست و بسیاری از شیوه‌های مسالمت‌آمیز وجود دارند که آزادخواهان از آن استفاده می‌کنند و بسیاری از شیوه‌های مسالمت‌آمیز مانند اعتصاب نیز هست که هنوز از آن استفاده نشده است.

تاکید بجا و برحق است، در حال زوال هستند و پلورالیسم در کشورهای خاورمیانه، الگوهای مورد قبول غرب است. چون گلوبالیزاسیون و ترس کشورهای غربی از بنیادگرایی اسلامی حکم می‌کند به دولت‌های دیکتاتوری روی خوش نشان ندهند. ایران از این لحاظ جایگاه ویژه‌ای دارد. تجربه افغانستان و عراق نشان داد که آمریکا شکلی از پلورالیسم را مد نظر دارد. البته اگر آقای رضا پهلوی بتواند همان نقشی که ظاهرشاد در لیبی جگر بازی کرد را داشته باشد، خوب، خیلی از نگرانی بر طرف خواهد شد.

از سوی دیگر احتیاجی به جبهه جمهوری و باسلطنت نیست چون اگر تحولات بشکل دمکراتیک ادامه در صفحه ۸

فراخوان برای شرکت در مباحثه

بر این ارزیابی که روند‌های سیاسی کشور ما به سمت تحولات تعیین‌کننده پیش می‌روند و با افزایش تأثیر عامل بین‌المللی، وقوع دگرگونی عینیت بیشتری خواهد یافت، تقریباً همه تحلیل‌گران سیاسی اتفاق نظر دارند. بر همین اساس پرسش‌ها و بحث‌ها بیرومن موضوعات و مولاتی چون: همکاری، اتحاد، ائتلاف، جبهه، آلترناتیو سیاسی و... بویژه در میان نیروهای اپوزیسیون فراگیر شده است.

در همین رابطه و با توجه به اهمیت و ضرورت همدند و همکارشدن بحث‌ها و نظر‌ها، نشریه کار برآنست که مواضع گوناگون صاحب‌نظران و تحلیل‌گران اپوزیسیون را بازنتاب دهد. در همین راستا از همه خوانندگان خود و علاقمندان به شرکت در این مباحثه نیز دعوت می‌کنیم که با پاسخ به پرسش‌های زیر به غنای بحث‌ها یاری رسانند. به دلیل مسعودیت جا خواهشمندیم پاسخ‌های خود را به حداکثر ۱۴۰۰ کلمه (۲/۵ ستون نشریه کار) محدود نمائید. درج پاسخ‌های دریافتی را ما از شماره آینده آغاز خواهیم کرد.

- ۱- تعریف شما از مقولات مختلف طرح‌شده در این زمینه: همکاری، اتحاد، ائتلاف، جبهه، چیست و در شرایط کنونی کدام را و در چه چارچوبی ضروری می‌دانید؟
- ۲- شکل مورد نظر شما برای تعیین اتحاد نیروهای اپوزیسیون در ایران مشخصاً چه نیروهایی را در بر می‌گیرد؟
- ۳- نظر شما در مورد جبهه نیروهای جمهوریخواه دمکرات و با جبهه نیروهای آزادخواه (بطلور خلاصه جبهه جمهوری یا جبهه آزادی) چیست؟
- ۴- در مورد مشروطه‌خواهان اسلامی (نیروهایی که حفظ و اصلاح نظام جمهوری اسلامی را خواهانند) چه نظری دارید؟ آیا در اتحاد مورد نظر شما می‌کنند؟
- ۵- در مورد مشروطه‌خواهان سلطنتی در ارتباط با پرسش‌های پیش‌گفته چه می‌اندیشید؟
- ۶- چه مبانی، معیارها و وجوه مشترکی را، شما برای اتحاد نیروهای اپوزیسیون پیشنهاد می‌کنید؟

ملاحظات پیرامون اتحادها

ماشالله سلیمی

من قبل از هر چیز لازم می‌دانم از نشریه کار شکر کنم که به چنین بخشی دامن زده و چنین وقتی را در اختیار این جانب گذاشته است.

اصولاً من با اصطلاح تعریف این مقولات زیاد موافقتی ندارم زیرا، مفهوم گسترده مقولات فوق را خیلی محدود می‌کند. و به همین دلیل نه تعریف، بلکه سعی می‌کنم درک خود را ارائه دهم.

در زمینه همکاری فکر می‌کنم مقدمه ایجاد شرایط برای اتحاد، ائتلاف و تشکیل جبهه است. بدین معنی که ما می‌توانیم بدون این که در اهداف برنامه‌های و بخصوص تاکتیکی اشتراکات جدی داشته باشیم در مورد موضوع معینی اشتراک عمل داشته باشیم. موارد متعددی از مسائل در کشور ما وجود دارد که زمینه و ضرورت همکاری را سبب می‌شوند؟

مسائلی از قبیل، آزادی زندانیان سیاسی، لغو مجازات سنگسار، و تسامی مجازاتی که نشان از دوره بربریت دارند (نظیر بریدن اعضای بدن، درآوردن چشم) مواردی هستند که تقریباً در برنامه‌های تمامی جریانات سیاسی اپوزیسیون قید شده‌اند، بنابراین می‌توان با استفاده از همین مسائل مشترک همکاری را سازمان داد و در اشکال مختلف، نیروهای گوناگون را حول چنین مسائلی بسیج کرد. در زمینه مقوله اتحادها عنوان می‌کنم که چه نوع اتحادی؟ آیا اتحاد درازمدت و استراتژیک یا اتحاد تاکتیکی و موقت. در شرایط کنونی جامعه ما، گریچه اتحادهای درازمدت و استراتژیک اهمیت جدی دارند، اما هنوز به مساله جاری و مبرم روز تبدیل نشده‌اند. آنچه امروزه عنوان وظیفه عاجل مطرح است، اتحاد در امر تاکتیکی‌ها حول مسائل مبرم و مقدم جنبش است. در این رابطه می‌توان حداقل‌هایی را برشود که بسیاری از نیروهای چپ و دمکرات ایران در آن اشتراک نظر دارند. حذف ولایت فقیه، تغییر بنیادین قانون اساسی، تغییر ساختار سیاسی جمهوری اسلامی، جدایی دین از دولت، آزادی زنان، مطبوعات و... از موضوعاتی هستند که بسیاری از جریانات سیاسی چپ و دمکرات جامعه ما در برنامه خود گنجانده و به درجات مختلف در تحقق آن‌ها می‌کوشند!

ائتلاف وسیع مناسب‌ترین شکل اتحاد در لحظه حاضر است

کیانوش توکلی

بسیار خوشحالم که این مسایل در نشریه کار مورد بررسی قرار می‌گیرد. اما در پاسخ به سؤال شما بایستی بگویم که در زمینه مقولاتی چون اتحاد، همکاری، ائتلاف و جبهه در فرهنگ سیاسی ما تعریف مشخصی وجود ندارد. وقتی به دانشنامه سیاسی فارسی مراجعه می‌کنید کستر چیزی در این باره می‌یابید. با این حال در تاریخ سیاسی ایران شاهد همکاری، همدلی، اتحاد عمل و اتحاد استراتژیک و تشکیل جبهه ملی، ائتلاف وسیع ۵۷ (وحدت کلمه خینی)، شورای ملی مقاومت و جبهه دوم خرداد بوده‌ایم که بایستی در یک بررسی جداگانه مورد توجه پژوهشگران قرار گیرد.

اما امروز، از دو ائتلاف وسیع با حداقل اصول در دو سوی متفاوت - یکی در درون نظام و دیگری در اپوزیسیون مطرح است. طبیعتاً اهداف، نیروها، اصول، منشور و موانع چنین ائتلاف‌هایی مورد بحث است. البته با وسایلی چون اینترنت می‌شود این بحث را در سطح گسترده‌تری و در حداقل زمان، به یک جمع‌بندی رسید و برای تصمیم‌سازمانی آماده شد.

اصلاح‌طلبان حکومتی این روزها به فکر ائتلاف جدیدی بسجای جبهه دوم خرداد افتاده‌اند! واقعاًخنده‌دار است، آن زمان که اصلاح‌طلبان حکومتی حوادث میلونی و حمایت بین‌المللی و همچنین توطئه پخش قابل توجهی از اپوزیسیون را پشت سر خود داشتند، نتوانستند کاری از پیش ببرند. اکنون هر سه عامل را از دست داده‌اند. بنابراین تلاش اخیرشان، جز نجات رژیم معنی دیگری نخواهد داشت. در اردوی اپوزیسیون هم تلاش گسترده‌ای به منظور

جنبش آزادی‌خواهانه و تحول‌طلبانه بهره‌گیری، نکته در اینجاست که ما نباید در این زمینه دچار افراط و تفریط شویم. یعنی نباید از یک سو همه این اختلافات را سناریوی از پیش‌آماده شده حکومتیان دانست و تضادها را واقعی ندید و در نتیجه از بهره‌گیری ماهرانه از این تضادها غافل ماند. و از سوی دیگر نباید به این تضادها چنان بهای داد، که منجر به این شود که ما نقش مشاوران «مشارکتی»‌ها را پیدا کنیم. این در برداشت نادرست از تضاد حکومتیان همان طور که گفتیم از موانع جدی شکل‌گیری اتحادهای وسیع‌تر است. بنابراین شرایط اول تشکیل اتحادی وسیع‌تر این است که مشخص گردد که جنبه منفی و ایجادکننده اتحادی چیست؟

در حال حاضر به نظر می‌رسد اتحادی که نفی کلیت ساختار جمهوری اسلامی را از یک سو و جایگزینی یک آلترناتیو دمکراتیک را هدف خویش اعلام می‌کند، چندان پایدار و کارا و بسیج‌گر خواهد بود.

در زمینه جایگزینی می‌خواهم تأکید کنم که ما به عنوان یک نیروی چپ و جمهوریخواه باید از زاویه منافع مردم کشورمان و با در نظر داشت اوضاع داخلی و بین‌المللی روی محوری‌ترین و عام‌ترین خواسته‌ها که می‌تواند با بسیاری از جریانات سیاسی کشور مشترک باشد تکیه کنیم. در این رابطه بایک از یک سو به سیاست‌های سکاریستی و از سوی دیگر به سیاست ذوب‌شدن تدریجی در نیروهای دیگر خاسته داده شود. به ویژه لازم به تأکید می‌دانم که اگر چپ در این مرحله وظیفه مقدم خویش را مبارزه طبقاتی بداند و آن را به محور اتحادها تبدیل کند، نخواهد توانست نقش خود را در مبارزه برای خواست اصلی و مقدم جنبش که همانا استقرار حکومتی لائیک و سکولار به جای جمهوری اسلامی است ایفا کند و پرچمدار امر اتحادها گردد. این بدان معناست که ما ضمن حفظ چهره خود و بیان صریح اهداف درازمدت برنامه‌های، باید روی شعارهایی تکیه کنیم که باعث تقویت هر چه بیشتر جنبش ضد استبداد مذهبی گردد.

لازم به تأکید مجدد می‌دانم که تکیه بر اشتراکات، از نخستین راه‌های غلبه بر تشتت کنونی است. از موانع دیگر تحقق امر اتحادها درک‌های متفاوت از روش مبارزه نیز از جمله موانع تحقق امر اتحادهاست. در این رابطه دو دیدگاه افراط و تفریط در مقابل هم صف‌آرایی کرده‌اند: مبارزه قهرآمیز، مبارزه مسالمت‌آمیز!

ائتلاف وسیع جریان دارد. منشور ۸۱ که توسط جمعی از روشنفکران انتشار یافته است و همچنین نگاه کنید به میناق با مردم آقای رضاپهلوی که خواهان تشکیل یک ائتلاف وسیع ملی با شرکت همه نیروهای سیاسی است و یا چندی پیش آقای رجوی خواهان تشکیل جبهه همبستگی نیروهای جمهوریخواه شده است. همچنین روزانه دههانفاله، سخنرانی در همین خصوص در سایت‌های اینترنتی منتشر می‌شود. شایان ذکر است. ضرورت اتحاد و جبهه در تمام دوران حکومت اسلامی وجود داشته است ولی امروز شرایط جهانی بویژه بعد از ۱۱ سپتامبر و عقیم‌ماندن پروژه دمکراسی دینی شرایط کاملاً استثنایی برای رهایی ملی از استبداد مذهبی فراهم گشته که تاکنون وجود نداشته است.

۱- این کاملاً طبیعی است که دولت سکولار در مقابل حکومت دینی و دمکراسی در مقابل استبداد دینی مضون ائتلاف وسیع ملی را شامل می‌شود که برخی آن را جبهه دمکراسی نامیده‌اند و همه احزابی که به این دو اصل پایدهای اعتقاد دارند، صرف نظر از اینکه جمهوریخواه و یا مشروطه‌خواه باشند را، شامل می‌شود. البته نوشتن و طرح موضوع کار خیلی راحتی است اما اگر بخواهد این فکر پیاده شود، انبوهی از مشکلات فکری، فنی، سیاسی، روانی و اخلاقی بر سر راهی سز خواهد شد بنابراین بایستی انتظار داشت که همه بتوانند به این ضرورت هضم‌مان پاسخ گویند. ولی خوب کار باید از یک جایی شروع شود و دارد می‌شود.

۲- این کاملاً طبیعی است که دولت سکولار در مقابل حکومت دینی و دمکراسی در مقابل استبداد دینی مضون ائتلاف وسیع ملی را شامل می‌شود که برخی آن را جبهه دمکراسی نامیده‌اند و همه احزابی که به این دو اصل پایدهای اعتقاد دارند، صرف نظر از اینکه جمهوریخواه و یا مشروطه‌خواه باشند را، شامل می‌شود. البته نوشتن و طرح موضوع کار خیلی راحتی است اما اگر بخواهد این فکر پیاده شود، انبوهی از مشکلات فکری، فنی، سیاسی، روانی و اخلاقی بر سر راهی سز خواهد شد بنابراین بایستی انتظار داشت که همه بتوانند به این ضرورت هضم‌مان پاسخ گویند. ولی خوب کار باید از یک جایی شروع شود و دارد می‌شود.

۳- تا چند سال پیش اینطور بود که کسی باور نداشت که غیر از جمهوریخواهان جریان دیگری به دمکراسی باور داشته باشد. امروز خیلی‌ها پذیرفته‌اند بخشی سلطنت‌طلبان هم می‌توانند دمکرات باشند ولی نظام سلطنت غیردمکراتیک است خوب این خود، گشایشی است. بنظر می‌رسد، این گرهی‌ترین مشکل در جبهه اپوزیسیون در حال بازشدن باشد، در بلوک جمهوریخواهی این طور مطرح می‌شود که:

حالا آدمیم با آقای رضا پهلوی در یک ائتلاف قرار گرفتیم، بعد چی! خوب می‌دانیم هواره بین آمریکا و سلطنت در ایران روابط دوستانه بوده است، با توجه به متغیرهای جهانی که در صحنه ملی عمل می‌کند. از کجا معلوم فردا رضا پهلوی به کسک آمریکا سلطنت را روی کار نیاورد؟ نگرانی‌هایی که به حق است و بایستی به آن پاسخ صریح و روشنی داد!

بنظر من اولاً شرایط امروز جهان با زمان ۲۸ مرداد زمین تا آسمان فرق کرده است و اصولاً حکومت‌های

ادامه در صفحه ۱۱

«دین» یا «حقوق انسانی»؟

مسئله این است!

فرهاد عرفانی

بحران اجتماعی در جامعه ایران، هر روز عمق و ابعاد بیشتر و گسترده‌تری می‌یابد. ابعاد مختلف اقتصاد - سیاست و بخصوص فرهنگ، از چنان تلاطمی برخوردار است که نمی‌تواند به تغییراتی گسترده در موارد مذکور منجر نگردد. نظام اقتصادی، بسی‌هدف، بی‌برنامه، دارای ساختار چندوجهی و سر تا پا گرفتار اختلاس‌پوس فساد سرمایه‌داری دلالی است. نظام سیاسی، دچار از هم گسیختگی، تشمت و ناامیدی، بدون چشم‌انداز روشن در تعیین اهداف کوتاه و بلند مدت و یکپارچگی لازم در جهت اعمال قدرت دولتی در عرصه سیاست داخلی و خارجی است. نظام فرهنگی کشور به عنوان مجموعه‌ای متشکل از آموزش، پرورش، سنن، اخلاق، هنر، زبان، اندیشه‌ورزی و ... انچنان به ورطه سقوط در غلتیده است که به سختی می‌توان نمونه مشابهی را در تاریخ کهن سرزمینمان ایران، با آن، در مقام قیاس گذاشت. همزمان، تحولات تلخ بیش از دو دهه حاکمیت بلامنازع قسری‌ترین و ارتجاعی‌ترین افکار دینی، آنچنان تکان سختی را متوجه ذهنیت تاریخی اقوام ایرانی، از جهت تأمل و اندیشه در باورها، ایجاد نموده است که تحولی شگرف در همه ابعاد زندگی مردم را اجتناب‌ناپذیر ساخته است. به نظر می‌رسد آنچه بیش و پیش از هر چه در معرض نوک پیکان تحول بزرگ آینده خواهد بود، دقیقاً همان چیزی است که بیش از هزار و سیصد سال، دست در دست نظامهای بهره‌کش و مستبد ستم‌شاهی، در جهت تحمیق ملت ایران همیاری و همکاری نموده و دست آخر، خود، حاکم بلامنازع ایفای این نقش صد در صد ملی و ضد مردمی شده‌است. این پدیده، چیزی نیست جز باور به دین اسلام و بخصوص مذهب شیعه و ساختار حامل آن: «روحانیت شیعه»!

قبل از هر چیز باید این باور غلط و سرپایا دروغ (که دستگاه روحانیت تلاش کرده‌است در اذهان تاریخی جا بیاندازد) که گویا اسلام منشا خدمت و رشد و تعالی جامعه ایرانی از بسدو ورود به این سرزمین تاکنون بوده است را یکبار و برای همیشه، بطور قاطع به دور انداخت! تاریخ حاکمیت اندیشه اسلامی بر جامعه ایران، از همان آغاز، همراه با تحجر، واپس‌گرایی، تجاوز و غارت، زورگویی و حق‌کشی، خرافه‌پروری، مقابله با عقل و خرد و دانش و هنر، در همه جلوه‌های ترقی انسانی بوده است! تمامی تاریخ حاکمیت اندیشه اسلامی بر جامعه ایران به روشنی نشانگر دگرذیسی جامعه از راستی و درستی به ریاکاری و دروغ، از شهادت و جسارت به خفت و خوار و ذلت، از دانش‌دوستی به جهل و خرافه و توهم، از ستایش تعالی به دیروزگی و پس‌رفت است! به عنوان نمونه، تمامی اندیشمندان و دانشمندان بزرگ ایرانی از ابن‌سینا و ابوریحان و رازی و خیام گرفته، تا تاج‌الحداد و عین‌الضات و بسیاری دیگر، یا مجبور به اظهار به دین‌داری در عین ناپاوری بدان بودند و یا اگر جسارت کرده، اعتقاد خویش آشکار نمودند، پوست از ایشان برکنده شد. به راستی! دینی که مجموعه علوم را در قرآن جمع می‌پنداشت چگونه می‌توانست زکریای رازی و جابر بن حیان در دامان خود بپروراند؟ دینی که در همان بسدو ورود به سرزمین ایران، تمامی منابع علمی را به آتش کشانده، از جمجمه اندیشمندان، دانشمندان و هنروران، مناره بر پا داشته و از خون ایشان آسیابها را به حرکت و داشته بود، چگونه می‌توانست بستر ساز رشد و شکوفایی این‌سینا و خیام باشد؟ درست برعکس! آنچه به تاریخ اندیشه ایرانی در هزار و سیصد سال گذشته هویت می‌بخشد، دقیقاً روح تقابل و ستیز ایرانی با بربریت اندیشه و عملکرد مذهبی بوده است! آری! فرهنگ و هنر اسلامی؟! بزرگترین دروغی بوده است که دستگاه روحانیت شیعه توانسته است بر اذهان بسیاری بشناسد! و درست آنچه امروز، دستمایه ملت ایران در یک نوزائی بزرگ است، نشانه گرفتن همین باور و دروغ بزرگ است!

نوزائی اجتماعی، بدون نوزائی فلسفی، امکان‌ناپذیر است . جامعه ایران به یک رنسانس نامزد عیار احتیاج دارد. این تجدید حیات، چه بخوایم، چه نخوایم! اتفاق خواهد افتاد، به همانگونه‌که در اروپا اتفاق افتاد. اروپا و غرب، در گذر از این پل توانست به شاعرانه تمدن گام بگذارد. اندیشمندان اروپائی هرگز نمی‌توانستند بدون تعیین تکلیف با خدا و نمابندگانش، به تکلیف خود در برابر انسان دست یابند. جوردانو برونو، لوترها، ولترها، فرانسیس بیکن‌ها و دکارت‌ها و اسپینوزاها و...(۱) یخوبی بر این نکته واقف بودند که بدون

آنکه به نقد آشکار خداباوری، دین و دست‌گاه روحانیت و شرعیات آن بپردازند قادر نخواهند بود اذهان اجتماعی را به سمت دگرگونی در نگاه به هستی و جایگاه انسان سوق دهند. هم از اینرو بود که ابتدا به نقش روحانیت و دستگاه کلیسا پرداخته و سپس با وجود همه خطراتی که تهدیدشان می‌کرد، خدا و پیامبرانش را به نبردی سرنوشت‌ساز فراخواندند! فویرباخ، هگل و سپس مارکس ... و نوام چامسکی امروز، نستیجه طبیعی حرکتی است که پیشگامان رنسانس آغازیدند. این حقیقتی است که نوزاد مدرنیته از رحم رنسانس فلسفی زاده خواهد شد! جامعه روشنفکری ایران، این حقیقت را باید دریابد و با شهادت و جسارت گام در این راه بگذارد. تمامی اندیشه‌های محافظه‌کاری که امروز همچنان سعی دارند، به هر دلیلی، حریم دین و اعتقاد دینی مردم را غیر قابل تعرض و نقد آشکار معرفی کنند، چه بخواهند، چه نخواهند، در برابر رهائی مردم ایران از یک اسارت خفت‌بار تاریخی ایستاده‌اند! اگر پیشگامان رنسانس نیز می‌خواستند مرزها را محترم بشمارند، قطعاً غرب هنوز هم، به شکلی از اشکال، شاهد تعرض دین!، به عرصه حیات اجتماعی ایشان بود! مساله این است : «دین»؟ یا «حقوق انسانی»؟، ایستدو با هم جمع‌ناپذیرند!!!. پذیرش هر کدام به معنی نفی دیگری است. این همان حقیقتی است که حتی اگر جمهوری اسلامی از بین برود ولی این مساله لاینحل باقی بماند، جامعه ایران گام به عصر نوزائی نخواهد گذاشت. جامعه ایران باید بتواند «انسان حقوقی» را به رسمیت شناخته، حیظه زندگی اجتماعی را، از تمامی آثار و اندیشه دینی، پاک نماید. جز این، هیچ راه حل دیگری وجود ندارد! نمی‌توان با یک حکومت مستبد دینی مبارزه کرد، اما تمامی آن ساختار فکری و ایدئولوژیک که چنین نظامی بر آن بنا شده است را نادیده گرفت و با دیده احترام به آن نگریست!

امروز، گروهی بر آنند که: «حساب فلسفه دین و دین اسلام را باید از نظامیانی همچون جمهوری اسلامی ایران، عربستان، پاکستان، افغانستان و ... جدا کرد». عده‌ای می‌گویند: «آنچه در جمهوری اسلامی عمل می‌شود ربطی به دین اسلام ندارد و این نظرات و عملکرد بر خلاف فرامین این آئین الهی است!». گروهی دیگر می‌پندارند: «اسلام حقیقی! هیچ قربانی با آنچه در جمهوری اسلامی می‌گذرد، ندارد!» و ... همه این جریانات یا بر اثر ناگاهی، یا به جهت مصلحت، و یا از روی غرض و مرض و نیات پلید سیاسی، در تلاشت تا با جمهوری اسلامی به عنوان نظامی مستبد، و نه دینی! برخورد شود، و اصول ایدئولوژیک آن زیر سوال نرود. چرا؟ دقیقاً بدانجهت که اصل «دین» برای آنان نیز مستظن منافع خاص است. آنان نیز ریاکارانه عمل کرده و می‌خواهند از ابزار دین، در آینده، بگونه‌ای دیگر، در جهت تحمیق توده‌ها استفاده کنند. هم از اینرو است که به هر شکل، حاضر نیستند به این حقایق اشاره کنند که آنچه در جمهوری اسلامی می‌گذرد، دقیقاً، و نعل به نعل، منطبق بر تعالیم قران و منابع نظری دین اسلام است! قسوانتین مجازات اسلامی، قصاص، سنگسار، محدودیت حقوق خانوادگی و اجتماعی زنان و ... هر آنچه جمهوری اسلامی تلاش کرده و می‌کند که اجرا نماید، همه منطبق بر آیات صریح قرآن است. اگرکس یکسان و یا گروهیانی این نظر را قبول ندارند، یا قرآن را نخوانده‌اند، از نص صریح احادیث و روایات بی‌اطلاعتد و یا خود را به نفه‌می زده و اغراض خاصی را دنبال می‌کنند. امروز همه روشنفکران، وظیفه وجدانی و تاریخی دارند تا با صراحت، جسارت و شجاعت (برای جلوگیری از تکرار فجایع گذشته، در مسامحه با خرافات و افکار ارتجاعی و آئین‌های منسوخ)، به نقد اصل دین، و اعتقاد دینی، و نظامهای بر آمده از چنین آئین‌هائی، پرداخته، ارتباط چنین آموزه‌هائی را، با نظامهای مبتنی بر بهره‌کشی انسان از انسان، افشا نمایند.

زیرنویس

۱ - باید اذعان داشت که این فلاسفه، در عین ارائه، نظریات مووم، غیر واقعی، مخدوش و منسوخ، هر یک در شکل‌گیری بخشی از عصر روشنگری و نوزائی، سهمی به سزا داشتند. ایشان، مانند موریانهائی، هر کدام توانستند، گوشه‌ای از بنای جهل و خرافه افکار مذهبی، دینی و ایده‌الیستی را جویده، و به فروریختن آن یاری رسانند.

سازمان ما فدائیان خلق ایران اکثریت با بسیاری از احزاب و سازمانهای سیاسی ایرانی دارای نقاط اشتراک فراوانی است. این نقاط مشترک بسته به ایده و خط و مشی سازمانهای سیاسی پرنرنگ و کم‌رنگ می‌گردد. در حال حاضر سازمان ما می‌تواند تقریباً با همه سازمانهای اپوزیسیون رابطه و کار مشترک داشته باشد. سازمان ما با برخورداربودن از دمکراسی درونی خود و ظرفیت بالا در پذیرش انتقاده‌ها به خود و تحمل‌پذیری نقد دیگران جایگاه ویژه‌ای را در میان تمامی اپوزیسیون به خود اختصاص داده است.

فدائیان آموخته‌اند که تنها خود نیستند که سخن حق را می‌زنند. نیروها و سازمانها و حتی افراد مستقلی هستند که می‌توان بر روی سخن آنها در مبارزه حساب کرد. این آن حقیقتی است که فدائیان را در عین حفظ چهارچوب خود، به دیگران نزدیک می‌کند. اینرا در مقابل آن تفکر می‌توان دید که تنها حرف خود را حقیقت مطلق می‌دانند و دیگران را دعوت به پذیرش تنها آن نظرات می‌کنند. در اپوزیسیون ایرانی کم نیستند نیروها و سازمانهایی با کمیتهای متفاوت که به دیگران حکم می‌کنند که راه آنها را برگزیده والا در صف دشمنان قرار خواهند گرفت.

اینرا در مراجعه به نشریات این گروهها و سازمانها می‌توان هرروزه دید. اما این عمل تنها و تنها بر شمار سازمانهای سیاسی افزوده با جشدهای ضعیف و دنیایی از جداییبیا. این فراخواندن دیگران به زیر پرچم خود کاری کرده است که شاید سال‌ها طول بکشد تا دو سازمان در کنار هم بنشینند و حتی به سخن هم گوش فرا دهند. در حالی که این سازمانها در واقع یک شعار سیاسی را مطرح می‌کنند. از یک خانواد هستند و به وسیله یک دشمن احاطه شده‌اند. این وضع ادامه پیداکنند، تنها راه فقط حذف دیگری و محو آن از صحنه خواهد بود که همان شاه و خینی کردند و در جهان نمونه کشورهای تک خویه و یا تک‌نفره که در آخر هم نتوانستند به ایده خود نایل آیند. در وجهه دیگر این هم یک اتوپیا بیش نمی‌باشد که یک شبه بر همه

یک راه اتحاد

علی‌اکبر آزاد

این جداییها غلبه کرد و یک سازمان واحد از همه اینها ساخت. این نه شدنی است و نه لازم. چون هرچند رنگارنگی وجود داشته باشد امکان تنوع نظرات هم بیشتر است و می‌تواند به یافتن راههای متفاوت کمک کند. در هیچ مقطعی یکی‌کردن سازمانها نباید هدف باشد. اگر ما بدنبال ایسن باشیم در واقع آب در هاون کسوییده‌ایم. اما در اینجا می‌توان بعضی اشتباهات گذشته را جبران کرد و از آنها در جهت کمک به آینده استفاده کرد. برای نمونه جنبش فدایی از سلیقه‌ها و دیدگاههای مختلفی تشکیل شده بود. اینها در یک پرهه در یک ظرف قرار گرفتند و به محض پدیدآمدن شرایط مشخص از هم جدا شدند. بر خلاف این و یا آن عقیده که علت را در عوامل خاصی می‌بینند یا جستجو می‌کنند، این جداییها از سوی هیچ جریان و توطئه‌ای سازمان داده نشد، به غیر از اینکه حکم تاریخ بود. نمی‌توان آنها که به مشی مسلحانه معتقد بودند و آنها که نبودند در کنار هم به زور نگه داشت. حال چه کسی جدا شد و چگونه سخن دیگری است که تغییری در واقعیت نمی‌دهد. اما بعضی اوقات پدیدهایی تحت‌الشعاع واقعیتها قرار می‌گیرند و به اشتباه کشیده می‌شوند که راه و روش واقعی آنها نیست. این نمونه در جریان فدایی هم روی داد.

سازمانهایی به حق از هم جدا شدند و عده‌ای دیگر تحت تأثیر آنها. از اینها که در گذریم دو سازمان فداییان خلق ایران اکثریت و سازمان اتحاد فداییان خلق ایران دارای نقاط مشترک بسیاری هستند که نمی‌توان انرا از دیدگاهها مخفی کرد. آفریش مشترک، رزم مشترک، ایده و مشی مشترک و سازماندهی و سرنوشت مشترک در حال حاضر می‌تواند این دو سازمان را در یک نزدیکی قرار دهد. در اینجا سخن از وحدت نیست، چون این وحدت‌ها در آخر به غیر از گرفتن انرژی و وقت کار دیگری نمی‌کنند. اما سخن بر سر همکاری نزدیک است. این دو سازمان می‌توانند با حفظ اتحادهای خود با دوستانشان در دو طرف با همدیگر رابطه‌های پیش از این داشته باشند. این دو سازمان به طور مشخص می‌توانند که به عنوان دو سازمان

ائتلاف وسیع مناسب‌ترین شکل اتحاد...

ادامه از صفحه ۷

شخص آقاي رضاپهلوی در چنین جبهه‌ای می‌گنجد و آنان را نه دشمن بلکه رقیب سیاسی خود می‌داند و اطمینان دارم که مردم در یک رفراندوم آزاد باز هم به جمهوری رای خواهند داد و اعلام می‌کنم اگر مردم به نظام پادشاهی رای دادند در مقابل انتخاب مردم قرار نخواهم گرفت ولی همینان برای یک جمهوری پارلمانی تلاش خواهیم کرد. آنچه بسیار مهم است ایجاد جبهه سکولار - دمکرات و تغیر در ساختار سیاسی ایران که بتواند ایرانیان را از شر استبداد دینی نجات دهد و کشور را از بایکوت سیاسی و اقتصادی رها سازد.

می‌دانیم که بر سر تشکیل چنین جبهه‌ای انبوهی از مشکلات قرار دارد که این موانع نظر من قبل از اینکه فکری -سیاسی باشد مشکلات اخلاقی -روانی است که در یک مقاله جداگانه به آن خواهم پرداخت.

✽ ✽ ✽

۴- این اصطلاح که بعد از مانیفست گنجی مد شده است بیشتر برای آشفته‌سازی در جبهه مخالفین رژیم اسلامی اختراع شده است. حداقل، اپوزیسیون نایستی این واژه را بکار گیرد. حالا هر نامی که به خودشان بدهند، آنان قبل از اینکه در فکر نجات مردم از این وضعیت فاجعه‌انگیز باشند به فکر نجات نظام و اسلام هستند و خودشان هم با صراحت این موضوع را اعلام می‌کنند. البته می‌شود با سلاح دین به جنگ دین‌سالاران رفت، حتی آن راشکست داد ولی نمی‌توانند، نظام دینی را سکولار کرد!

البته آنان شاید نظر خیری داشته باشند که بخواهند تغییری در وضعیت ایجاد کنند من منکر این قضیه نیستم. ببینید این رژیم علیرغم اینکه بیرحمانه‌ترین و خشن‌ترین بر خودرد را بویژه بانیره‌های چه انجام داد وقتی جنبش دو خرداد و خانی مطرح شد بخش بزرگی از همین چه از جمله زنان و مردانی که - شوهران، پدران و یا زنان‌شان بدست همین رژیم اسلامی سوراخ سوراخ شدند - به حمایت صادقانه از جنبش دوم خرداد و حمایت و همین اصلاح‌طلبان حکومتی پرداختند بااین امید که راهی بسوی رهایی مردم باز شود!

از سوی دیگر در سطح بین‌المللی دولت کلیتون از جمهوری اسلامی رسما و عملا

فدایی در راه نزدیکی نمونه باشند. این منظور اتحاد تشکیلاتی نیست، بل نزدیکی دو سازمان دوست است. دادن اغسلامیة‌های مشترک، برگزاری اکسیونهای مشترک، تبادل نظر در عرصه نظری و سیاسی و تاریخ مشترک می‌تواند میدانهایی باشد برای کار مشترک. می‌توان عرصه‌های دیگری را هم برشمرد که در اینجا آوردن آنها از حوصله این نوشته خارج است. همانطور این سازمانها می‌توانند با سازمانهای دیگر در جهت دیگر همکاری داشته باشند و تأثیری بر این روابط وارد نیارود. سازمان ما با طیف بزرگی از سازمانها و افراد مستقل در ارتباط نزدیک است که باید این فداییان می‌توانند با سازمانهای هم‌سو رابطه داشته باشند. این نمونه می‌تواند به نوبه خود به همکاری سازمانهای سیاسی کمک کند. هدف این است که سازمانهای سیاسی از هر نقطه مشترک جهت همکاری و نزدیکی به هم استفاده کنند. فداییان طیف وسیعی هستند که بین آنها نزدیکی و دوری زیادی است. سازمانهایی که به هم نزدیک هستند باید این نزدیکی را عملا تقویت کنند. در اینجا به عنوان نمونه دو سازمان مطرح شد، اما طیفهای دیگر فدایی هستند که می‌توانند با هم نزدیک باشند. هدف این نوشته مطرح‌کردن وحدت نیست به همان دلیل که در اول مقاله آورده شد، اما نزدیکی همکاری روزمره امری است که به جداییهای بین این سازمان تاحدی پایان می‌دهد. هر سازمان می‌تواند با حفظ چهارچوب خود بنا به نزدیکی و دوری با سازمانهای دیگر همکاری کند. ایران ما دیرزمانی است که از دوری و جدایی نیروهای اپوزیسیون از هم رنج می‌برد. حکومت جاری بر کشور ما حکم می‌راند که شاید اگر ما به هم نزدیک بودیم توانایی آن را نداشت که عمرش را به این شیوه ادامه دهد. نیروی دمکرات و عدالت‌خواه می‌تواند بیش از این به هم نزدیک شود و بر وقایع جاری ایران تأثیر بگذارد. برداشتن یک گام کوچک هم از ادامه گذشته متفرق بهتراست.

عذرخواهی کرد و بالاتر از همه اعتماد و حمایت توده‌های میلیونی را پشت خود داشتند. خوب در این چند سال چکار کردند ولی از آنجا که تا مغز استخوان به حکومت دینی وابسته‌اند شهادت بهره‌برداری از شرایط ملی و بین‌المللی را نداشتند امروز هر سه حامی را از دست داده‌اند.

جبهه مورد نظر من، یعنی آلترناتیو استبداد دینی است و می‌خواهد بجای نظام اسلامی، آنها را در یک رفراندوم ملی بشنیند. خوب تصمیم با آنان است با استبداد بمانند یا به جبهه آزادی بپیوندند.

✽ ✽ ✽

۵ - قبلابه این سؤال روشن و صریح پاسخ نگفتم. و باز هم می‌گویم آنان یکی از پایه‌های اصلی چنین جبهه‌ای خواهند بود.

✽ ✽ ✽

۶-۱ - جدایی دین از دولت

۶-۲ - دمکراسیسی یعنی نظام پارلمانتاریستی و آزادی احزاب

۶-۳ - پایبندی به اعلامیه جهانی حقوق بشر

۶-۴ - دفاع از تمامیت ارضی که مبتنی است بر پذیرش این مسئله که ایران کشوری با اقوام مختلف. یا کثیرالمله است و عدم تمرکز به معنی اشکالی از فدراتیو، خودگردانی و یا خودمختاری که پس از بحث و بررسی محققین و با رای و نظر مردم تعین خواهد شد، انهم با درنظرداشت حساسیت همسایگان ایران که خود داری چنین مسایلی هستند

۶-۵ - پایان‌دادن به سیاست ایزوله‌سازی

ایران و پیوستن کشور ما به جامعه جهانی! در باره اصول پایه‌ای می‌شود، کم، زیاد و یا دقیق‌اش کرد، مهم این است که در جهت حداکثر ائتلاف و حداقل اصول حرکت کرد. بطور مثال پذیرش دمکراسی و نظام پارلمانی و التزام به اعلامیه جهانی حقوق بشر و جدایی دین از دولت مورد قبول تقریباً اکثر نیروهای سیاسی است. می‌ماند موارد اختلاف در مورد اختلاف در اینکه کشور ما به شکل فدراتیو ادارد شود، خودمختاری و یا خودگردانی، بحث آنرا باید باز گذاشت.

اما چیزی که من به چهار اصل جبهه اضافه کردم، پیوستن ایران به جامعه جهانی است. این دقیقاً در مقابل استقلال‌طلبی رژیم اسلامی است که تیشه به ریشه این کشور زده است. بایستی با روحیات غرب‌ستیزی مقابله کرد. استقلال را بایستی در چارچوب جامعه جهانی معنی کرد و نه در تقابل با آن!

درنگ‌هایی در مورد یک بمب‌گذاری

سخنرانی خانم یوتا لیمباخ به مناسبت ۱۰مین سالگرد تولد گئورگ الزر

برگردان: احمد سماپی

نفی و مسخ کند همه شهروندان آلمان اگر چنین اقدامی از طرق متعارف متوقف نشود حق مقاومت دارند.»

ما نمی‌توانیم اقدام الزر را مستقیماً به حقوق مصرح در قانون اساسی ارتباط دهیم ولی می‌توانیم در پرتو معیارهای این قانون به قضاوت و داوری در باره آن بپردازیم ... حق مقاومت یادشده در پیوند با مقررات مربوط به شرایط اضطراری، در قانون اساسی طرح شده است. این حق تا حدودی به ایجاد یک توازن لیبالی در برابر مواد اختلاف‌انگیز مربوط به محدودسازی آزادی‌ها مربوط می‌شود که دولت می‌تواند در شرایط اضطراری آنها را اعمال کند. به قول «ایزنز» این حق به «یک هویج لیبالی» در کنار «شلاق اقتدار حکومتی» شباهت دارد. با این همه مضمون نمادین این حق فردی جای هیچ‌گونه چون و چرایی ندارد، چرا که استفاده واقعی از حق مقاومت عمدتاً در زیر سیطره یک رژیم جبار و قانون‌شکن است که معنا مفهوم می‌یابد. به‌عبارت دیگر در یک حکومت حقوقی آزاد و مبتنی بر قانون اشکال دیگری از اعتراض و مخالفت کاربرد می‌یابد. سال ۱۹۳۳ یعنی زمانی که الزر دست به اقدام علیه هیتلر زد، اما، با توجه به تهدید مرم صلح و حقوق بشر شرایط به گونه‌ای بود که مقاومت پروا و موجه بود. در سپتامبر همان سال قوای آلمان به لهستان وارد شده بودند و از چند سال پیش در اردوگاه‌های اجباری و زیرزمین‌های گشتاپو حق زندگی و سلامت جسمی و نیز حق آزادی انسان‌ها به گونه‌ای منظم و سیستماتیک نقض و پایمال می‌شد. اشکال دیگری از اعتراض و مخالفت غیرممکن بود و اعزام‌شدگان به اردوگاه‌ها و دستگیرشدگان توسط گشتاپو نمی‌توانستند به ادوات و دواثر مربوطه شکایت برند. نه پلیس و نه دستگاه قضایی مامنی برای حمایت از این افراد در برابر جور و ستم رژیم نازی نبودند. جرج الزر ظاهراً به این باور رسیده بود که در چنین شرایطی حق مقاومت دارد.

البته می‌توان پرسید که آیا شیوه مقاومت وی درست بود؟ واقعیت این است که در باره اشکال مقاومت، قانون اساسی خاموش است، گویی که معنای مقاومت امری بدیهی و بسی‌تیا از توصیف است.

مقاومت به چه معناست؟

در پاسخ به این پرسش که «مقاومت چیست؟» ادولف آرتن می‌گوید که همه آن رفتارها و کنش‌هایی که فرد را از گردن‌نهادن به اطاعت از یک رژیم غیرعادلانه و ظالم معاف می‌کند را می‌توان در زمره مقاومت به حساب آورد. این تعریف از مقاومت عمدتاً به نافرمانی‌هایی همچون فرار از خدمت ارتش و یا پنهان‌کردن یهودیان گریخته از جنگ مأمورین هیتلر مربوط می‌شود. شخص‌های معنایی مقاومت اما از نفی ذهنی و معنوی یک رژیم غیرانسانی و نافرمانی علیه آن گرفته تا کاربرد قهر را شامل می‌شود. به گفته ایزنرزه مقاومت یعنی شکستن انحصار قدرت و اقتدار حکومت.

چند ریسک انجام اشتباه و چه ریسک شکست یک اقدام مقاومت‌آمیز، ترازوی ویژه هر فرد مبارز و مقاومت‌گری است. به قول «توماس فون آکوبین» فردی که دست به مقاومت می‌زند باید در پیامدهای اقدام خود درنگ کند مبادا که از رهگذر اقدام وی نکت و نابسانی زندگی مردم در تحت یک حکومت جبار و ناعادل باز هم فروتر شود. این هشدار به ویژه زمانی معنا می‌یابد که مقاومت نه تنها دشمن قانون اساسی بلکه مثل مورد جرج الزر به طرف سوم و بی‌گناهی نیز ضربه وارد کند. بسی که الزر در دستورالعمل مونیخ کار گذاشت اما نه هیتلر، بلکه ۸ فرد دیگر را کشت و ۶۳ نفر را هم مجروح کرد. هیتلر به خاطر بدی هوا رستوران مزبور را ۱۳ دقیقه پیش از موعد ترک کرده بود. عواقب نامطلوب فوق «لوتار فریتسه» را به آنجا رهنمون شده است که الزر را به ضعف و شکست اخلاقی متهم کند و برای وی حتی جهت توجیه اقدام خود قائل نشود. فریتسه در تبیین اتهامات خود مبنای بر این می‌گذارد که کشتن جباری همچون هیتلر اقدام غیرموجهی نیست. مشکل چنین اقدامی اما به لحاظ اخلاقی این است که طرف‌های سومی هم در تیررس این اقدام قرار گرفته‌اند که از میان آنها دستکم ۲ نفر از هر جهت بی‌گناه بوده‌اند. این دو تن گارسون‌های رستوران بودند که در جریان انفجار بمب از همکاران هیتلر پذیرایی

اشاره: آنچه که در پی می‌آید برگردان متن سخنرانی خانم یوتا لیمباخ رئیس پیشین دادگاه قانون اساسی آلمان و سرپرست کنونی انستیتوی بین‌المللی کوته است که روز ۱۳ ژانویه به مناسبت صدمین سال تولد گئورگ الزر ایراد کرده است. الزر روز ۸ نوامبر ۱۹۳۹ بسی را در رستورانی در مونیخ که قرار بود آدولف هیتلر و نزدیکترین مشاوران و همکاران وی در آنجا جمع شوند کار گذاشت. با خروج زود هنگام هیتلر از محل اما، هدف آن بمب‌گذاری متحقق نشد. الزر به هنگام فرار در سوییس دستگیر شد و سال ۱۹۴۵ در اردوگاه داخو به قتل رسید. لیمباخ در سخنرانی خود اقدام الزر را از جنبه‌های اجتماعی، حقوقی و اخلاقی به بحث می‌گیرد و نکاتی را مطرح می‌کند که از جهاتی قابل اعتنا و درنگ‌انگیزاند. آنچه که انگیزه ترجمه این متن به فارسی شد همانا مقارن بودن این روزها با جریان جنبش سیاه‌پوست است. صدا البته نه رژیم شاه با رژیم هیتلر قابل قیاس است و نه هنوز باب بحث در باره ترازنامه و خوب و بد جنبشی که از سایه‌ها شروع شد بسته شده است، اما جرئت و جسارت آسانی که در سایه‌ها «ندای» بلند سر دادند بی‌شباهت به «نه» الزر نیست. ضمن آنکه به لحاظ کاستی‌ها و نقصان‌ها هم میان این دو حرکت به رغم تفاوت‌های بزرگ‌نمای شباهت‌هایی وجود دارد. متن سخنرانی خانم لیمباخ در روزنامه آلمانی فرانکفورتر روندشاف ۱۵ ژانویه به چاپ رسیده است.

هیچ کدام از کسانی که قصد داشتند هیتلر را با اقدامی قهرآمیز از میان بردارند به اندازه گئورگ الزر مورد فراموشی و بی‌توجهی قرار نگرفته‌اند. البته نه تنها این اقدام فردی بلکه مقاومتی که در کودتای ۲۰ جولای ۱۹۴۴ تجلی یافت نیز، اعتنا و احترام لازم را نیافته است. حتی پس از پایان جنگ نیز ندادهایی به گوش می‌رسید که این گونه مقاومت‌ها را خیانت به میهن تلقی می‌کرد. و همین امروز هم از این گلایه می‌شود که قربانیان ۲۰ جولای به ندرت در قلب مردم ما احساسی از ستایش و همدردی برانگیخته‌اند.

با این همه تصویر امروزین ما از مقاومت، در مقیاس گسترده‌ای از کودتای ۲۰ جولای ۱۹۴۴ متأثر است. نویسنده‌ای همچون یواخیم فست که مسیر منتهی به کودتای مزبور را به نحوی موجز و تاثیرگذار توصیف و تبیین کرده است، تنها در گاهنامه‌ای که در پایان کتاب خود آورده به واقعه ۸ نوامبر ۱۹۳۹ اشاره می‌کند: «سوء قصد فردی و ناکام جرج الزر علیه هیتلر». به عبارت دیگر فست در کتاب خود عمدتاً به مقاومت محدود خیرگان جامعه علیه رژیم هیتلری می‌پردازد.

به نظر می‌رسد که نه در میخله هواداران و نه در تصور دشمنان هیتلر نمی‌گنجید است که فردی از میان مردم عادی برای از میان برداشتن وی عزم جزم کند. بدون یاری دیگری طرحی برای حمله به او تدارک ببیند و خود نیز راساً آن را به اجرا گذارد. ظاهراً برای بسیاری غیرقابل درک می‌نموده و می‌نماید که کارگری فنی، برخاسته از یک مناسبات ساده اجتماعی به خطر حکومت هیتلر برای صلح جهانی پی برده باشد.

فراموشی عادلانه باقی

اشتهای سیرنایدی هیتلر به تجاوز و توسعه‌طلبی انگیزه الزر برای اقدامش بود. این نکت و پلشتی قابل پیش‌بینی مایه شرم همه آنهایی بود که ماهیت جنایتکارانه ناسیونال - سوسیالیسم هیتلر را دیر و یا اصلاً نشناختند. به نظر من از همین جاست که می‌توان دریافت که چرا اقدام الزر برای نابودی هیتلر تعدد به فراموشی سپرده می‌شود. یا به دست‌هایی در پشت صحنه ارتباط داده می‌شود و یا به لحاظ اخلاقی مورد رد و نفی قرار می‌گیرد. واقعیت اینست که حساسیت و قدرت اراده الزر باسورپذیری و حسن مسئولیت بسیاری از معارضین را به چالش و پرسش می‌کشد. مانفرد خاوس هوفر این ناتوانی و ضعف معاصران الزر را در کتاب خود به نحوی تکان‌دهنده به تصویر می‌کشد: «من می‌بایست پیشاپیش وظیفه و تعهد خود را در می‌یافتم و به نحوی قاطع‌تر نکت را نکت می‌نامیدم. من در ارزیابی درست اوضاع تأخیر و تعللی ناموجه داشتم.»

مقاومت در سال‌های ۱۹۳۳ تا ۱۹۴۵ علیه رژیم هیتلر تنها مسئله نخبگان جامعه نبود. گریم که پخش مخفیانه اعلامیه توسط گروه «رز سفید» و یا تلاش شماری از مردان سیاست و ارتش برای انجام کودتا در افکار عمومی بازتاب بیشتری یافت. مسئله اما اتفاقاً و از جمله به رفتار انسان‌های عادی جامعه در زیر سیطره یک رژیم بی‌اعتنا به مبانی و ارزش‌های انسانی هم مربوط می‌شود. حق مقاومت قانونی که از سال ۱۹۶۸ وارد قانون اساسی ما شده برای هر فرد آلمانی معتبر است. این حق در قانون یادشده چنین رقم خورده است: «علیه هر کسی که بخواهد این جمهوری را با اقدام خویشتن

درون مردم عادی از قدرت داوری و شمش قوی‌تری راجع به انگیزه‌ها، منافع و گرایش‌های افراد و گروه‌ها برخوردارند تا آنهایی که انبوهی از دانش تئوریک و کتابی را در مغز خود انباشته‌اند؟

اما صرف‌نظر از فرادستی اجتماعی که فریتسه با استناد به آن، قدرت اندیشه‌ورزی، درک درست از واقعیت‌ها و توان درنگ اخلاقی را در الزر مورد شک و تردید قرار می‌دهد چهره حماقت‌آمیز و به دور از واقعیتی هم که وی از مهاجم به هیتلر به دست می‌دهد سخت عجیب و شگفت‌انگیز است. فریتسه بر آن است که الزر نمی‌بایست و نمی‌توانست با استناد به قرارداد ۱۹۳۸ مونیخ مدعی شود که جنگ اجتناب‌ناپذیر است. اما ۱۱ ماه بعد با هجوم هیتلر به لهستان معلوم شد که الزر خطا نکرده است. علاوه بر این در همین فاصله هزاران نفر آلمان را ترک کردند تا از پلشتی و نکستی که کشور در حال ابتلای به آن بود در امان بمانند. هزاران نفر هم به اردوگاه‌های مرگ اعزام شدند و یا سر از سلول‌های شکنجه‌گشا در آوردند. آیا الزر نمی‌توانست از این همه واقعیت‌ها استنتاجی منطقی و واقعی در باره رژیم هیتلر برسد؟ نکند که فریتسه به واقع می‌خواهد با همصدا شدن با ادعای بی‌اساس منبئی بر بی‌اطلاعی عمومی از سرشت و کارکرد رژیم هیتلری که بارها پس از جنگ عنوان شده هم‌وا شود و نادرستی تحلیل الزر از خطرهای آتی را نتیجه بگیرد؟ اگر فریتسه به تحلیلی که «ی. پ. اشترن» از مجموعه اسناد و مدارک گشتاپو به دست می‌دهد دقیق‌تر نظر می‌کرد به انگیزه‌ها و زمینه‌های اقدام الزر بهتر پی می‌برد. بنا به نوشته اشترن، الزر به بازجویان خود گفته است که او «قصد بریدن ناسیونال - سوسیالیسم را نداشته است». الزر، باز هم به نوشته اشترن، هیچگاه از سیاست درکی انتزاعی و یا معطوف به «ایسم» نداشته است، ولی احساس می‌کرده است که وضعیت آلمان تنها از طریق حذف رهبران وقت (هیتلر، گورینگ و گوبلز) تغییر و تحول می‌یابد. و امیدوار بوده است که پس از حذف این افراد، شخصیت‌های میانه‌روی قدرت را در دست بگیرند که به کشور دیگری تجاوز نکنند و بتوانند وضعیت طبقه کارگر را بهبود بخشند. او همچنین بر این باور بوده است که سوءقصدی به جان رهبری رژیم نازی مانع از خونریزی‌های بیشتر خواهد شد. الزر به نوشته اشترن به خاطر نگرانی که از هیتلر داشته است، سرسخت هیتلر ارزیابی می‌کند.

نکت اخلاقی؟

فریتسه در ادامه بحث خود می‌نویسد: «اگر الزر آن گونه که «آنتون هوخ» توصیف کرده فردی بسیار مطمئن به حس و هیجانات خود بوده، خود را همیشه حق به جانب می‌دانسته و در موارد معینی رفتاری قاطع و بی‌تخفیف را به نمایش می‌گذاشته است پس به سختی می‌شود گفت که تصمیم وی حاصل ارزیابی‌ها و محاسبات آگانه و کارشناسانه بوده که جنبه‌های سیاسی و اخلاقی در آن ملحوظ شده و سرانجام به اقدام شجاعانه و عاری از تقدیرگرایی راه برده است». فریتسه با این مقدمات در چهره الزر فردی را می‌بیند که با نیتی نیک و در تعقیب هدفی قابل قبول، در تصمیمی عاری از احساس و اندیشه به شیوه‌ای دست می‌یازد که هلاک افراد بی‌گناه در جریان آن از همان ابتدا قابل پیش‌بینی بوده است. با این ارزیابی، فریتسه به این نتیجه می‌رسد که پس می‌شود الزر را به شکست و ناکارایی اخلاقی متهم نمود. اگر فریتسه اتهاماتی را که شاهدان منغل کودتای شکست خورده ۲۰ جولای ۱۹۴۴ در زمینه تأخیر در شناخت تعهد و وظیفه وجدانی خویش به خود وارد کرده‌اند را می‌خواند شاید درمی‌یافت که در نفی الزر شخصیتی را برای ما آرمانی و ایده‌آل‌زده می‌کند که در مقابل قضاوت و ددمنشی تمام عیار، ابتدا و یا حداکثر با تأخیر بسیار دست به اقدام می‌زند.

از نظر فریتسه ظاهراً الزر می‌بایست دور دومی از تحسینات عالی‌ه را پشت سر می‌گذاشت تا بتواند در باره اوضاع سیاسی روز قدرت قضاوت و داوری بیابد و به خود اجازه اقدام علیه هیتلر را بدهد. واقعیت اما اینست که نمی‌توان با استناد به ضعف آگاهی الزر راجع به پشتوانه ایدئولوژیک حکومت نازی‌ها و کمبود دانش مطالعاتی وی مدعی شد که او در ارزیابی و تخمین ماهیت رژیم هیتلر ناتوان بوده است. الزر دستکم روزنامه‌ها را می‌خوانده است و در دور دوم بازجویی‌های خود توسط گشتاپو آشکارا می‌گوید که قرارداد ۱۹۳۸ به میزان زیادی وی را نگران کرده است. الزر مطمئن داشت که جنگ در خواهد گرفت و هیتلر کشورهای دیگری را نیز به اشغال خود در خواهد آورد.

در این داوری الزر، بسیاری از معارضین نیز هم عقیده بودند. و به راستی چرا الزر نتواند بهتر از چیرلن در باره ماهیت رژیم هیتلر و میزان وفاداری او به قراردادهای بین‌المللی قضاوت و داوری کند؟ آیا تجربه به ما نمی‌گوید که در موارد متعددی افراد متعارف و ساده از

جهانی دوم مجاز به آن هستیم نباید کسی را به این اشتباه رهنمون شود که جان حتی یک فرد را هم عزیز و محترم ندارد. از این رو ما باید در سبک و سنگین کردن ارزش دستیابی به صلح و آرامش در برابر نقض حقوق هر فرد هم حساس و محتاط باشیم.

در مورد گئورگ الزر اما، ما هیچ سند و مدرکی در دست نداریم که او نیل به یک هدف نیک (یعنی ممانعت از خونریزی‌های بیشتر) را بی‌اعتنا به پیامدهای اقدام خود دنبال کرده است. حسن قوی الزر و پایبندی‌اش به اصول و مبانی انسانی حاکی از آن نیستند که او سرگ و یا جرات احتمالی گارسون‌ها را امری عادی و غیرمهم تلقی کرده باشد. برعکس، همانطور که فریتسه هم اشاره می‌کند او از این مبنا حرکت کرده است که در جریان سخنرانی هیتلر پذیرایی تعطیل خواهد شد و لذا انفجار بمب به کارکنان رستوران صدمه‌ای نخواهد زد. البته از نظر من هم این سؤال بی‌معنی است که آیا بهتر نبود که الزر در محل می‌ماند و از قربانی‌کردن خود هم ابایی نمی‌داشت تا در صورت ضرورت مانع ضرر و زیان به بی‌گناهی می‌شد؟ پس از وقوع ماجرا، آدم همیشه وقوف و اشراف بیشتری به سیر ماجرا پیدا می‌کند و می‌تواند اگر و مگرهای بسیاری مطرح کند. مگر در مورد خطاهای طرح کودتای ۲۰ جولای پرسش‌ها و اگر و مگرهای زیادی مطرح نمی‌شود. مگر در بررسی آن کودتا ما پیوسته با این سؤال مواجه هستیم که آیا «کلوز فون اشتاوفنبرگ» نمی‌توانست کیفیت حاوی مواد منفجره را بهتر پنهان کند؟ و آیا در چنین صورتی بسیاری از افراد از تیغ انتقام نازی‌ها در امان نمی‌مانند؟

درسی که اقدام الزر به ما می‌آموزد

این تنها در پرسش مربوط به ناکام ماندن و ارزیابی سوم و زیان‌های کودتای بخشی از نخبگان جامعه و اقدام مردی برخاسته از مناسبات عادی جامعه نیست که اشتراکات و قرینه‌هایی وجود دارد. چنان که ی. پ. اشترن هم به درستی اشاره می‌کند شباهت دیگری که در هر دو مورد به چشم می‌خورد همانا فقدان حمایت عمومی از آن‌هاست. به‌عبارت دیگر، آن‌ها به هیچ وجه مثل فرانسه حمایت مردمی از اعضای جنبش مقاومت بروز و برآمد نکرد. هم گئورگ الزر و هم سایر سوءقصدکنان به جان هیتلر در عزلت و تنهایی و در «دریایی از دشمنی و ترس» زیستند. تنهایی، بی‌اعتمادی، فقدان پشتوانه مردمی تنها دشواری و معضل کودتاگران ۲۰ جولای ۱۹۴۴ نبود. یواخیم فست در کتاب خود با عنوان «کودتا» به درستی از «مقاومت بدون شرکت مردم» سخن می‌گوید. ارزیابی اخلاقی از انفعال مردم آلمان در دوران میان ۱۹۳۳ تا ۱۹۴۵، حالاً که دیگر از آن سال‌ها گذشته‌ایم کار دشواری نیست. ترور حکومت نازی یکی از فصل‌های کراخت‌آمیز و مگر در عین حال آموزنده تاریخ آلمان است. و مگر این بخش از تاریخ آلمان نشان نداد که حکومت اقتدارگرا نه تنها عدالت و آزادی را به قربانگاه می‌برد بلکه با ابزار رعب و ترس، به گونه‌ای آگاهانه و با برنامه، همبستگی اجتماعی و یا عبارتی دیگر اساسی‌ترین فضیلت انسانی را نیز به خاک می‌سپارد. و هنگامی که جامعه از اخلاق و فضیلت‌های خود تهی شد به چنان خلایبی می‌رسد که هر طفیانی در برابر ظلم و بیداد حکومت در نظرس رفتاری انحرافی و یا حتی جنایتکارانه تجلی می‌کند. در چنین شرایط غیرمتعارفی که افراد قرار گرفته در مسئولیت‌های مدنی هم ناتوان و بی‌اختیار می‌شوند خیزش فعال، نافرمانی و اندیشیدن به مصالح هموع در افراد عادی جامعه نشانه‌ای از اراده همچنان زنده معطوف به برقراری حق و عدالت در میان مردم تحت سرکوب است.

در ۵۰ سال گذشته، تنها به صورتی تدریجی و بطئی و با تحول «فرهنگ فرمانبری» به «فرهنگ شهروندی» است که جامعه آلمان چرخشی در افکار عمومی پدیدار شده است. تقریباً از دهه ۹۰ است که ما به فکر افتادیم با مردی عادی همچون گئورگ الزر که از میان مردم معمولی برخاست و جرئت ایستادن و عصیان پیدا کرد به عدالت رفتار کنیم و به او به دیدد تکریم بنگریم. هفتاد سال است که مناسبت ۱۰مین سالگرد الزر در شهر برن برگزار شده به همه ما پیام می‌دهد که هشیارانه حقوق شهروندی خود را پاس داریم و مسلماً از روحیه‌ای مبتنی بر ایستادگی و مقاومت تجاوز به حقوق مصرح در قانون اساسی را دفع کنیم. بزرگداشت یاد الزر ما را زنده می‌دهد که در ممانعت از هرگونه سوء استفاده حکومت از قدرت نباید آنقدر تأخیر کنیم که کار از کار گذشته باشد. آموزه و میراث معنوی مردانی همچون الزر که در برابر رژیم هیتلری سینه سپر کردند همانا آمادگی برای هشیارایی دانسی یعنی برای پرداخت بهایی است که آزادی‌ها و جامعه مدنی‌آمان از ما طلب می‌کند.

نقل از نشریه اینترنتی ایران امروز

فصل چهارم قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران به اقتصاد و امور مالی اختصاص دارد. از نکات مثبت این فصل، اعلام ضوابطی است که باید بر اقتصاد کشور حکمفرما باشد، از جمله:

« ۱ - تامین نیازهای اساسی: مسکن، خوراک، پوشاک، بهداشت، درمان، آموزش و پرورش و امکانات لازم برای تشکیل خانواده هدف است.»
 ۲ - تامین شرایط و امکانات کار برای همه به منظور رسیدن به اشتغال کامل و قراردادن وسائل کار در اختیار همه کسانی که قادر به کارند ولی وسائل کار ندارند، در شکل تعاونی، از راه وام بدون بهره یا هر راه مشروع دیگر که نه تضرک و تداول ثروت در دست افراد و گروه‌های خاص منتهی شود و نه دولت را به صورت یک کارفرمای بزرگ مطلق درآورد...»

۳ - تنظیم برنامه اقتصادی کشور به صورتی که شکل و محتوا و ساعات کار چنان باشد که هر فرد علاوه بر تلاش شغلی، فرصت و توان کافی برای خودسازی معنوی، سیاسی، اجتماعی و شرکت فعال در رهبری کشور و افزایش مهارت و ابتکار داشته باشد...»

۲۳ سال از تصویب این اصول می‌گذرد، حکومت جمهوری اسلامی ۲۳ سال فرصت داشته است که در جهت تحقق این اصول بکوشد. این اصول را مقایسه کنید با واقعیت امروز جامعه ایران:

« بهای مسکن به علت حاکم‌بودن بورس‌بازی که اکثر مقامات بالای دولتی در آن شرکت دارند، سر به فلک می‌کشد و داشتن مسکن برای شش هر چه بیشتری از مردم به رویایی غیرقابل تحقق تبدیل می‌شود. در تهران، متوسط بهای یک آپارتمان ۵۰ متری، برابر ۲۰ سال حقوق یک معلم است، در حالی که در سال ۱۳۵۸ یک معلم برای تهیه چنین آپارتمانی تنها می‌باید ۵ سال حقوق خود را می‌پرداخت.»

« حقوق ماهانه یک معلم در سال ۱۳۵۸ تقریباً برابر حقوق ۵۰ کیلوگرم گوشت قرمز بود و امروز تنها برای تهیه ۲۰ کیلوگرم گوشت کفایت می‌کند.»

« مردم ایران و به ویژه زنان و دختران، حق انتخاب نوع پوشاک خود را ندارند و اگر هم حق انتخاب داشتند، اکثریت آنها حتی سالی یک بار نیز نمی‌توانستند برای همه اعضای خانواده پوشاک نو تهیه کنند.»

« بهداشت و درمان در ایران امروز، بیش از هر زمان دیگر در دهه‌های اخیر طبقاتی شده است، وای به حال کسی که جز تامین اجتماعی بیسه دیگری ندارد و از پس‌اندازی که برای دکتری و دوا و درمان کنار گذاشته باشد نیز بی‌بهره است، چنین فردی را به بیمارستانهای خصوصی راه نمی‌دهند و تازه در بسیاری از بیمارستانهای دولتی نیز مقدمت گرامی نیست.»

« عاقبت آموزش رایگان، اجباری و هسگانی را همه می‌دانند. وجود دهها هزار کودک خیابانی، کوس رسوایی نظام حکومتی را از بام ایران طین‌افکن کرده است. آندسته از فرزندان خانواده‌های ثبیدست هم که آموزش عمومی را پشت سر بگذارند، نه وسع پرداخت شهریه‌های مدارس اجتماعی و نمونه مردمی را دارند و نه آنها را به کلاس‌های کنکور راهی است، و در نتیجه شانس بسیار کتری برای قبولی در کنکور دارند و اکثرًا از ادامه تحصیل محروم می‌مانند.»

« میزان بیکاری بسیار بیش از آمار رسمی آن است، به ویژه بخش بزرگی از جوانان بیکارند. مشاغل جدید تنها برای بخش اندکی از جمعیتی که به سن کار می‌رسد ایجاد می‌شود و در نتیجه، هر سال حداقل یک میلیون نفر بر تعداد بیکاران افزوده می‌شود. اقتصاد کشور قادر نیست به بخش بزرگی از جوانان، چشم‌انداز کار و فعالیت مولد اقتصادی را ارائه دهد.»

« فاصله طبقاتی هر روز بیشتر می‌شود و اخبار ثروتهای میلیاردری آفزاده‌ها و برج‌های سر به فلک‌کشیده متعلق به آنان، دیگر برای هسگان عادی است. در عین حال، دولت هسان «کارفرمای بزرگ مطلق» است که قانون اساسی آن را منع کرده است. انحصار در بسیاری از عرصه‌های تولید، مانع

سرمایه‌گذاری و ابتکار شهروندان است. سرمایه‌ها به سمت دلالتی، بورس‌بازی و سایر فعالیت‌های غیر مولد سوق داده می‌شوند.»

« بسیاری از زحمتکشان جامعه ناگزیر از کار در دو شغل و حتی بیشترند، به گونه‌ای که هیچ فرصت و فراغتی برای «خودسازی معنوی، سیاسی، اجتماعی و شرکت فعال در رهبری کشور و افزایش مهارت و ابتکار» برای آنان باقی نمی‌ماند. در همه عرصه‌های فوق، جامعه ایران به سرعت در حال دوردشن باز هم بیشتر از اهداف و اصولی است که در قانون اساسی به عنوان ضوابط حاکم بر اقتصاد کشور اعلام شده‌اند. باره‌ای از عوامل این روند فاجعه‌بار از این قرارند:

- حاکمیت استبداد و بیگانگی حکومت از مردم، هر گونه امید به آینده و خوشبینی را که لازمه فعالیت مولد اقتصادی و هیاری آحاد جامعه برای غلبه بر عقب‌ماندگی و فقر است، از میان برده است. صاحبان سرمایه وقتی می‌بینند از یک سو، فعالیت دلالتی و بورس‌بازی، سوده‌های آسان و کلان دارد، و از سوی دیگر، باید برای فعالیت سودآور در عرصه تولید، باج‌دادن و زد و بند با مقامات دولتی را پیشه کنند، انگیزه‌ای برای سرمایه‌گذاری در رشته‌های مولد نمی‌یابند. مردمی که می‌بینند هر گونه حاصل فداکاری و تلاش عام‌المنفعه آنان، به جیب آفزاده‌ها و رانت‌خواران می‌رود، دولت و اقتصاد کشور را از آن خود نمی‌دانند.»

- بخش بزرگی از منابع ملی که باید صرف سرمایه‌گذاری در رشته‌های مولد شود، توسط مقامات غیرپاسخگو و نزدیکان آسان‌غارت می‌شود. مکانیسم‌های به مسئولیت فرارخواندن اینان، اگر هم در نظام حکومتی فعلی پیش‌بینی شده باشد، به دیوارهای بلندی بر می‌خورد که حریم ولایت و نهادهای وابسته بدان ایجاد کرده‌اند.

- بنیادها و سایر موسسات اقتصادی تحت کنترل محافل قدرت، عهده نه در چارچوب بخش خصوصی جای می‌گیرند که قوانین اقتصاد بازار بر عملکرد آنان حاکم باشد و نه نهادهای دولتی‌اند که تحت نظارت مجلس و حسابرسی دولتی قرار گیرند. در نتیجه، عملکرد اقتصادی این نهادها تنها دو خدمت میلیاردرکردن مسئولان آنان و افراد دارای روابط نزدیک با آنان است.

- انزوا و بین‌المللی‌ان ایران به علت سیاست‌های مخرب حکومت، باعث شده است که سرمایه‌گذاری خارجی در اقتصاد ایران تنها به بهایی بسیار گران برای منابع ملی صورت گیرد، ایران از ارائه محصولات اقتصاد خود در بخش بزرگی از بازارهای بین‌المللی محروم بماند و نیز به دلیل تحریم اقتصادی، از تامین نیازهای اقتصاد خود به ویژه در فنون پیشرفته باز بماند. در نتیجه، اقتصاد ایران آنگونه که باید توسعه نمی‌یابد.»

- و بالاخره باید از موانع قانونی نام برد که در برابر حل بحران اقتصادی قرار گرفته‌اند. این موانع قانونی، بخشی از اصول قانون اساسی را نیز شامل می‌شوند که با سازماندهی دموکراتیک اقتصاد مقابله‌اند.

در اصل ۴۴ قانون اساسی آمده است: «بخش دولتی شامل کلیه صنایع بزرگ، صنایع مادر، بازرگانی خارجی، معادن بزرگ، بانکداری، بیمه، تامین نیرو، سدها و شبکه‌های بزرگ آبرسانی، رادیو و تلویزیون، پست و تلگراف و تلفن، هواپیمایی، کشتیرانی، راه و راه آهن و مانند اینهاست که به صورت مالکیت عمومی و در اختیار دولت است.»

دولتی‌بودن همه این عرصه‌ها، مانع بزرگی بر سر توسعه سالم اقتصاد است، حتی در میان نیروهای چپ رادیکال نیز امروزه کتر نیرویی را می‌توان یافت که از دولتی‌بودن همه این شاخه‌های اقتصاد دفاع کند. تجربه یک ربع قرن جمهوری اسلامی نشان می‌دهد

سلسله گفتارهایی در باره دموکراسی

سهراب مبشری

مهارکردن غارتگری سرمایه‌داری با انحصار دولتی در عرصه‌های نامبرده امکان‌پذیر نیست. آنچه امروز از سوی صاحبان اقتصاد چپ به عنوان روشی برای اعمال کنترل عمومی بر اقتصاد و هدایت آن بر طبق منافع مردم مورد توجه قرار می‌گیرد، مشارکت و نظارت کارکنان بر اداره امور موسسات اقتصادی، قوانین مالیاتی و نظایر آن است، نه تبدیل دولت به کارفرمای بزرگ و مطلق. اصل ۴۴ قانون اساسی با اصل ۴۳ که تبدیل دولت به کارفرمای بزرگ و مطلق را نفی می‌کند، مقایر و نیازمند اصلاح است. از میان عرصه‌های یادشده، تنها می‌توان برخی عرصه‌ها را برسرده که دولت باید دخالتی فراتر از وضع قوانین مالیاتی و نظارتی در آنها داشته باشد. مانند تامین زیرساخت راه و مخابرات و آب و انرژی برای هسگان که معمولاً برای بخش خصوصی به ویژه در مناطق دورافتاده جذاب نیست و افزودن برنامه‌های رادیو

تلویزیونی بر فرستنده‌های خصوصی به منظور تضمین وظیفه اطلاع‌رسانی این رسانه‌ها. در مورد رادیو و تلویزیون، تنها ترکیبی از فرستنده‌های خصوصی و عمومی قابل دفاع است که متضمن کثرت‌گرایی لازم در این عرصه باشد. فرستنده‌های عمومی نباید نه در اختیار و تحت کنترل دولت، بلکه زیر نظر هیات‌های امنایی قرار گیرند که از نمایندگان همه احزاب تشکیل شود.

اصل ۴۷، مالکیت خصوصی را محترم می‌شمارد. بر این فرمول‌بندی، باید تعهد اجتماعی مالکیت را نیز افزود.

اصل ۵۰ ناظر بر حفاظت از محیط زیست است و باید در قانون اساسی آینده نیز گنجانده شود. اصول ۵۱ تا ۵۵ قانون اساسی موجود، به امور مالی اختصاص دارد و مقرر می‌دارد:

«وضع مالیات و بخشودگی از آن باید طبق قانون باشد.»
 «بودجه دولت باید در قانونی تصویب شود.»
 «کلیه دریافت‌های دولت در حساب‌های خزانه‌داری کل متمرکز می‌شود و همه پرداختها در حدود اعتبارات مصوب به موجب قانون انجام می‌گیرد.»

«دیوان محاسبات زیر نظر مجلس است و گزارش خود در باره حساب همه «دستگاه‌هایی که به نحوی از انحاء، از بودجه کل کشور استفاده می‌کنند» را به اطلاع عموم می‌رساند.»

«همه موارد فوق برای تضمین سلامت امور مالی در کشور ضروری است (البته همه این اصول اجرا نمی‌شود؛ به عنوان نمونه آیا انکار عمومی در جریان حسابرسی در مورد نهاد رهبری قرار می‌گیرد یا نه؟). اما این اصول کافی نیست.»

برای تامین سلامت امور مالی عمومی، لازم است طبق اصول ناظر بر تقسیم وظایف میان نهادهای مرکزی و محلی قدرت، بودجه‌های این نهادها از هم منفک شود و به طور جداگانه به تصویب مجلس در مورد دولت مرکزی و شوراهای محلی در مورد نهادهای محلی قدرت برسد، تنها از این طریق است که نظارت عمومی بر بودجه‌های عمومی به گونه‌ای موثر قابل تحقق است. بودجه کلانی که از مخارج نظامی تا مخارج راه‌سازی در فلان روستا را در برگیرد، نمی‌تواند از سوی تنها یک نهاد منتخب مورد بررسی و کنترل قرار گیرد. در عین حال دولت مرکزی موظف است موازنه لازم بین منابع را از طریق کسب به مناطقی که با استفاده از منابع ملی خود قادر به تامین مخارج خود نیستند، ایجاد کند.

قانون اساسی و سایر قوانین باید در مورد تقسیم درآمدهای مالیاتی و سایر درآمدهای عمومی میان دولت مرکزی و نهادهای محلی قدرت، مقررات لازم را پیش‌بینی کنند.

لازم است در قانون اساسی مواردی نظیر استقلال بانک مرکزی و عدم تجاوز اخذ وام و اعتبار از سوی دولت از حد سرمایه‌گذاری (بودجه عمرانی) پیش‌بینی شود. این مکانیسم‌ها، در قوانین بسیاری از کشورها به منظور مقابله با گرایش‌های تورمی و به‌گوش و واردکردن کنترل‌نشده پول از سوی دولت گنجانده شده‌اند.

فصل هشتم - موخره

ویژگی‌هایی که در این گفتارها برای دموکراسی برشده شد، نه توصیف یک مدینه فاضله، که حاصل صدها سال تجربه بشری در سازمان‌دادن نظام حکومتی بر پایه الزامات رشد جوامع و نیکیختی انسانهاست. دموکراسی به مفهومی که در این گفتارها ترسیم شده است، تنها ساخته و پرداخته ذهن آکادمیسین‌ها و فلاسفه، که تجربه روزمره ملل است که هر روز بر غنای آن افزوده می‌شود. شاید همه مشخصاتی که نام بردیم در آن واحد در هیچ کشوری به طور بالفعل و بی‌کم و کاست دیده نشود، اما این مشخصات با تفاوت‌هایی جزئی بر شاری نه چندان اندک از کشورها شمولیت دارد. سخن بر سر یک «ام‌القرآ» که تصمص گرفته باشیم بسازیم نیست، بلکه بر سر تنها راهی است که پیش روی بشریت وجود دارد. من عیناً به این سخن آقای خاتمی رئیس‌جمهور باور دارم که: «بهارا در برابر این سؤال که نظرم را در باره دموکراسی برسد، پاسخ داده‌ام که دموکراسی مسکن است عیب‌هایی نیز داشته باشد، هسانگونه که صاحب‌نظران در خود غرب هم آنرا بیان کرده‌اند و اصلاً هیچ کار بشری بی‌عیب و نقص نیست، اما پرسش کامل‌کننده این است که بدیل دموکراسی چیست؟»

دموکراسی، نام و نشان و آدرس دارد و حواله‌دادن بشر به آینده‌ای «نسیه» و تخیلی نیست. بسیار زحمتی است و در معرض داوروی هسگان. اگر می‌خواهید مشخصات دموکراسی را بشناسید، رجوع کنید به نظام حکومتی کشورهای آمریکای شمالی و اروپا و سایر نظام‌هایی که از روی این الگوها ساخته شده‌اند. من هم‌زمان با آقای خاتمی می‌پرسم: کدام مدل واقعا موجود، از این الگو بهتر است؟

آیا این جانبداری صریح از الگویی واقعی، به معنای این است که باید تا ابدالدر هر چارچوب این مدل، به همین صورتی که می‌بینیم، باقی ماند؟ هرگز. نظام‌های حکومتی موجود جهان، حرف آخر تاریخ نیستند. دموکراسی نیز تناقض‌ها و کاستی‌های بحران‌زای خود را دارد. دموکراسی مجال بهره‌کشی و شکاف غیرانسانی طبقاتی را می‌دهد. با تامین انتخاب آزاد و نظام پارلمانی، نه می‌توان به خودی خود سرنوشت غم‌انگیز کودکان خیابانی را عوض کرد و نه در راه حل مشکل اعتماد‌گام برداشت. اما دموکراسی تنها نظری است که در آن می‌توان به مبارزه علیه این سیه‌روزیها پرداخت، و دموکراسی در ۳۰۰ سال اخیر نشان داده است که اصلاح‌پذیر است.

آقای خاتمه‌ای گفته است «دموکراسی غربی» هدف مردم ایران در انقلاب نبود. از این ترکیب «دموکراسی غربی» طوری استفاده می‌کنند که انگار دموکراسی غیرغربی هم وجود دارد. وقتی از اصلاح‌طلبان به کاربرنده ترم «مردمسالاری دینی» می‌پرسی این سرنوشت دینی چه تاییزی میان دموکراسی به مفهوم استاندارد آن و دموکراسی مورد نظر آقایان ایجاد می‌کند، می‌گویند به لحاظ محتوی هیچ، اما برای آنکه مومنان از دموکراسی ترسند، می‌گویند این دموکراسی، دینی است. سخن من بر سر آن است که همه مومنان باید بپذیرند که از پیش محدودکردن دموکراسی به اوصافی از این قبیل، در حقیقت یعنی نفی دموکراسی، هسان گونه که سویالیستها نیز امروز اکثراً پذیرفته‌اند که

دموکراسی سویالیستی اگر به مفهوم محدود و مشروط کردن هر یک از اصول بنیادین دموکراسی و حقوق بشر باشد، دموکراسی نیست. منافیی مانند «دموکراسی لیبرال»، «دموکراسی سویالیستی»، «دموکراسی مسیحی» و «دموکراسی دینی» جایشان در برنامه احزاب است نه در قوانین اساسی. همه این احزاب، حق دارند بکشند مردم را برای دست‌یافتن به آنچه هدف نهایی و غایی آنها را تشکیل می‌دهد، به حیایت از برنامه و نامزدهای خود فرا خوانند. لیبرالها می‌توانند به مردم بگویند همه چیز باید خصوصی شود و در نهایت چیزی به نام مالیات وجود نداشته باشد. سویالیستها معتقد که بگویند سرمایه‌داری حرف آخر تاریخ نیست و جوامع باید به سوی غلبه بر این نظام اقتصادی و اجتماعی گام بردارند. دموکرات‌های مسیحی مجازند برای ارزش‌های مسیحیت تبلیغ کنند. و حق مسلمانان دموکرات است که مردم را به پذیرش اصول اخلاقی اسلام فرا خوانند. اما هیچ یک از اینان حق ندارند دموکراسی را مشروط بدین کنند که مردم تنها میان طرفداران یکی از این مرام‌های اجتماعی امکان انتخاب داشته باشند.

از این که بگذریم، مردم ایران حق دارند پس از یک ربع قرن آزمون و خطا در ایران، به جای الگویی که محض نمونه حتی در یک کشور جهان هم موفق نبوده است، به مدلی روی آورند که در ده‌ها کشور تجربه شده است و نتایج آن معلوم است. مردم اغلب کشورهایی که در آنها نظام سویالیسم دولتی حاکم بود، چنین کردند و اکثریت عظیم آنها از انتخاب خود پشیمان نیستند. این مردم، طی ۷۰ سال به تجربه دیدند که در نظام سویالیستی دولتی، حتی حق اعتصاب به عنوان یکی از حقوق انسانی زحمتکشان به رسمیت شناخته نمی‌شد. «دموکراسی سویالیستی» با چنان ویژگی‌هایی نبود.

دموکراسی واقعا موجود در جهان، تنها مدلی است که می‌توان با پذیرش آن به گونه‌ای که هست، در راه تعقیب آن کوشید و تلاش کرد مشارکت مردم در اداره امور، محدود به رای‌دادن هر چهار سال یک بار نشود. دموکراسی اقتصادی متحقق گردد، قدرتشندان اقتصادی سرنوشت انتخابات را با پول و نفوذ خود تعیین نکنند، دیکتاتوری جهانی سرمایه تحت عنوان «گلوبالیزاسیون» اعمال نگردد و به طور خلاصه، محو

حق ان‌کاشی‌های دموکراسی که چپ‌ها و سویالیستها به حق بر آن انگشت می‌گذارند، در دستور کار بشریت قرار گیرد. این کار شدنی نیست مگر با مجاب‌کردن اکثریت مردم نسبت به ضرورت آن.

یکی از رشدهای بن‌بست کنونی روند اصلاحات در کشور ما در این است که تصویر روشنی از آنچه هدف نهایی اصلاحات را تشکیل می‌دهد، به مردم ارائه نشد، است و نمی‌شود. اصلاح‌طلبان باید به مردم بگویند از میان مشخصاتی که دموکراسی به مفهومی که همه جهانیان درک می‌کنند (ویژگی‌هایی که در این گفتارها برشردیم)، کدام را به عنوان هدف نهایی اصلاحات می‌پذیرند و کدام را نه. اگر نظریه‌پردازان جنبش اصلاحی در ایران با این ویژگی‌ها و معیارها مشکلی ندارند، شرط صداقت آن است که همه این مشخصات را به عنوان مشخصات نظام حکومتی مورد نظرشان به صدای بلند و قابل فهم برای مردم (و نه فقط در گفتگوهای خصوصی و محظلی) اعلام کنند. نفی ویژگی‌های غیردموکراتیک نظام حکومتی فعلی از طریق چنین برخوردی اثباتی نیز امکان‌پذیر است.

اما برداشت شخصی نگارنده این است که این نظریه‌پردازان، بعضاً با قصد هسراه اصلاحات نگهداشتن برخی از نیروهای غیردموکرات، از چنین برخورد صریح و صادقانه‌ای طفره می‌روند. همین مشکل را به نوعی دیگر، نیروهای مشروطه‌خواه نیز دارند. به نظر می‌رسد برخی دموکراتهای میان آنان، از این هراس دارند که اگر به صراحت از همه اصول دموکراسی دفاع کنند و مثلاً بگویند هیچ اختیار و قدرتی نباید به صورت میراث تفریض شود، برخی از مومنان امروز خود را از دست بدهند. اما دیر یا زود، جنبش آزاده‌خواهانه مردم ایران، همه این تیره‌ها را در مقابل انتخاب بین هسراهان دیمروز و امروز از یک سو و اصول ناظر بر فدای دموکراتیک ایران از سوی دیگر، قرار می‌دهد. ❏

از فراخوان بین‌المللی در دفاع از حقوق کارگران ایران

حمایت کنید

از آنجاییکه بنا بر آمار رسمی، بدلیل تبعیضات سیستماتیک علیه زنان، تنها ۸٪ شاغلین کشور را زنان در بر می‌گیرند که حدود ۹۵ آنها در کارگاههای زیر ۱۰ نفر مشغول کار هستند.

لذا ما امضاءکنندگان این فراخوان در حمایت از حقوق کارگران ایران، از اتحادیه‌های آزاد بین‌المللی و سازمان جهانی کار اقدامات ذیل را درخواست می‌نمایم.

- ۱- فشار به دولت جمهوری اسلامی ایران جهت لغو فوری مصوبه شورای عالی کار در مورد حذف کارگران کارگاههای زیر ۱۰ نفر از مواد حمایتی قانون کار و دیگر مصوبات ضدکارگری قبیضه‌ده در این فراخوان
- ۲- عدم برسمیت‌شناسی شوراهای اسلامی کار، خانه کارگر و انجمن‌های صنفی وابسته به حاکمیت و کارفرمایان بعنوان نمایندگان کارگران ایران
- ۳- اعمال فشار جهت برقراری نظارت مستقیم اتحادیه‌های آزاد بین‌المللی بر مبارزاتی که برای ایجاد تشکلات مستقل کارگری و نهادهای دموکراتیک و غیر وابسته به حکومت در ایران می‌شود.
- این فراخوان تاکنون توسط صدها ایرانی آزادی‌خواه امضا شده است. امضاها ادامه دارد.

از آنجاییکه رژیم جمهوری اسلامی ایران، طی ۲۴ سال، موقعیت فلاکت‌باری از نظر سیاسی، اقتصادی و اجتماعی بر کارگران و مردم محروم ایران تحمیل کرده است، و از آنجاییکه حکومت ایران شوراهای کارگری و تشکلاتی را که بدنیال انقلاب ۱۳۵۷ بشکل دموکراتیک و آزاد وجود آمده، بودند منحل و بسیاری را اخراج، زندانی و اعدام نمود، و در ققدن کارگران تشکیل آزاد کارگری، شوراهای اسلامی کار را سازماندهی کرد و مامورین خود را در راس آنها قرار داد.

و از آنجاییکه کارگران ایران از حق داشتن تشکل آزاد و مستقل و حق اعتصاب محرومند و اعتراضاتشان با سرکوب و با بی‌توجهی مواجه می‌گردد.

و از آنجاییکه مجلس پنجم شورای اسلامی در فوریه ۲۰۰۰ طرح «خروج کارگران کارگاههای ۵ نفر و کتر از شمول قانون کار» را به تصویب رساند و بنا به گزارش کنفدراسیون بین‌المللی اتحادیه‌های آزاد نزدیک به ده میلیون کارگر از مزایای ناچیز قبیضه‌ده

درخواست شانزده تن...

- فرچک درامین
- ۷- منصور سلطانی، نماینده کارگران شرکت اندامین
 - ۸- مرتضی افشاری، عضو اتحادیه کارگران صنعت چاپ تهران و حومه
 - ۹- غلام خانعلی‌زاده، عضو هیات مدیره شورای کارگران کارخانه کفش ملی
 - ۱۰- اسدالله صادقی، دبیر سندیکای فلزکار، مکانیک تهران
 - ۱۱- حسن رحیمی، دبیر اتحادیه کارگران پروژه‌ای فصلی سئندج
 - ۱۲- فلانمرز فیضی‌زاده، عضو هیات مدیره شورای عالی کارکنان شرکت واحد اتوبوس‌رانی تهران و حومه
 - ۱۳- محمد منیری، نماینده کارگران شرکت شهاب خودرو
 - ۱۴- سعید کوهستانی، عضو هیات مدیره شورای کارکنان کشتارگاه‌های تهران
 - ۱۵- رضا کریمی، نماینده اول شورای شرکت فاراتل
 - ۱۶- علی واحدی، نماینده شورای برق منطقه‌ای تهران و دبیر سابق سندیکای اتوبوسرانی تهران و حومه

انقلاب بهمن برآمد مردم علیه نظام سلطنت بود!

ادامه از صفحه ۱۲

منویات فقهی حاکم که خواستند! زنان تنها بچه‌داری کنند. به تحقق درنیامد. علیرغم همه زورگویی‌ها، تبعیض‌ها، سرکوب‌ها و تحکیم‌های روحانیت حکومتی، زنان کشور ما نشان دادند و می‌دهند که برای ستاندن حقوق خود و تارسیدن به حقوق برابر با مردان ایرانی، در میدان مبارزه باقی خواهند ماند.

دیدن زنان آزادیخواه و مبارز کشورمان در این عرصه بسیار امیدبخش است. این دستاورد تاریخی نیز قبل از همه‌دین انقلاب بهمن است. رشد آندیشه ایجاد سیستم عدم تمرکز در کشور، برای از بین بردن تبعیض و ستم بر اقلیت‌های ملی - منطقه‌ای و مذهبی یکی دیگر از دستاوردهای پراچ انقلاب بهمن است. در این زمینه هم مطلقاً تصادفی نیست که هم در میان فرافتادگان از قدرت، کم و بیش شاهد برنامه‌ها و مواضعی هستیم که گرچه محدود و ناقص اما بر ضرورت توزیع قدرت و ایجاد خودگردانی در مناطق مختلف کشور تاکید دارند و هم در بخش‌هایی از به قدرت‌رسیدگان که برناگزیری حل این معضل دیرپای کشور ما، ولو در شکل و ظرف تنگ ناشی از محدودیت‌های فکر و منابع‌شان، معترف هستند. اکنون نه تنها در میان گروه‌های ملی و قومی تحت ستم کشور ما، حرکات حق‌طلبانه ملی و فرهنگی با خاستگاه و پایگاه توده‌ای رو به گسترش است. این تحولات پیش‌نیاز آمدن هر آینه اگر انقلاب بهمن با شرکت وسیع و همگانی مردم ایران و با خواست و آرزوی آزادی و دموکراسی صورت نمی‌پذیرفت.

انقلاب بهمن، با همه تناقضات خود - مانند هر انقلاب - راه فرادی مردم ایران را گشوده است. ولو اینکه فرادی دموکراتیک مدرن و مترقی ما از دل یک روند پر درد بیرون بزند. ما بر ارزش‌مندی این حرکت تاریخی مردم ایران تکیه داریم و ارزش‌های آنرا پاس می‌داریم. مبارزه ما برای رسیدن به جمهوری با هیچ پیشوند و پسوند و دموکراسی بی هیچ تفسیر و تغییر، تنها بر ستم مخالفت با سیاست‌های حاکم در دوره پیش از انقلاب بهمن و فقط بر بستر روندهای منتج از این انقلاب جریان دارد و خواهد داشت. ما با نفی، مسخ و تخطئه انقلاب بهمن مبارزه خواهیم کرد و با نقد علمی و سازنده آن، همراه خواهیم شد.

پیروزبازارنش‌ها و دستاوردهای انقلاب بهمن ماه ۱۳۵۷
جمعیت دفاع از جبهه جمهوری و دموکراسی در ایران - بلژیک

خود را بر روندهای قدرت سیاسی بکوبند و مغلوب نیروهای سستی شدند و این نیز درست است که یک عامل مهم در این ناکامی آلودگی‌های معین خود همین نیروها به افکار، فرهنگ و روش‌های نسبتاً سستی بوده است. اما این یک دروغ آشکار است که گویا انقلاب بهمن، انقلاب سنت علیه مدرنیته بوده است. این دروغ را همان دو سوی اصلی قدرت سیاسی به خورد مردم می‌دهند. یکی به قدرت‌رسیدگان، تا که از این سر، حکومت فقه و سنت را تظہیر و حقانیت بخشد و دیگری از قدرت فرافتادگان، تا که خود را تنها نماینده مدرنیته و آنهم نمایندگی اصیل آن جا بزنند. با انقلاب بهمن، سنت و ارتجاع البته میدان یافت و آسیب بزرگی را بر روند یکصد ساله مدرنیزاسیون جامعه و کشور وارد ساخت، اما با این انقلاب و در پی آن، چالش بزرگ کشور ما یعنی گذار از سنت به مدرنیته در چنان ابعاد تاریخی باز تولید شد و نیروهای مدرن واقعی جامعه از چنان تجربه و آموزش‌هایی سیراب شدند که دیگر سنت قادر به حفظ پایه اجتماعی وسیع خود نیست. جنبش نوخواهی و مدرنیته پشتوانه کنونی خود را نه در یک گروه «مدرن» متکی به زور و حاکم در بالا، که در دهها میلیون ایرانی می‌یابد. میلیون‌ها ایرانی که در همانحال خواهان دموکراسی، توسعه و ترقی، آزادی و استقلال سیاسی در جهان هستند. این مدرن‌خواهی دیگر همان «مدرن‌سازی» پهلوی‌ها نیست.

انقلاب بهمن، زنان را به میدان کشاند. جمهوری اسلامی بسیار سعی و تلاش کرد تا بلکه زن را به کنج خانه براند و یک جامعه مردسالارانه را تثبیت قانونی بخشد، اما در این عرصه بیش از هر زمینه دیگر شکست خورد. امروز، در مین ما حضور زنان در عرصه آموزش و تولید آندیشه‌های سیاسی نوین در راستای جامعه‌ای عاری از ستم و تبعیض جنسی، با هیچ کشور دیگر در منطقه ما قابل قیاس نیست. نه تصور محمد رضا شاه که در مصاحبه با روزنامه‌نگار ایتالیایی خانم اورینا فلاچی گفت: زنان باید آشپزی کنند، و نه

کشیده‌شدن مشروطیت، مقام واقعی خود را یافته و این بار در گستره و ژرفایی دیگر. به هیچ رو تصادفی نیست که طرفداران احیای نظام پادشاهی، علیرغم نفرین انقلاب بهمن و تخطئه آن، برای هوارکردن راه رسیدن به قدرت، درست بر دستاوردهای این انقلاب تکیه می‌کنند و از حق انتخاب مردم، رفراندوم و مردم‌سالاری دم می‌زنند! آنها در همان حال که گذشته را می‌ستایند و در رویای بازگشت به گذشته‌اند، اما در تجلیل و تکریم اصول و روش‌های سیاسی بدل‌شده به فرهنگ سیاسی کشور ما که اساساً مولود انفجار انقلابی بهمن ۵۷ هستند، ذرای کم نمی‌آورند! آنان در توضیح اینکه چرا این اصول و روش‌ها در نظام پیشین بکلی غایب و مطرود بودند، یا ساکت‌اند و یا به لکت سخن می‌گویند. در برابر آنان، قدرتمداران حاکم را داریم که یا در اندیشه حکومت فقه ناب و حکومت اسلامی بدون جمهوری‌اند و آن دستاوردها را کالاهای صادراتی غرب و مخالف با حاکمیت دینی تشیع می‌دانند و یا که در فکر ستانفرض و بی‌فرجام «مردم‌سالاری دینی» هستند و آن دستاوردها را در قالب تنگ دینی می‌پسندند و از این طریق، آنها را ابر و بی‌خاصیت می‌کنند.

فرهنگ سیاسی بالنده در کشور ما که دستکم در وجه عده خود مدیون انقلاب بهمن و درس‌گیری از آنست، این دستاوردها را در آن شکلی می‌خواهد پیاده کند و به اجرا بگذارد که از کوره آزمون همه انقلابات و تحولات سیاسی معطوف به دموکراسی در تجربه بشریت گذشته است. انقلاب بهمن با همه تناقضات خود نه گسستی در تجربه بشریت که حلقه‌ای از روند پریچ و خم گذار از استبداد و دیکتاتوری به آزادی و دموکراسی است. انقلاب بهمن، انقلابی بود با شرکت هم نیروهای سنتی و وابستگی‌گرای جامعه ما و هم نیروهای ترقی‌خواه و مدرنی که مدرنیته را تنها در تقلید کورکورانه از غرب و با اجرای آن در یک بعد محدود نمی‌خواستند. این درست است که بخش اعظم نیروهای نوگرایی جامعه ما نتوانستند در انقلاب بهمن مهر و نشان

بزرگ نسبت به دیکتاتور را در پی آورد. انقلاب، نه توسط «آسمان» که بر روی ایران زمین صورت گرفت و نه از سوی «بیگانگان» که به دست میلیون‌ها ایرانی خواستار در دست داشتن سرنوشته سیاسی‌شان انجام پذیرفت. شکوه‌مندی انقلاب بهمن در آن بود که وسیع‌ترین توده‌های مردم را به سیاست کشاند و سیاست را از انحصار یک گروه «ویژه» در آورد. انقلاب بهمن، از همین رو نه تنها پایانی بر سلطنت پهلوی که فرجامی بر سنت استبداد هزاران ساله پادشاهی در کشور ما بود. انقلاب بهمن، زمینه‌ساز فرهنگ سیاسی نوینی شد که مطابق آن، حکومت باید توسط مردم انتخاب شود و مشروعیت خود را از آن بگیرد. بیست و چهار سال تمام فقه‌های حاکم در جمهوری اسلامی با تشبیه به «قانون» و زور خواسته‌اند که این دستاورد عظیم انقلاب بهمن را که ناشی از ذات خود این انقلاب بود، نابود کنند و مشروعیت حکومت را به «آسمان»، «کتاب»، «غیب» و فقه منوط نمایند. اما در این تلاش عبث ناکام مانده‌اند. نیروی بیکرانی که در جریان انقلاب بهمن از شیشه بدر آمد و میدان سیاست را تسخیر کرد، دیگر درون هیچ محفظه‌ای محبوس نخواهد شد. سیاست در مین ما کوبه هر دری را زده است و همه کوی و برزن‌های شهرها و تا اعساق دورافتاده‌ترین روستاهای کشور پهناور ایران را در نور دیده است. انقلاب چنان معجزه‌های کرده است که نه به قدرت‌رسیدگان در آن می‌تواند مردم را، بریژه نیروی بزرگ جوانان و زنان کشور را، به پشت دیوار سیاست براند و نه از قدرت‌افتادگان قادرند که آنان را صرفاً ابزار بازیابی مجدد قدرت خویش بکنند. انقلاب بهمن حقانیت خود را از روندهای گذشته و پیش از وقوع خود، می‌گیرد و گذشته هیچگاه به حالت اولیه خود باز نمی‌گردد.

درک حق شهروندی و تجلی آن از جمله در حقیق رای - این دست‌افزار مستندانه و دموکراتیک مردم برای تعیین حکومت - تنها با انقلاب بهمن که پس از شش دهه به تعطیلی

جمهوریت وارد ساختار سیاسی کشور شد. ولی عروج روحانیت به قدرت موجب شده ساختار سیاسی مبتنی بر ولایت فقیه شکل بگیرد و دین و دولت درهم آمیزد. اما مبارزه نیروهای آزادیخواه دموکرات و سکولار برای نفی ولایت فقیه و جدائی دین از دولت لحظه‌ای متوقف نگشت. در واقع مردم ایران خواهان استقرار نظام مردم‌سالار و حاکمیت ملی و عدالت اجتماعی، اقتصادی بر اساس جدائی دولت از اراده و قدرت فرد یا گروه و حزب خاص اعم از مذهبی و مسلکی است. مردم ایران بر اساس احکام تاریخی مبارزه صدساله خود در بهمن ۱۳۵۷ قدرت خودکامه موروثی را واژگون کردند و جانشین طبیعی و دمساز با شرایط تاریخی تحولات اجتماعی و سیاسی ایران و جهان چیزی جزء نظام جمهوری متکی بر رای مستقیم مردم نبود. اگر خمینی بر قدرت مسلط شد و دین و دولت را درهم ادغام کرد. در واقع حرکت تکاملی نظام جمهوری ایران را مستوقف کرد. اما این حرکت هرگز تعطیل نشد. بنابراین حرکت آینده مردم ایران به حکم شرایط مشخص تاریخی در مسیر جداکردن دین از دولت و حذف نیایی ولایت فقیه و هر نوع ولایت مطلقه دیگر از پیکر جمهوری ایران است.

با چنین دیدگاه مرکزی است که «جمعیت دفاع از جبهه جمهوری و دموکراسی در ایران - بلژیک» روا آن می‌بیند تا در سالگرد انقلاب بهمن طی صدور بیانیه‌ای با محتوای نگاهی گذارا به واقعیت انقلاب بزرگ مردم ایران در سال ۱۳۵۷ یادمان بزرگ انقلاب بهمن را گرامی داشته و از این رهگذر، جمهوری این دستاورد بزرگ انقلاب بهمن، و دموکراسی - که همانا انقلاب بهمن و روندهای کامیاب و ناکام منتج از آن بستر ساز رویکردهای دموکراتیک جاری است - را پاس بدارد.

دستاوردهای انقلاب بهمن انقلاب بهمن ماه ۱۳۵۷، محصول به پاییزی همه مردم ایران علیه رژیم دیکتاتوری شاه بود. این خودسری‌های فردی شاه، یکه‌تازی‌های خاندان فاسد پهلوی، و قشر اجتماعی غارتگر و فربه‌شده از قبل اقتدار سلطنت آریامهرا بود که مردم را برای پایان دادن به وضع حاکم به انقلاب کشاند. این سلطان دیکتاتور و اعوان و انصار زورگویی وی بود که فریاد عظیم مردم در شکل یک «نه!»

دستاوردهای انقلاب بهمن ماه ۱۳۵۷
جمعیت دفاع از جبهه جمهوری و دموکراسی در ایران - بلژیک

داد. در عین حال عمیقاً اعتقاد داریم که یکی از راه‌های کم‌اثر کردن تلاش «شاه‌اللهی»‌ها که این روزها به پشتیبانی بوش نیز دلگرم شده‌اند، برخورد معقولانه و سنجیده با مشروطه‌خواهان سلطنتی است.

در مورد مبانی و معیارهای اتحاد من فکر می‌کنم که در لایه‌های گفته‌های فوق آوردم و اگر بخواهیم جمع‌بندی کنیم چنین خواهد بود:

اعتقاد به:
حذف ولایت فقیه، رفراندوم برای تغییر بنیادین قانون اساسی، تغییر ساختار سیاسی جمهوری اسلامی، منشور حقوق بشر، آزادی زنان، مطبوعات آزادی زندانیان سیاسی، و... در نهایت اعتقاد به این که اراده سه قوا ناشی از علت است. پیروز باشد!

برای اطلاع خوانندگان کار!
شماره بعدی نشریه کار با یک هفته تاخیر به حای چهارشنبه ۱۴ اسفند ۱۳۸۱ در تاریخ چهارشنبه ۲۱ اسفند ماه برابر با ۱۲ مارچ منتشر خواهد شد.

زیر نظر شورای سردبیری
سردبیر
فریدون احمدی
شورای سردبیری
داراب شکیب
محمود صالحی

ارکان مرکزی سازمان فدائیان خلق ایران (اکثریت)
دو هفته یکبار در روزهای چهارشنبه منتشر می‌شود

وجود این اگر روزی بخواهند مصالح کشور را بر مصالح نظام ترجیح دهند و آن حداقل‌ها را بپذیرا باشند، باید آن را جشن گرفت.

یک نکته‌ای هم در مورد مشروطه‌خواهان اسلامی و هم سلطنتی صادق است و آن این که هر تلاشی که آن‌ها در مورد خوب نشان دادن چهره اسلام مشروطه و سلطنت بکنند، با توجه به عادت دیرینه مردم و نیز با توجه به این که نماینده اصلی هر دو جریان، آدم‌های دیگر است. بهره اصلی را حزب‌اللهی‌ها و شاه‌اللهی‌ها خواهند برد. اصلاح‌طلبان حکومتی نباید تجربه گذشته را به هیچ بگیرند. تمامی ثمره تلاش روشنفکران دینی دوره شاه نظیر، دکتر شریعتی‌ها، بازگان‌ها، مجاهدین‌ها را روحانیت و در راس همه آن‌ها خمینی برد. به عبارتی روشنفکران دینی هر چی کاشتند، خمینی درو کرد. در مورد مشروطه‌خواهان سلطنتی نیز وضع بهتر از این نیست. آن‌ها هر چی بکارند شاه‌اللهی‌ها (که از حالا پادشاهشان را رضا پهلوی اعلام کرده‌اند و ضمن اعلام نفرت از فرهنگ عرب‌ها و حتی در مواردی، عرب‌ها کلمه اعلیحضرت از دهان‌شان نمی‌افتد)، درو خواهند کرد.

چنین مستدی من معتقدم که در مورد مشروطه‌خواهان سلطنتی و مشروطه‌خواهان اسلامی بهترین رادحل این است که ما حداقل‌هایی را اعلام کنیم و اگر هر نیرویی آن را بپذیرفت با گشاده‌رویی خوش آمد گوئیم. مثلاً اگر این حداقل‌ها چنین اعلام شد:

حذف ولایت فقیه - تغییر بنیادین قانون اساسی، انجام رفراندوم برای تغییر ساختار سیاسی آزادی زنان، آزادی زندانیان سیاسی، پذیرش منشور حقوق بشر.
اگر مشروطه‌خواهان اسلامی اعلام کردند که با آن حداقل‌ها، موافق هستند، چه مانعی وجود دارد که پشت در بمانند و در مورد مشروطه‌خواهان سلطنتی نیز وضع به همین منوال است.

مسأله‌ای در اینجا وجود دارد و آن این است که مشروطه‌خواهان اسلامی خود جزئی از حکومتی هستند که کلنگی است و باید از بیخ و بن خراب شود تا دوباره ساخته شود. آن‌ها به دلیل منافع طبقاتی و صنفی خود حاضر به پذیرش واقعیت فوق نیستند و فکر می‌کنم در شرایط برآمد جنبش توده‌ای آن‌ها تجزیه شده، بخشی به مردم و بخش دیگر به سرکوبگران خواهند پیوست. مثلاً این آقای رئیس جمهور را که متأسفانه بخشی از اپوزیسیون خارج کشور نیز هر کدام با انگیزه‌های متفاوت برایش رای دادند ببینید، این روزها چه دروغ‌هایی به مردم تحویل می‌دهد؟ او آگاهانه برای حفظ نظام دروغ می‌گوید از خمینی جلاد چهره انسانی فرشته‌وار ارائه می‌دهد. کارنامه سراپا خون‌آلود جمهوری اسلامی را، کارنامه‌های نشان می‌دهد که همیشه به مسالمت و مهربانی اعتقاد داشته است. او نه از سرکوب مردم کردستان و آذربایجان و ترکمن صحرا و جاهای دیگر خبر می‌دهد و نه از کشتار دسته‌جمعی سال ۶۷ و نه بگیر و ببند سال ۶۱ حتی او آگاهانه دستگیری و به تلوویزیون آمدن‌های یاران خویش نیز اشاره‌ای نمی‌کند.

پس بنابراین با چنین دروغ‌گوییان چه می‌توان کرد. دغدغه اصلی آن‌ها حفظ نظام است. با

ملاحظاتی پیرامون اتحادها

ادامه از صفحه ۷

هرکدام از طرفداران در دیدگاه چنان از نظر خود دفاع می‌کنند که گویا آن‌ها هستند که در آغاز روش مبارزه تعیین‌کننده هستند و غافل از این نکته (هر چند در حرف می‌پذیرند) که این دولت‌ها هستند که نقش اصلی را در این مورد دارند!

در حقیقت موضوعی به محور مجادلات نظری تبدیل شده است که کاملاً به چگونگی برخورد حکومت بستگی دارد و نیز حوادث غیرقابل پیش‌بینی شده می‌تواند در شرایطی یکی را بر دیگری ترجیح دهد و یا هر دو را در بر داشته باشد!

واقعیات فوق نشانگر این امر هستن که ما هنوز در آغاز راه هستیم و تحقق امر اتحاد در اشکال گوناگون آن ادامه تلاش‌های جدی هست.

در شرایط کنونی به اعتقاد من باید از قابل دسترس‌ترین اشکال اتحادها بهره جست و آن را بسط داد. به نظر من اتحادهای دوجانبه و چند جانبه می‌توانند در خدمت اهداف فوق گیرند. اگر طرفین همدیگر را در اتحاد با دیگران آزاد بگذارند!

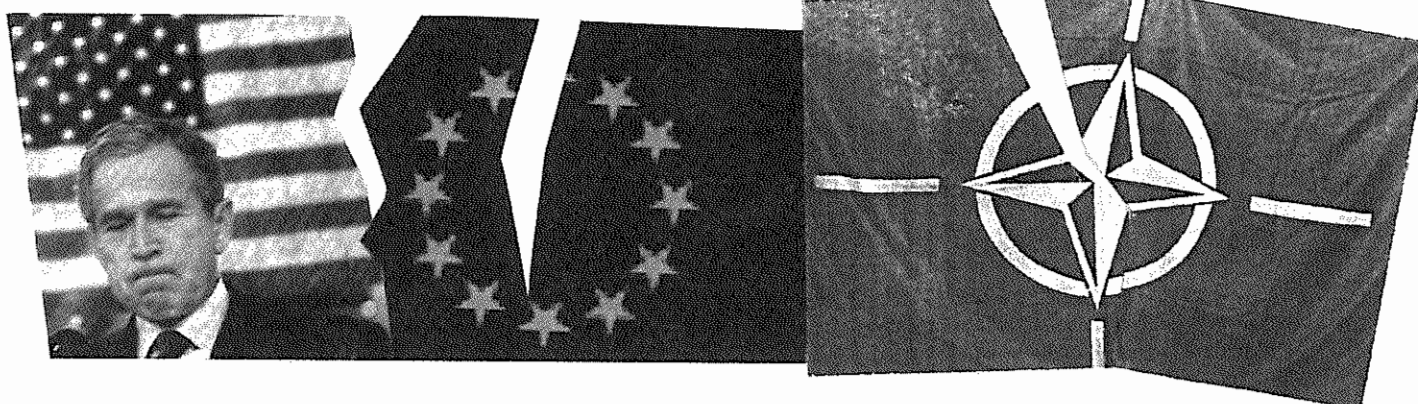
در مورد مسأله‌ای که در بند ۲ و ۳ و ۴ آورده است ترجیح من این است که در یک جا نظرم را ارائه دهم، زیرا ارتباط تنگاتانی با هم دارند. فکر می‌کنم از آنجا که روحیه دوستی بر جنبش حاکم است و از آنجایی که تک تک جریانات سیاسی کشور خود به نوعی دچار فرهنگ وضع دیکتاتوری هستند نباید بر شکل ویژه‌ای اسرار داشت که باعث تقویت چنین روحیه و فرهنگی شود. در این رابطه درست این است که حداقل‌هایی برای تشکیل جبهه اعلام گردد و هر نیرویی که آن‌ها را بپذیرفت، بتواند عضو جبهه و یا هر شکل از اتحادها شود.

زمان از فرارسیده است که نیروها از کاوش «پشت کله» و یا «بوه» کردن دهان دست بردارند. در نامه سرگشاده‌ای که چندی قبل خطاب به شورای مرکزی و هیئت سیاسی - اجرایی سازمان نوشته بودم بر این نکته تاکید کرده بودم

سه قربانی و یک زخمی!

در جنگی که هنوز آغاز نشده

محمود صالحی



هفته گذشته گزارش دوم هانس بلیکس و محمد البرادی به شورای امنیت سازمان ملل ارائه شد. در این گزارش به صراحت اعلام شد که بازرسان این سازمان هنوز مدارکی دال بر تعقیب برنامه اتمی و سلاح‌های کشتار جمعی عراق به دست نیاورده‌اند.

در این اجلاس که به ریاست دوردای یوشکا فیشر وزیر امور خارجه آلمان برگزار شد، شورای امنیت تصمیم به ادامه کار بازرسان سازمان ملل گرفت. هرچند با تصمیم شورای امنیت، سیاست جنگی آمریکا گامی به عقب نشست اما لشکرکشی آمریکا به منطقه خلیج فارس تاکنون سه قربانی و یک مجروح داشته است:

قربانی اول:

اروپا در مقابل اروپا!

تابستان سال گذشته گرهارد شرودر در مبارزه انتخاباتی برای صدراعظمی آلمان گت که در صورت انتخاب شدن، آلمان در هر صورتی در جنگ علیه عراق سهم نخواهد بود. این شعار انتخاباتی بسرعت جای خود را در سیاست رسمی آلمان پیدا کرد. در مراسم ۴۰مین سالگرد امضای قرارداد ورسای صدراعظم آلمان و ژاک شیراک رئیس‌جمهور فرانسه مخالفت خود را با سیاست جنگی آمریکا اعلام کردند و خواستار تقویت سازمان ملل و حل مسالمت‌آمیز خلع سلاح عراق شدند.

فردای آن روز روزنامه‌های مهم اروپا بیانیه ۸ رئیس دولت اروپایی که در میان آنان اسامی تونی بلر نخست‌وزیر انگلیس، ازنار نخست‌وزیر اسپانیا، سیلویو برلوسکونی نخست‌وزیر ایتالیا و نخست‌وزیر دانمارک به چشم می‌خورد مبنی بر حمایت از سیاست‌های آمریکا را منتشر کردند.

انتشار این بیانیه بدون رایزنی‌های معمول در اتحادیه اروپا صورت گرفت و حتی سخنگوی دولت آلمان گفت که دولت این کشور تا لحظه انتشار بیانیه از وجود آن اطلاعی نداشته و از قبل در جریان آن قرار نگرفته است.

بیانیه ۸ دولت «نورنهال» سیاست خارجی و امنیتی مشترک اتحادیه اروپا را ناپود کرد. ناظران سیاسی معتقدند سائلا طول خواهد کشید تا اروپا دوباره «یک‌صدا» در عرصه سیاست بین‌المللی حضور یابد.

قربانی دوم:

رابطه اروپا و آمریکا

اگرچه اختلاف نظر بر سر حمله به عراق در میان سیاستمداران اروپایی طی روزهای گذشته اوج یافت، اما اختلاف میان اروپا و آمریکا از سابقه طولانی‌تری برخوردار است. تا قبل از ۱۱ سپتامبر اختلاف نظر ایالات متحده آمریکا و اتحادیه اروپا حول نقش و اهمیت سازمان ملل و بی‌اهمیت کردن آن از سوی آمریکا، طرح دفاع موشکی و خروج آمریکا از معاهده حفاظت از محیط زیست کیوتو بود. پس از سخنرانی جرج بوش در سال گذشته و طرح سیاست «محور شرارت» بر عمق اختلاف نظرات افزوده شد. در آن زمان «ودرین» وزیر خارجه فرانسه این سخنرانی را «ساده‌انگارانه»

خواند و «کریس پاتن» کمیار امور خارجه اتحاد اروپا، خودمجوی و تک‌روی آمریکا را «خطرناک» ارزیابی کرد. کالین پاول نیز در جواب اعتراضات وزرای خارجه اتحاد اروپا گفت: «جولوی چشمان ودرین را مه گرفته است».

دور جدید جنگ لفظی اروپا و آمریکا با اظهارات «دونالد رامسفلد» وزیر دفاع آمریکا آغاز شد. او گفت: «در اروپای قدیمی برخی مخالف سیاست ما هستند اما دوستان ما در اروپای جوان (شرق) با سیاست ما همراهی می‌کنند». رامسفلد همچنین کشورهای جهان را به سه دسته تقسیم کرد و گفت: «در کنار دوستان ما برخی از کشورها هم برای بازسازی عراق اعلام آمادگی کرده‌اند اما سه کشور لیبی، کوبا و آلمان گفته‌اند هیچ‌کار نخواهند کرد». او به عمد آلمان را در کنار لیبی و کوبا قرار داد. برخی از سناتورهای روزنامه‌های آمریکایی نیز از این فراتر رفتند و از القاب «اروپائیان ترسو» و «خان»

استفاده کردند.

برخی از مفسرین مسائل بین‌المللی معتقدند بحران عراق مبنای ریزش دوستی قدیمی اروپا و آمریکا و بوجود آمدن ستحور دیپلماتیک جدید (پاریس، برلین، مسکو و پکن) در مقابل سیاست‌های جنگ‌افروزانه و تسلط طلبی دولت بوش است.

از سوی دیگر موضع‌گیری کشورهای اروپایی خشم محافل دست‌راستی در اسرائیل را برانگیخت: تحلیلگر روزنامه «هاتزوفه» نوشت: رفتار اروپای کهن آنچه را که ما همواره می‌دانستیم به اثبات رساند: اروپائیان مکار و خائن هستند. روزنامه نزدیک به دولت شارون «هاتز» نوشت: اکنون در حل اختلاف خاورمیانه برای اسرائیل سهل‌تر است که واشنگتن را قانع نماید تا از دخالت اروپائیان در این امر جلوگیری نماید. تحلیلگر روزنامه «معاریو» در تفسیر اروپائیان نوشت: «اروپا به تنهایی قادر به خروج از عمق

دره روابطش با آمریکا نیست. آن زمان که عمر سام به تقسیم منابع سرشار نفت خاورمیانه سپرد از آنجا بر ضررهایی اقتصادی‌شان اشکها خواهند ریخت و هنگامی که ترور اسلامی گریبانشان را گرفت، آمریکا دیگر به کمک اروپایی

قربانی سوم: ناتو

بحث بر سر فلسفه وجودی پیمان دفاعی ناتو، این دایناسور نظامی باقی‌مانده پس از پایان جنگ سرد سالیهاست ادامه دارد. در جریان آماده‌سازی نظامی حمله به عراق، دبیرکل ناتو «رابرتسون» طرح استقرار موشک‌های ضدهوایی «پاتریوت»، استقرار هواپیماهای آواکس و اعزام نیروهای ویژه به ترکیه را ارائه کرد. برای نخستین بار در تاریخ این پیمان دو دولت پلژیک و قرانسه با پشتیبانی آلمان اعلام کردند: ناتو یک پیمان دفاعی است و تا زمانی که مسئله عراق از طریق سازمان ملل و شورای امنیت بررسی می‌شود و قطعنامه‌ای از

سوی آن در این مورد صادر نشده، این درخواست را وتو خواهند کرد. «جرج رابرتسون» که در آخر سال جاری به دلایل نامشخص از سمت خود کناره‌گیری می‌کند در نامه‌ای سه کشور را متهم به «نابودی» ناتو کرد.

کارشناسان امور نظامی معتقدند: حتی اگر از راه دیپلماتیک مشکل حل شود، «اعتماد متقابل» در میان اعضای ناتو از بین رفته است. فرانسه از حالت ایزوله‌اش در ناتو خارج شده و از نفوذ آلمان در این پیمان شدت کاسته شده است. و مهمتر از همه اینکه سیاستمداران و نظامیانی که در آمریکا همواره خواستار خروج از «قید و بند» پیمان دفاعی ناتو بودند دست‌بالا خواهند گرفت.

جراحات وارده بر دیگر منشور ملل

اگر بازرسان سازمان ملل پس از ماهها جستجو در گزارش‌های خود به این نتیجه برسند که در عراق سلاح‌های کشتار جمعی و برنامه اتمی وجود ندارد، آمریکا با این‌همه تدارک:

۲۰۰ هزار نیروی نظامی، صدها بمبافکن و ناوهای هواپیمابر اعزام شده به خلیج فارس چه خواهد کرد؟ آیا دولت آمریکا از حمله به عراق صرف‌نظر می‌کند؟ در این صورت جواب افکار عمومی خود را چگونه خواهد داد؟ یا اینکه ایالات متحده بدون توجه به نظر سازمان ملل «جنگ پیشگیرانه» با عراق را شروع خواهد کرد.

تا این لحظه سیاست‌های ایالات متحده نقض فاحش منشور ملل است، که در سال ۱۹۴۵ تصویب شده است می‌باشد.

در بند دوم منشور ملل تصریح شده است: «همه اعضا در روابط بین‌المللی خود از تهدید و اعمال قهر و یا هر شیوه دیگری که با اهداف سازمان ملل همخوانی ندارد در مورد حاکمیت ارضی و یا استقلال سیاسی کشور دیگری خودداری می‌نمایند».

دولت آمریکا می‌خواهد هر نظری در مورد رژیم صدام حسین داشته باشد، اما طبق حقوق بین‌الملل حضور و تهدید نظامی آمریکا علیه عراق نقض بند ۲ منشور ملل محسوب می‌گردد.

در صورت حمله نظامی از خارج منشور ملل استثنا قائل می‌شود «و حق طبیعی دفاع شخصی و جمعی» در نظر گرفته شده است. اما رژیم عراق در وضعیتی نیست که بتواند به آمریکا حمله نظامی نماید.

در مورد «حمله پیشگیرانه برای جلوگیری از حمله» که این روزها سیاستمداران آمریکا از آن صحبت می‌کنند در منشور ملل به آن اشاره‌ای نشده است. البته برای اولین بار وقتی در سال ۱۹۸۱ بمب‌افکن‌های اسرائیلی نیروگاه هسته‌ای عراق را بمباران کردند اسرائیل چنین فرمول‌بندی را ارائه نمود. اتفاقاً در آن زمان با رای آمریکا، شورای امنیت

این اقدام اسرائیل را محکوم کرد. تعهد به منشور ملل یعنی تعهد به «قدرت قانون». رفتار ایالات متحده اما نشان از «قانون قدرت» دارد.

خود نداشت، بلکه در حامی اصلی خود آمریکا نیز قدرتی که بتواند فرزند او را در مقام جانشینی او به نشاند، ندید. از این جهت رای مردم در فرانسدم ۱۲ فروردین ۱۳۵۸، همان اندازه که از نظر تائید اسلامی بودن جمهوری، تحمیلی و حاوی اعتماد کورکورانه به خمینی بود، اما از نظر تائید بر انحلال نظام سلطنت، یعنی نظامی که خود بر علیه آن به قیام برخاسته بودند، تردیدی در ارزش‌های حقوقی و سیاسی آن وجود ندارد.

اما آنچه در جامعه ما مطرح است نه گزینش بین سلطنت و جمهوری، بلکه انتخاب میان «جمهوری اسلامی» و «جمهوری تمام‌عیار» است. در انقلاب بهمن تمام‌عیاری از ادامه در صفحه ۱۱

احکام دموکراسی و قواعد دگراندیشی به ملت ایران و آزادیخواهان و جمهوریخواهان واقعی، آن اجازه را نمی‌دهد که استقرار سلطنت به معنای عام و بازگشت آقای رضاهیلوی به معنای خاص را برای جلوس بر اریکه سلطنت، به نظرخواهی بگذارند. زیرا محمدرضاشاه پس از سی و هفت سال سلطنت و بیست و پنج سال سلطنت استبداد خودکامه، و ویران‌کردن کلیه پل‌ها، فرصت‌ها و امکانات پشت سر خود، سلطنت را رها کرد و مایوس از فراهم‌کردن رضایت مردم، صدای پای انقلاب را دیر شنید و مجبور شد کشور را برای همیشه ترک کند. در جنبش سراسری مردم ایران در سال ۱۳۵۷ نه فقط در میان مردم دیگر پایگاهی برای حمایت از

جنبش آزادیخواهی ضداستبدادی و ضد استعماری ملت ایران را در پای تحکیم سلطنت استبداد خودکامه و منافع بیگانگان سرکوب نمودند. رژیم شاه با سرکوب نیروهای آزادیخواه و دمکرات در دوران حکومت خود، زمینه را برای عروج روحانیت در انقلاب بهمن فراهم ساخت. بنابراین در شرایط مشخص کنونی ایران و با گذشت ۲۴ سال از سرنگونی نظام خودکامه سلطنت هیچ حکمی از

سیاسی بود. اما به هیچ رو نباید آنرا فقط محدود به همان جمهوری اسلامی دانست. در واقع دلایل شکل‌گیری انقلاب بهمن حاصل یک روند طولانی بود که با تعطیلی مشروطیت توسط رضاشاه و کودتای ۲۸ امرداد ۱۳۳۲ به وسیله محمدرضاشاه پهلوی که با همدستی آمریکا و انگلیس صورت گرفت و حکومت قانونی ملی دکتر مصدق را ساقط کرد، آغاز شد. در آن زمان کودتاچیان

و دیگری از قدرت برافزادگان که در هر سالروز بهمن به سوگ می‌نشینند و بر سفره از دست‌رفته افسوس می‌خورند. ایندو را که یا در کار کوبیدن بر دهل هلهله و یا دمیدن بر سر نای شیون‌اند، نگاه به انقلاب بهمن واحد است و حاصل این چنین نگاه، در واقع یعنی نوعی تپه‌کردن انقلاب بهمن از همه واقعیات سازنده و بوجود آورنده آن می‌باشد. انقلاب بهمن، گرچه آبخور عروج روحانیت تشیع به قدرت

✱ انقلاب بهمن با همه تناقضات خود نه گسستی در تجربه بشریت که حلقه‌ای از روند بربیع و خم گذار از استبداد و دیکتاتوری به آزادی و دموکراسی است

✱ آنچه در جامعه ما مطرح است نه گزینش بین سلطنت و جمهوری، بلکه انتخاب میان جمهوری اسلامی و جمهوری تمام‌عیار است

۲۲ بهمن ماه اسامیل، بیست و چهار سال تمام از پیروزی انقلاب بهمن ۱۳۵۷ مردم ایران می‌گذرد. انقلابی که نه تنها ایران و جغرافیای سیاسی منطقه ما را لرزاند، بلکه به مثابه یکی از مهمترین رخداد قرن بیستم، در تاریخ جهان ثبت شد. انقلابی که گرچه یک ربع قرن پیش رخ داد، اما پیامد آن و پس‌لرزه‌های آن هنوز هم میدانگاه اصلی تحولات سیاسی در میهن ما است. انقلابی که، تنها تاریخ نیست، کتاب روز